



فهرست مطالب

- **نمودهای روابط فرهنگی و هنری ایران و اروپا در عصر صفویه**
جهانبخش ثواقب/ سروش آزادبخت ۳
- **روابط هسته‌ای ایران و فرانسه در دوره حکومت والری ژیسکاردستن**
(۱۳۵۷-۱۳۵۳ ش.)
محمدجعفر چمنکار ۳۷
- **آموزش زبان‌های خارجی در ایران عصر قاجار و پهلوی (با تکیه بر نظریه**
امپریالیزم زبانی)
محمد/امین زمان‌وزیری/ قاسم قنبری خاتقاه ۶۱
- **فعالیت تجارتخانه‌ها و کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی روسی در سبزوار**
اواخر دوره قاجار
هانیه طلوع فکور/ عباس سرافرازی ۸۵
- **نامه‌های دیپلماتیک ایران با همسایگان در دوره صفوی (بررسی و تحلیل نسخه**
خطی مکاتیب مختلفه)
یاسر ملازئی ۱۰۳
- **ارزیابی اهمیت حکومت محلی ارزنجان در روابط خارجی تیموریان**
فائزه نیاستی/ آتنا فراهانی ۱۲۳

نمودهای روابط فرهنگی و هنری ایران و اروپا در عصر صفویه

جهانبخش ثواقب^۱

سروش آزادبخت^۲

چکیده

گزارش‌های سیاحان اروپایی این نکته را آشکار می‌سازد که در خلال تماس‌های دیپلماتیک و روابط تجاری ایران و غرب در عصر صفویه، مراودات فرهنگی و هنری نیز رخ داده که البته دامنه آن گسترده نبوده است. این رفت‌وآمدها و گزارش‌های سفرنامه‌ای حاصل از آن، ابعاد گوناگونی از وجوه تمدنی ایران را بازتاب داده و به اروپا شناسانده است؛ چنانکه برخی از وجوه تمدنی اروپا را در مقام مقایسه و تطبیق با ایران به‌دست داده است. هدف مقاله، بررسی نموده‌ها و آشکال تعاملات فرهنگی و هنری میان ایران و اروپا در عصر صفویه به روش توصیفی-تحلیلی است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که گسترش روابط ایران و اروپا در این دوره، نوعی تعاملات فرهنگی و هنری را نیز بین طرفین دامن زد که موجب آشنایی ایرانیان با برخی از وجوه فرهنگ و هنر اروپایی در حوزه نقاشی، موسیقی و کالاهای گوناگون گردید و تحولاتی را در فرهنگ و هنر ایرانی پدید آورد. اروپائیان نیز در همین حوزه‌ها و در گفتگوهای علمی، ترجمه برخی از آثار ادبی به زبان‌های اروپایی، انتقال آثار هنری ایرانی و بازتاب شیوه زندگی و فرهنگ مردم ایران به اروپا، در آشنایی و تعامل غرب با ایران عصر صفویه تلاش داشته‌اند.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، اروپا، صفویه، روابط، فرهنگی و هنری.

درجه مقاله: علمی-ترویجی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۴/۰۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷

^۱. استاد گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران (نویسنده مسئول)

jahan_savagheb@yahoo.com

^۲. دانش‌آموخته دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام و کارشناس معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.

Abtin.azad58@yahoo.com

مقدمه

در عصر صفویه، رفت و آمد هیأت‌های اروپایی به ایران و هیأت‌هایی از ایران به اروپا، زمینه نوعی تبادل فرهنگی، علمی و هنری را فراهم آورد. حضور سیاحان، اندیشمندان و هنرمندانی در رشته‌های نقاشی و موسیقی که همراه هیأت‌های سیاسی، تجاری یا هیأت‌های مسیونری مسیحی به ایران می‌آمدند، ضمن انتقال وجوهی از این دانش‌ها و هنرها به کشور و تبادل با هنرمندان و صاحبان دانش ایرانی، آگاهی‌هایی از این هنرها را به اروپا انتقال داد. به دلیل اینکه رسانه‌های نوین انتقال‌دهنده مظاهر فرهنگی و هنری دوجانبه در آن روزگار در دسترس نبود و زمینه مسافرت همگانی برای مردم دوطرف وجود نداشت، نقل و انتقال فرهنگی و هنری از طریق همین فرستاده‌های رسمی و یا سیاحانی که به انگیزه‌های مختلف به ایران مسافرت می‌کردند، صورت می‌گرفت. این ارتباطات و تعاملات، نوعی دادوستد و تعامل فرهنگی^۱ و به تعبیری مبادله میان فرهنگی^۲ را بین ایران و اروپا و بین دو جامعه‌ای با فرهنگ‌ها و ادراکات متفاوت و مجزا در این دوره پدید آورد و از طریق مسافرت، مشاهده، نوشته، گفتگو و کلام، تصاویر و تبادل دانش‌ها و فرآورده‌های خلاقیت‌های ذهنی و ذوقی تجلی داد. شاید بتوان گفت ارتباطاتی مانند دیپلماسی فرهنگی^۳ که به کارگیری ابزارهای فرهنگی برای معرفی و انتقال فرهنگ و تمدن یک سرزمین به سرزمین و فرهنگ دیگر است و یا دیپلماسی عمومی^۴ (مردم‌محور) شکل گرفت که پیامد آن، نوعی شناخت و آگاهی دوجانبه از برخی وجوه فرهنگی و هنری، دست‌کم میان بخشی از کارگزاران، اندیشمندان و نخبگان دو جامعه بوده است. هدف این پژوهش، بررسی چگونگی تعاملات فرهنگی و هنری ایران و اروپا و ارائه نمونه‌های آن در عصر صفویه و طرح این پرسش است که چه سطحی از رابطه فرهنگی و هنری میان ایران و اروپا در عصر صفویه برقرار بوده است؟ فرضیه پژوهش آن است که در عصر صفویه رابطه فرهنگی و هنری رسمی و نظام‌مند که تابع مقررات و ضوابط مشخصی باشد، میان ایران و اروپا برقرار نبوده است؛ بلکه ذیل روابط گسترده سیاسی ایران و غرب در آن عصر، نوعی تعاملات فرهنگی و هنری نیز صورت گرفته که بخشی از آن به خواست شاهان صفوی بوده و بخش دیگر حاصل ارتباطات سیاحان و دیدارکنندگان اروپایی با جامعه

^۱. Cultural Interactive

^۲. Intercultural Communication

^۳. در تعریف میلتون کامینگز، دیپلماسی فرهنگی مبادله ایده‌ها، اطلاعات، هنر، سبک زندگی، نظام ارزشی، سنت‌ها و اعتقادات برای دستیابی به مفاهیم مشترک و تقویت تفاهم متقابل میان ملت‌ها و کشورها است (حسن‌خانی، ۱۳۸۴: ۱۳۷).

^۴. Public Diplomacy

ایرانی بوده است. این سیاحان از این منظر، یکی از عوامل مهم ارتباط فرهنگی بین ایران و اروپا بوده‌اند. این پژوهش از نوع بررسی تاریخی است. اطلاعات آن براساس گزارش‌های سفرنامه‌ها به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده و بررسی و تبیین آن به روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است.

پیشینه پژوهش

در بررسی پیشینه پژوهش و در حد جستجو، پژوهشی که روابط فرهنگی و هنری ایران و اروپا را در این دوره با سیری تاریخی بررسی کرده باشد، انجام نشده است. بیشتر پژوهش‌ها در حوزه روابط سیاسی و اقتصادی یا مذهبی است. رساله دکترای مقصودعلی صادقی (۱۳۸۰) و مقاله کوتاه یوسف رحیم‌لو و صادقی (۱۳۸۲) به "فرنگ در آینه ایرانیان عصر صفوی" و "رویکردهای ایرانیان به اختراعات اروپایی" پرداخته‌اند. محمدباقر خزائیلی (۱۳۹۹) به "تحلیل علل شکل نگرفتن گفتمان علمی ایران با اروپا در دوره صفویه" پرداخته است. جهانبخش ثواقب (۱۴۰۰) "تعاملات علمی و فنی ایران و اروپا در عصر صفویه" را بررسی کرده است. هیچ‌کدام از این نوشته‌ها به مقوله روابط فرهنگی و هنری ایران و اروپا نپرداخته‌اند.

برخی پژوهش‌ها به بررسی تأثیر روابط فرهنگی اروپا بر نقاشی و نگارگری ایران پرداخته‌اند. یعقوب آژند (۱۳۷۹) در "نوآوری و تجدد در هنر صفوی" به رویکرد و گرایش به تجدد و تقابل آن با سنت نگارگری ایران پرداخته و عوامل و وجوه گوناگون تجدد و نوآوری را در خلال سال‌های ۱۰۳۸ تا ۱۱۳۴ ق. بررسی کرده است. بولانتا شیراکوفسکا دیندو (۱۳۸۵) با بررسی "نفوذ فرهنگ و هنر ایران در فرهنگ و هنر لهستان در عصر صفوی" به این نکته اشاره می‌کند که تأثیر هنر ایرانی عصر صفوی بر هنر لهستان، غنا و تنوع بخشیدن به هنرهای تزئینی و بهره‌گیری از رنگ‌های دل‌فریب و زیبا بوده و تأثیر هنر لهستانی بر هنر عصر صفوی را در توسعه فن نقاشی می‌توان دید. حسن کریمیان و مژگان جایز (۱۳۸۶) "تحولات ایران عصر صفوی و نمود آن در هنر نگارگری" را مطرح کرده‌اند و به این نکته اشاره دارند که نمود گسترش روابط با اروپائیان بیش از هر پدیده هنری در نگارگری قابل مشاهده است. آثار هنری وارداتی از اروپا و هنرمندان اروپایی ساکن در ایران زمینه شکل‌گیری سبک جدیدی در نقاشی ایران را فراهم آوردند. زهرا مسعودی امین (۱۳۹۵) در مقاله "فرنگی‌سازی در نگارگری مکتب اصفهان: رویکرد فرهنگی" به تشریح شیوه فرنگی‌سازی و

تأثیر تحولات فرهنگی در پیدایش این شیوه در فرایند گسترش تعاملات خارجی و با ورود نقاشان اروپایی به ایران و آشنایی هنرمندان ایرانی با شیوه نقاشی غرب اشاره دارد که جریان فرهنگی سازی را در نگارگری ایرانی رقم زد. حسین قلی پور و پرویز حاصلی (۱۳۹۸) در مقاله "بررسی تأثیر روابط فرهنگی اروپا بر نقاشی مکتب اصفهان" به این نتیجه رسیده اند که روابط فرهنگی پدید آمده در اثر گسترش روابط اقتصادی و اجتماعی ایران با اروپا، موجب نوآوری در نگارگری این دوره شد و شیوه جدید مکتب اصفهان را بنیان نهاد؛ اما در نهایت نفوذ فرهنگ و هنر اروپایی به تغییر در فرم و محتوا و کمرنگ شدن سنت ایرانی و ایجاد جریان فرهنگی سازی در نقاشی ایران منجر شد.

در زمینه هنر موسیقی نیز ایلناز رهبری و همکاران (۱۳۸۹) "سازهای موسیقی دوره صفوی به روایت کمپفر و شاردن" را مطرح کرده اند. نرگس ذاکرجعفری (۱۳۹۲) به "سازهای اروپایی در ایران عصر صفوی با تکیه بر تصویرنگاره ها، دیوارنگاره ها و برخی از سفرنامه ها و تأثیر این سازها بر موسیقی ایرانی" پرداخته است. محمدعلی نعمتی و همکاران (۱۴۰۰) در "موسیقی عصر صفویه (کارکردها، سازها و کیفیت) در نگاه جهانگردان اروپایی"، اهمیت هنر موسیقی در دوره صفویه و منزلت و کاربرد این هنر را با تکیه بر سفرنامه های اروپایی بررسی کرده اند. بنا بر این، با توجه به وجود نداشتن پژوهشی شایسته در باره روابط فرهنگی و هنری ایران و اروپا در دوره صفویه و ضرورت انجام مطالعه ای بایسته در این موضوع، مقاله حاضر متمایز از موارد مزبور به مصادیق و نمونه های تعاملی و تبادلی این مقوله در طول حکومت این سلسله پرداخته و آگاهی های تفصیلی را ارائه داده است.

مراوده های فرهنگی، زمینه ها و نمونه ها

از پیامدهای برقراری روابط سیاسی میان ایران و اروپا، ورود سیاحان و مسافران خارجی در قالب فرستاده های سیاسی، تجار، هیئت های مذهبی، هنرمندان، جستجوگران و ماجراجویان به ایران بود که یکی از پیامدهای این رفت و آمدها در عرصه تعاملات فرهنگی و هنری نمایان می شد. ایجاد روابط فرهنگی، موجب تحول در فرهنگ و شیوه زندگی مردم شد و به ویژه تحولاتی را در زمینه هنری در پی داشت. جهانگردان و هیئت ها در نقل و انتقال فرهنگ، منش، رفتار، سبک زندگی و برخی از جنبه های علمی، فرهنگی و هنری غربی به داخل جامعه ایرانی و نیز آشنا کردن غربیان با فرهنگ و شیوه زندگی و پیشینه علمی و تمدنی ایران به غرب مؤثر بوده و زمینه نوعی مراوده فرهنگی را پدید آوردند. آمدررفت هیأت های

گوناگون و گسترش روابط دوجانبه، موجب آشنایی و انتقال بسیاری از آداب سفارت و تشریفات ایرانی و اروپایی در دو جامعه ایران و غرب گردید. نسخه‌های خطی مختلفی که این سیاحان و مسافران اروپایی از ایران به اروپا منتقل کرده و در کتابخانه‌های آن کشورها ذخیره شده، نمود دیگری از این تعامل و نقل و انتقال فکری و فرهنگی است. راه‌یابی مینیاتورهای نگارگران ایرانی به گنجینه‌های اروپایی که در اثر این ارتباطات رخ داد، هنر مینیاتور عصر صفوی را به اروپا انتقال داد.

فعالیت سیاحان اروپایی در ارتباط با ایران، سطح آگاهی غربیان را از ایران افزایش داد و در گسترش ایران‌شناسی در غرب مؤثر بود. نمونه‌هایی از این فعالیت‌ها را می‌توان چنین برشمرد: سفرنامه‌هایی که در باره ایران نگاشتند؛ تصاویری که از مناظر، شهرها، آثار و بناها، چهره‌های شاهان و مردان و زنان، ابزار و آلات و دیگر دیدنی‌های ایران طراحی کردند؛ کتاب‌هایی که در شرح حال شاهان صفوی و یا وضعیت کشور نوشتند و به زبان‌های مختلف چاپ شد و در اختیار مردم اروپا قرار گرفت؛ کتاب‌های تاریخی، علمی و ادبی بزرگان ایرانی را که به زبان‌های اروپایی ترجمه کرده و به غربیان شناساندند؛ قالی‌ها، پارچه‌ها، جواهرات، مینیاتورها، ابزار و دیگر اشیائی که از ایران به اروپا انتقال دادند. این کوشش‌ها و اقدامات، زمینه مراودات فرهنگی و هنری را میان ایران عصر صفویه و اروپا فراهم آورد و همین آگاهی‌ها مرجعی برای محققان همان عصر و دوره‌های بعدی شد که در باره ایران پژوهش‌هایی انجام دادند.

شکل‌گیری گفتمان فرهنگی مناظره و مجادله و ردیه‌نویسی میان مبلغان و هیأت‌های تبلیغی مسیحی در ایران با علمای شیعه که منجر به نگارش رساله‌ها، کتاب‌ها و ردیه‌هایی در باره مسیحیت و نیز معرفی و شناخت اسلام شد که فهرستی طولانی دارد، در همین مقوله روابط فرهنگی معنا می‌یابد. کسانی از این کشیشان زبان فارسی را فرا می‌گرفتند و کتاب‌هایی در باره ایران یا سفرنامه‌هایی حاوی مطالبی در باره ایران می‌نوشتند. پر گابریل دوشینون^۱ کشیش فرانسوی ۲۵ سال مقیم اصفهان بود و فارسی را خوب می‌دانست. او سفرنامه‌ای نوشت که در ۱۶۷۱م. در لیون^۲ منتشر شد (نوایی، ۱۳۷۰: ۴۱۷). پر آنژ دوسن ژوزف^۳ از فرقه پابرهنگان که در ۱۶۶۴م. به اصفهان آمد، با شوقی تمام به فراگرفتن زبان فارسی پرداخت و کتاب لغتی فارسی به زبان فرانسه تألیف کرد. او کتابی در داروشناسی نیز

^۱. P. Gabriel de Chinon

^۲. Lyon

^۳. P. Ange de Saint Joseph

از فارسی به فرانسه ترجمه کرد (نوائی، ۱۳۷۰: ۴۱۹-۴۱۸). کشیش ژروم گزاویه^۱ هم مدت هشت سال زبان فارسی را آموخت و در سفر به هند، کتابی به فارسی با عنوان *آینه حق‌نما* نوشت که در آن به تشریح قوانین و آداب مسیحیت و ابطال و تخطئه دیانت اسلام پرداخت. همین موضوع باعث شد که میرزا احمد بن زین‌العابدین علوی از عالمان اصفهان ردیه‌ای بر این کتاب بنویسد (حائری، ۱۳۶۷: ۴۸۴-۴۸۱، ۴۷۳-۴۷۱؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۴۲۰-۴۱۹). لویی دودیو^۲ از فرقه پروتستان که در زبان عبری و فارسی مطالعاتی عمیق داشت، رساله‌ای در باره دستور زبان فارسی با عنوان *عناصر زبان فارسی* نوشت و این کتاب را همراه با ترجمه فارسی آن منتشر کرد (نوایی، ۱۳۷۰: ۴۲۰). کشیش امه شزو^۳ فرانسوی در سال ۱۰۶۳ ق. / ۱۶۵۲ م. به اصفهان آمد و چند سال در این شهر کیش مسیحیت را تبلیغ می‌کرد. او یک فرهنگ فارسی و چند کتاب دیگر فارسی در زمینه تبلیغ کیش مسیح نوشت و با بسیاری از علمای مذهبی ایران مناظره کرد که گزارش این مناظره‌ها از سوی یکی از همکاران او در سال ۱۰۷۰ ق. / ۱۶۵۹ م. به نگارش درآمد (حائری، ۱۳۶۷: ۴۷۷).

بدروس بدیک^۴ کشیش ارمنی که در پی مأموریتی از رُم به ایران آمده بود، سالیانی چند در ایران اقامت کرد و در بازگشت به اروپا در سال ۱۶۷۸ م. حاصل مشهودات و مطالعات خود را از ایران در کتابی به نام *چهل‌ستون* منتشر کرد (نوایی، ۱۳۷۰: ۴۲۱). در سال ۱۰۹۵ ق. / ۱۶۸۳ م. سانسون راهب کاتولیک به ایران فرستاده شد تا دین مسیح را در این سرزمین تبلیغ کند. او سه سال در اصفهان اقامت داشت و زبان فارسی و ترکی را آموخت. پس از بازگشت به فرانسه، از طرف دربار فرانسه موظف شد که مشاهدات خود را از ایران به رشته تحریر درآورد و او نیز چنین کرد (سانسون، ۱۳۴۶: ۲۱-۱۹). سانسون طرح‌هایی از آثار تاریخی ایران کشیده و با خود به اروپا برد (همایون، ۱۳۸۳: ۱۷۰/۱-۱۶۹) و نمونه‌هایی از آنها در سفرنامه او آمده است. از این نمونه نوشته‌ها و سفرنامه‌ها در باره ایران عصر صفویه بسیار است که نام بردن از آنها به درازا می‌کشد.

پادشاهان صفوی در دیدار با افراد، هیئت‌ها و مسافران اروپایی در باره کشور، پادشاه، محصولات، مذهب و عقاید آنان و دیگر مسائل گفتگو و اطلاعاتی را کسب می‌کردند و گاه برخی کالاهای اروپایی را سفارش می‌دادند و از علاقه خود به آن کشورها سخن می‌گفتند. برای نمونه، می‌توان به گفتگوی شاه طهماسب اول با میکله ممبره ونیزی (ممبره، ۱۳۹۳:

^۱. Jerome Xavier

^۲. Louis de Dieu

^۳. Ayme Chezaud

^۴. Bedros Bedik

۲۰- ۱۹)، آنتونی جنکینسون انگلیسی (جنکینسون، ۱۳۹۶: ۱۱۰-۱۰۹، ۹۹-۹۷)، آرتور ادواردز بازرگان انگلیسی (ادواردز، ۱۳۹۶: ۱۴۴-۱۴۳)؛ گفتگوی مفصل شاه عباس اول با دلاواله ایتالیایی (دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۵۷-۲۳۸) و صفر موراتوویتز (مرادویچ)^۱ فرستاده پادشاه لهستان (مرادویچ، ۱۳۹۴: ۷۲-۵۹)؛ گفتگوی مفصل شاه عباس دوم با تاورنیه بازرگان فرانسوی (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۹۲-۴۷۸) و دولیه دلند جهانگرد فرانسوی (دلند، ۲۵۳۵: ۴۰-۳۹) اشاره نمود. این مسافران نیز بسیاری از خصلت‌ها، رفتار و ویژگی‌های شاهان و مردم ایران را برای مردم سرزمین خود بازگو کرده‌اند و نوعی تعامل فرهنگی در این میان صورت پذیرفته است.

در بررسی نمودهای مرادات فرهنگی و هنری، نمونه‌های مختلفی را می‌توان در خلال گزارش‌ها به‌دست آورد و مطرح کرد. کشیش سیمون مورالس^۲ که زبان فارسی را به‌خوبی فرا گرفته بود، هنگام اقامت در ایران از سوی محمد شاه خدابنده (۹۹۵-۹۸۵ ق. / ۱۵۸۷-۱۵۷۸ م.) مأمور تعلیم و تدریس فرزندان او شد. وی مدتی به حمزه میرزا ریاضی و نجوم درس می‌داد (آقا محمد زنجانی، ۱۳۸۲: ۲۷۶؛ ۱/۲۵، ۱۹۳۹: Chick). پتر ریکارد^۳ که سال‌ها در نقاط مختلف ایران به‌عنوان میسیونر اقامت داشت، در رشته فیزیک تحصیل کرده بود و گاهی در این زمینه پژوهش می‌کرد. او بدین‌وسیله با تعداد بسیاری از خاندان‌های برجسته آشنایی پیدا کرده و به‌دلیل رفتار جدی و عاقلانه‌اش، احترام همگان را برانگیخته بود (آنترمونی، ۱۳۹۷: ۶۱).

در اثر علاقه به فرهنگ و هنر شرق، بسیاری از خاندان‌های درباری لهستان به جمع‌آوری نسخ خطی عربی، فارسی و ترکی پرداختند. ساموئل اوتوی نوینسکی^۴ مترجم و منشی ویژه سیگسموند وازا^۵ پادشاه لهستان (معاصر شاه عباس اول) که در زبان‌های شرقی به‌ویژه فارسی تبحر داشت، گلستان سعدی را به زبان لهستانی ترجمه کرد. کاردینال کراکوف کپی تذهیب‌شده ارزشمندی از انجیل فرانسوی متعلق به میانه سده سیزدهم میلادی را به شاه صفوی تقدیم کرد. شاه آن را با رضایت پذیرفت و دستور داد که مینیاتورهایش با جمله‌های فارسی تکمیل شود. ایرانیان به تصاویر مذهبی که مبلغان مذهبی کاتولیک در باره موضوع‌های دینی نشر و توزیع می‌کردند، علاقه نشان می‌دادند (دیندو، ۱۳۸۵: ۳۰-۲۹).

^۱. Sefer Muratovitz

^۲. Simon Morales

^۳. Peter Ricard

^۴. Samuel Otto Novinsky

^۵. Sigismund Waza

پدر رافائل دومان^۱ از کشیشان کاپوسین فرانسوی که ۵۱ سال در ایران اقامت گزید، به ریاضیات آشنایی داشت و بسیاری از دانشمندان وابسته به دربار با ابزار و وسایلی کار می‌کردند که ساخته و پرداخته دست او بود. به سبب دانش بسیارش و این‌که با زبان‌ها و آداب و رسوم مملکت به خوبی آشنایی داشت، نزد شاهان صفوی (عباس دوم و سلیمان) و در میان درباریان و مردم ایران مورد احترام بود و محضرش را گرامی می‌داشتند. شاه سلیمان او را به خوبی می‌شناخت و در مذاکرات با فرنگی‌ها وی را مترجم خود کرده بود. او نویسنده تیزبینی بود و اطلاعات مفیدی در باره شاهنشاهی ایران و سلطنت صفویه داشت و حاصل مطالعات چندین ساله خود در باره ایران و ایرانیان را به صورت کتابی به نام *وضع ایران* در سال ۱۶۶۰ م. به ژان باتیست کلبر^۲ وزیر دارایی فرانسه که مشتاق اطلاعات معتبر برای اجرای طرح‌های سیاسی و تجاری دولت فرانسه در مشرق‌زمین بود، تقدیم کرد. او به تاورنیه، تهونو،^۳ شاردن، کمپفر و فرانسوا پتی دو لاکروا^۴ در نوشتن کتاب‌ها و سفرنامه‌هایشان کمک‌های فراوانی کرد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۸؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۵۶-۴۵۵؛ کرویس، ۱۳۸۰: ۱۵ و ۳۹؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۴۵۳-۴۵۲، ۳۹۳؛ اقبال، ۱۳۲۵: ۳۶).

شاه عباس دوم در یکی از مجالس عشرت خود در حضور تاورنیه، ضمن صحبت در باره سلاطین اروپا و کسب اخبار و اطلاعات از او، مکرر در خصوص پادشاه فرانسه و کشور او و لباس زنان فرانسه صحبت کرده و رضایت خود را از پادشاه فرانسه ابراز داشته است (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۸۴، ۴۷۹-۴۷۸). در این مجلس، کشیش دومان، دو جوان هلندی و دو جوان فرانسوی نیز حضور داشتند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۶۹، ۴۷۶-۴۷۵). شاه از آن دو جوان هلندی سؤالاتی در باره مملکت و دولتشان پرسید و رافائل دومان که مترجم آنها بود، اطلاعاتی را از مملکت هلند در اختیار شاه قرار داد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۸۷).

گاه اروپائیان با افراد عالم ایرانی دیدار می‌کردند و در رشته‌های علمی به مذاکره می‌پرداختند. برای نمونه می‌توان به صحبت‌های یکی از کشیشان فرنگی با میرزا هادی، حکمران فارس و از مردان عالم و متمول در باره علوم مختلف (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۵۱-۵۵۰) و یا دیدار و مصاحبت ژان شاردن فرانسوی با میرزا شفیع اصفهانی از رجال صاحب‌نظر تاریخ ایران در اصفهان اشاره کرد. شاردن کتابی را که میرزا شفیع در باره تاریخ ایران تا اواسط سلسله صفویه به زبان فارسی نوشته بود، به زبان فرانسه ترجمه و برای چاپ آماده می‌کند.

^۱. Raphael du Mans

^۲. J. B. Colbert

^۳. Thevenot

^۴. Francois Petis de la Croix

شاردن می‌گوید گفته‌های دقیق و درست میرزا شفیع که شرح وقایع ایران را تا آخرین روزهای ماه اوت سال ۱۶۶۹م. دربرداشت، برای من بیش از همه مدارک و مآخذ در تنظیم این تاریخ سودمند بود (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۵۹۸/۴-۱۵۹۷).

آدام اولتاریوس^۱ در شماخی از طریق آشنایی با ملای دانشمندی به‌نام محب‌علی زبان فارسی آموخت و به او زبان آلمانی تدریس کرد (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۵۵/۲، ۴۶۱). در همین مرآده با گلستان سعدی آشنا شد و تحت‌تأثیر آن قرار گرفت و آن را چند سال بعد به زبان آلمانی ترجمه کرد. این ترجمه در سال ۱۰۶۴ق./۱۶۵۴م. به‌نام *گلستان ایرانی* منتشر شد و چنان مورد توجه مردم آلمانی‌زبان قرار گرفت که در اندک مدتی به چاپ بیستم رسید. همین حسن استقبال موجب شد که اولتاریوس *بوستان سعدی* و داستان لقمان را نیز به آلمانی برگرداند. ترجمه اولتاریوس از *گلستان* در جوامع فرهنگی اروپا با تحسین دانشمندان روبه‌رو شد، به‌گونه‌ای که در همان سال انتشار، دانشمندی هلندی به‌نام دویسبرگ^۲ ترجمه اولتاریوس را به زبان هلندی برگرداند و انتشار داد و لوینوس وارنر^۳ هلندی نیز در همان سال، مثل‌های زبان فارسی را که از *گلستان* استخراج شده بود، در مجموعه تألیفات ژان مر^۴ منتشر ساخت (نوایی، ۱۳۷۰: ۳۲۳-۳۲۲). خدمات اولتاریوس در معرفی فرهنگ و ادب و اندیشه ایرانی به اروپا به‌ویژه مردم آلمان بسیار ارزنده بود تا جایی که یوهان ولفگانگ گوته^۵ شاعر و فیلسوف آلمانی در *دیوان غرب و شرق* خود او را ستوده و نوشته است که وی مرد کارآمدی بود که از سفر خود گزارش‌های بسیار آموزنده‌ای برای اروپائیان باقی گذاشته است (نوایی، ۱۳۷۰: ۳۲۳؛ همایون، ۱۳۸۳: ۱/۱۳۶). گوته تا زمانی که *سفرنامه اولتاریوس* و *گلستان سعدی* را نخوانده بود، هنوز با فرهنگ ایران و شاعر پرآوازه آن حافظ آشنا نبود تا خود را خاک زیر پای حافظ قلمداد کند. از این طریق، گوته با این شاعر ایرانی آشنا شد و دیوان خود را به او تقدیم کرد (حیدری، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

از نگاه اولتاریوس، *گلستان سعدی* در نهایت استادی و در منتهای زیبایی نوشته شده و به‌عنوان بهترین نمونه نثر فارسی به‌شمار می‌رود (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۸۰/۲). او در ترجمه *گلستان* از حق‌وردی دبیر سفارت ایران به هلشتاین و پسرش که همراه وی عازم هلشتاین بودند، کمک گرفت. این دو به اتفاق چهار تن دیگر از هیأت اعزامی ایران، به‌دلیل بدرفتاری امام‌قلی‌سلطان

^۱. Adam Olearius

^۲. G.W. Duisberg

^۳. Levinus Warner

^۴. J. Mair

^۵. Johann Wolfgang Goethe

سفیر ایران که آنها را تهدید به مجازات کرده بود، تقاضای پناهندگی کردند که پذیرفته شد و در هلشتاین به کیش مسیحیت درآمدند. حق‌وردی مردی مطلع و دانشمند به‌شمار می‌رفت و در زبان عربی تبحر داشت و توانست زبان آلمانی را به‌خوبی فرا گیرد. او که پس از غسل تعمید، فردریش کریستیان نام گرفت، به‌مدت پنج سال در خانه اولناریوس به‌سر برد و اولناریوس با کمک او توانست اطلاعات زیادی از اخلاق، فرهنگ، آداب و رسوم و مذهب ایرانی‌ها به‌دست آورد و مطالعات خود را در این زمینه تکمیل کند (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۸۷۶-۸۷۵).

دلاواله که مدت پنج سال با شاه عباس اول همراه بود و شاه در بسیاری از امور به‌ویژه مسائل هنری و صنعتی از نظرات و معلومات او استفاده می‌کرد، کتابی خاص در باره آن پادشاه با عنوان *احوال و صفات شاه عباس، شاه ایران* نوشت. در این کتاب، بسیاری از صفات پسندیده شاه عباس از جمله ذوق، کنجکاوی، هنردوستی و علاقه او به هنر و هنرمندان را ستوده است (۴۳-۴۴: Vale, ۱۶۲۸). یکی از مأموریت‌های دلاواله در ایران این بود که کتاب‌هایی از جمله *قانون ابن سینا* را تهیه کند و به ایتالیا بفرستد و او تلاش کرد با کمک ملاّ جلال منجم از مشاوران نزدیک شاه عباس به انجام این کار توفیق یابد (دلاواله، ۱۳۷۰: ۹۸). وی در کاشان با طبیبی به‌نام ملاّ مسیح آشنا شد و در کتابخانه او تعدادی انجیل به زبان‌های یهودی و لاتین و کتابی مهم از ابوعلی سینا به زبان عربی مشاهده کرد. با اینکه حاضر بود که کتاب بوعلی را خریداری کند؛ اما ملاّ مسیح حاضر به فروش آن نشد. در این دیدار، طبیب با نشان دادن جعبه‌ای حاوی دو گوی چه که جیوه ثابت در آن قرار داشت و دارای اسراری بود، از دلاواله خواست که طرز عمل آئینه‌هایی را که تصویر را به خارج منعکس می‌کنند، برای او بیان کند تا او نیز رمز اسرار جیوه آن دستگاه را برای دلاواله بگوید. این دیدار، زمینه دوستی بین این دو شد و قرار گذاشتند که در صورت دیدار مجدد، در باره مسائل مورد علاقه به‌تفصیل با یکدیگر مذاکره کنند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۳۹-۱۳۸).

کلبر، وزیر دارایی فرانسه در پی سیاست مشرق‌زمینی خود و برای کسب اطلاعات بیشتر در باره مشرق، افرادی را برای آموختن زبان‌های فارسی، ترکی و عربی و جمع‌آوری نسخ خطی به مشرق‌زمین فرستاد. یکی از این افراد که به ایران آمد، پتی دولاکروا بود که بعدها از مستشرقان بلندآوازه گردید. او در سال ۱۰۸۵ق. / ۱۶۷۴م. در اصفهان اقامت گزید و تا سال ۱۰۸۷ق. / ۱۶۷۶م. در این شهر ماند و به یادگیری زبان فارسی پرداخت و خواندن مثنوی مولوی را زیر نظر یکی از شیوخ فرقه مولویان اصفهان آغاز کرد. او *ظفرنامه* شرف‌الدین علی یزدی را که تاریخ تیمور است، ترجمه و در سال ۱۷۲۲م. در هفت جلد منتشر کرد. همچنین

کتاب *هنر/رویک شب* شامل افسانه‌های ایرانی در پنج جلد در سال‌های ۱۷۱۰ و ۱۷۱۱م. در فرانسه توسط وی ترجمه و انتشار یافت. از او دست‌نویس‌هایی از جمله رساله‌ای به نام *دولت ایران* و تاریخی به زبان فارسی در باره لویی چهاردهم به‌استناد سکه‌ها نیز باقی مانده است. پتی دو لاکروا سفرنامه‌ای نیز در سال ۱۶۹۴م. نوشت و به فیلیپو^۱ از وزرای فرانسه تقدیم کرد. این سفرنامه در سال ۱۸۱۰م. چاپ شد (نوایی، ۱۳۷۰: ۳۹۷-۳۹۶؛ کرویس، ۱۳۸۰: ۴۱-۳۵).

لابوله لوگوز^۲ از اعضای هیأت پنج نفری که از طرف شرکت هندشرقی فرانسه و لویی چهاردهم، پادشاه فرانسه در سال ۱۶۶۵م. به ایران آمد، بسیار شیفته فرهنگ و تمدن ایران شد و سفرنامه مصوری از نخستین سفر خود فراهم کرد. در این سفرنامه، او ملل مختلف مشرق‌زمین را از لحاظ خصوصیات اخلاقی و فرهنگی با یک‌دیگر مقایسه کرده و ایرانیان را فرانسویان آسیا خوانده است. همین مقایسه را در باره شهرهای فرانسه با ایران نیز انجام داده و اصفهان را با پاریس و شیراز را با اورلئان مقایسه نموده است (همایون، ۱۳۸۳: ۹۴/۱). ژیلبرت گولمن^۳ از درباریان فرانسه، کتاب *نزهت القلوب* حمدالله مستوفی را به فرانسه ترجمه کرد و شرحی نیز بر آن نوشت و آن را به کاردینال دو ریشلیو^۴ صدراعظم فرانسه تقدیم کرد. وی هم‌چنین ترجمه چند داستان اخلاقی از کتاب *نوار سهیلی* را که پیش‌تر به زبان فرانسوی منتشر شده بود، مورد تجدید نظر قرار داد و ترجمه آزاد و مختصری از آن ارائه کرد (نوایی، ۱۳۷۰: ۴۲۱).

آبه مارتین گودرو^۵ از کشیشان فرانسوی که در سده ۱۱ قمری/ ۱۷ میلادی، مدتی در اصفهان به‌سر می‌برد و در زبان فارسی محقق زبردست بود، همراه هیأت ایران به‌عنوان مترجم به پاریس رفت و در مذاکرات رسمی شرکت جست و محمدرضا بیگ سفیر ایران را در مذاکرات سیاسی یاری داد. او کتابی به‌نام *مرگ شاه سلیمان و جلوس پسرش حسین* نوشت که در سال ۱۶۹۶م. در پاریس چاپ شد. وی تقریباً هجده سال به‌عنوان مبلّغ در ترکیه، ایران، عربستان و هند به‌سر برد. گودرو شرح مستند مأموریت خود در دربار ایران را به رشته تحریر کشیده که حاوی مطالب بسیاری در باره اوضاع ایران در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی است (لکه‌هارت، ۱۳۶۸: ۴۹۴، ۴۳-۴۲؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۴۲۰، ۴۱۱-۴۱۰). کشیش ژزوئیت لهستانی به‌نام کروسینسکی که مدت بیست سال در ایران اقامت داشت،

^۱. Philippeaux

^۲. La Boullaye Le Gouz

^۳. Jilbert Gaulmin

^۴. de Richelieu

^۵. Abbe Martin Gaudereau

افزون بر فعالیت‌های مذهبی، مترجم دربار شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵ق./ ۱۷۲۲-۱۶۹۴م.) نیز بود که نامه‌های پادشاهان مختلف اروپایی به دربار ایران، قراردادهای و پیمان‌ها را به فارسی ترجمه می‌کرد. او آرشویی برای استفاده شاه درست کرده بود و اسناد مربوط به هیأت‌های مذهبی و سیاسی را در آنجا منظم می‌کرد (دیندو، ۱۳۸۵: ۳۱). سفرنامه وی حوادث پایان سلسله صفویه و یورش افغان‌ها را به ایران شرح داده است.

نقش فرهنگی سفرای ایرانی در اروپا

سفرای ایرانی اعزامی به کشورهای اروپایی نظیر حسینعلی بیگ بیات، نقدعلی بیگ، اروج بیگ بیات، موسی بیگ سفیر ایران در هلند و محمدرضا بیگ سفیر ایران در پاریس، در انتقال فرهنگ ایرانی، شیوه رفتار، پوشش، تعامل اجتماعی، اخلاق سفارت و آداب معاشرت، اعتقادات و سبک زندگی به جوامع اروپایی و آشنایی اروپائیان با فرهنگ زیستی ایرانیان مؤثر بوده‌اند. هدایای نفیسی که این سفرا همراه خود به اروپا می‌بردند، وجوهی از هنرها و صنایع نساجی، فلزی و تزئین و طراحی ایرانی را به غرب انتقال داده و شناسانده است. اروج بیگ بیات که به دین مسیحیت درآمد و نام دون‌خوان گرفت، کتابی در باره تاریخ ایران عصر صفویه به کمک مترجم به زبان اسپانیایی تنظیم کرد که در آشنایی اروپائیان با ایران آن دوره مؤثر بوده است. در این کتاب به توصیف ایران و ایالات و مردم آن، دستگاه حکومتی ایران، رسوم و عادات خاص سرزمین ایران، حوادث عصر صفویه و شرح سفر خود از ایران تا اسپانیا پرداخته و آگاهی‌های سودمندی ارائه کرده است (بیات، ۱۳۳۸). گزارش‌هایی که در باره برخی از این سفارت‌ها نظیر سفارت نقدعلی بیگ (استودارت، ۱۳۳۹: ۱۷۴-۱۷۱، ۱۶۸-۱۶۳)، موسی بیگ و محمدرضا بیگ به انگلیسی، هلندی و فرانسوی موجود است و برخی از رفتارهای این سفرا را بازتاب داده، نمودهایی از این روابط فرهنگی به‌شمار می‌رود. موسی بیگ در آمستردام مورد پذیرایی رجال و اشراف هلند و فردریک هندریک شاهزاده این کشور قرار گرفت و در لاهه نیز از سوی حکومت شهر پذیرائی شد. در لاهه خانه‌ای که برای اقامت او آماده کرده بودند، دو اتاق آن با فرش‌های ایرانی تزئین شده بود (فلور، ۱۳۵۶: ۴۴-۴۳). موسی بیگ در مراسم معارفه و تقدیم استوارنامه برای خوشبختی هلند و شاه عباس دعا کرد و نامه شاه ایران را قرائت نمود. پس از این که نامه شاه برای اطلاع شورای ایالات هلند ترجمه شد، بار دیگر موسی بیگ در ملاقات با شورا، نامه را همراه هدایایی که با خود آورده بود، تقدیم کرد. این هدایا عبارت بودند از: شش تخته قالی، هفت عدد ظرف فلزی،

یک عدل ابریشم زرد و یک عدل ابریشم سرخ، پنج قطعه اطللس، ده قطعه پارچه ابریشمی رنگین و دوازده قطعه گلیم نخی. او در جشن‌های هلندی شرکت می‌کرد و بخشی از اوقات خود را به شکار می‌گذراند (فلور، ۱۳۵۶: ۴۵). موسی بیگ در بازگشت، از شاهزاده هلند می‌خواهد که اجازه دهد تا پانزده نفر از هنرمندان هلندی را با خود به ایران ببرد که شورای هلند اجازه پنج تا شش نفر را می‌دهد (فلور، ۱۳۵۶: ۵۱). در این سفر، رفتارهای تند موسی بیگ و درگیری‌هایش با همراهان و اعضای کمپانی هلند، مخارج زیاد، بی‌بندوباری‌های او و مزاحمت‌هایی که برای زنان ایجاد می‌کرد، هلندی‌ها را از او ناراحت کرده بود. (فلور، ۱۳۵۶: ۵۰-۴۷).

محمدرضا بیگ، سفیر شاه سلطان حسین در فرانسه نیز، رفتارهایی فراتر از یک سفیر از خود نشان داد و ماجرای عشقی (هربت، ۱۳۶۲: ۱۴۸-۱۴۶) نیز پدید آورد. رفتارهای او در مراسم استقبال از وی و حضور در مهمانی‌های پادشاه فرانسه که برای رعایت ذبیحه غیراسلامی به غذا دست نمی‌زد، برای فرانسویان جلب‌توجه می‌کرد. شیوه لباس پوشیدن و راه رفتن وی در خیابان‌های پاریس، نماز خواندن و شیوه نشستن در اقامتگاه و صحبت کردن با مهمانان و موارد فراوان دیگر، همه موجب کنجکاوای مردم پاریس شده بود و مایل بودند که از نزدیک سفیر ایران را ببینند. (هربت، ۱۳۶۲: ۱۳۱-۹۶، ۸۵-۵۲). هنوز محمدرضا بیگ از فرانسه خارج نشده بود که رمان/مان‌زولید^۱ در توصیف زن جوان ایرانی توسط هوستل‌فور^۲ منتشر شد. مایه اصلی این کتاب شخصیت غیرعادی محمدرضا بیگ و ماجراهای محرمانه‌اش و عشق او به مارکیز دپینی بود (شیبانی، ۱۳۸۱: ۱۶۵). سفارت محمدرضا بیگ حتی موجب نوشتن کتاب *نامه‌های ایرانی* توسط منتسکیو فیلسوف و نویسنده فرانسوی شد که در یکی از آن نامه‌ها^۳ به اخلاق و رفتار این سفیر پرداخته است (منتسکیو، ۱۴۰۰: ۱۰۳-۱۰۲).

وجه فرهنگی هدایای ارسالی دوجانبه

هدایای ارسالی پادشاهان صفویه به‌ویژه فرش و منسوجات و نیز برخی از هدایای هنری و کارخانه‌ای اروپائیان به دربار صفوی و گنجینه‌هایی که از این هدایا در ایران و اروپا تشکیل می‌شد، در زمره این نوع روابط قرار می‌گیرد. طبق رسم معمول، هر فرستاده اروپایی به دربار صفوی هدایایی را برای شاه ایران با خود می‌آورد و در مقابل، شاه ایران نیز خلعت‌ها و

^۱. Amanzolide

^۲. Hostelfort

^۳. نامه ۲۱: نامه اوزبک به رستم

هدیایی به این فرستاده‌ها و برای شاهان کشورهای متبوع آنان تقدیم می‌کرد. این هدایا در انتقال انواعی از هنرهای صناعی، صنایع دستی و تزئینی و کارگاهی (هنر ترصیع، نقاشی، فرش، فلزکاری، هنرهای چوبی، جواهرسازی، اسلحه‌سازی، نساجی، شیشه‌سازی، ساعت‌سازی، درودگری، کتاب‌آرایی و دیگر هنرها) بین دو کشور مؤثر بود و برخی از این اقلام در زمره ارزش‌های فرهنگی به یادگار مانده است. بسیاری از این نمونه‌های هنری در موزه‌ها یا مجموعه‌های خصوصی خارج از ایران نگهداری می‌شود و غربیان از این طریق با جلوه‌های تمدنی ایران آشنا می‌شدند. مراودات بین ایران و غرب با آمودورفت سیاحان و هیأت‌ها موجب شد که اروپائیان از صنایع و حرفه‌های ایران مهارت‌هایی را فراگیرند و در صنایع و پیشه‌های خود به کار بندند. برای نمونه، هلندیان بسیاری از رموز چینی‌سازی، کاشی‌کاری و سفال‌سازی را از ایرانیان آموختند. اگر آب و هوای کشورشان شبیه آب و هوای ایران و چین بود، شاید صنعتگران ماهر هلند می‌توانستند مصنوعات شبیه ساخته‌های ایران و چین بسازند (شاردن، ۱۳۷۴: ۲/ ۸۸۰).

برخی هدایای سفرای خارجی به شاهان ایران عبارتند از: هدایایی که سفرای اعزامی پرتغال برای شاه اسماعیل اول آوردند (آقامحمد زنجانی، ۱۳۸۲: ۱۵۴-۱۵۳)؛ هدایای پادشاه اسپانیا برای شاه عباس اول که در قزوین به نمایش گذاشته شد (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۶۳-۲۶۲؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۱۰) و هدایای سفیران روسیه برای او (دلاواله، ۱۳۷۰: ۴۳۰)؛ هدایای گراندوک هلشتاین که سفرای او به حضور شاه صفی بردند (اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۵۴۹/۲-۵۴۸، ۵۰۴)؛ هدایای سفارت معتبر مسکو به دربار شاه عباس دوم در سال ۱۶۶۴م. متشکل از دو سفیر و هشتصد عضو و چندین خدمه (شاردن، ۱۳۷۵: ۵/ ۱۷۲۹-۱۷۲۸)؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۶۸-۴۶۷)؛ هدایای فرستاده شرکت فرانسه و نماینده انگلیس به حضور شاه سلیمان (شاردن، ۱۳۷۴: ۲/ ۶۵۰-۶۴۹)؛ هدایایی که در مراسم پذیرایی از سفیران مختلف مانند سوئد، مسکو، لهستان در حضور شاه سلیمان گذرانده شد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۷۱) و هدایای تزار روس برای شاه سلطان حسین (آنترمونی، ۱۳۹۷: ۸۷، ۶۱).

شاهان صفوی و حکام آنها نیز هدایایی به سفرا و هیأت‌های خارجی می‌دادند که برخی از آنها شامل قالی‌های ابریشمین و زردوزی و پشمی، اسب با زین و یراق مکمل به جواهرات (فیروزه و یاقوت)، قاطر، فیل، شتر، شیر، پلنگ، میمون، گاو نر، گوسفند، طوطی سبز و سفید و پرند مینا بود و این اقلام را می‌توان در شرح هدایای شاهان صفوی مشاهده کرد: هدایای شاه عباس اول به برادران شرلی (شرلی، ۱۳۷۸: ۵۸-۵۷) و هدایای او به سفیر

اسپانیا (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۳۷۰)؛ هدایای خان اردبیل به هیأت هلشتاین (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۵۰۴/۲)؛ هدایای شاه صفی و رجال عالی‌رتبه ایران به سفیران و اعضای عالی‌رتبه سفارت هلشتاین (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۵۸۲-۵۸۰)؛ هدایای شاه صفی به سفیر هلند (اسمیت، ۱۳۵۶: ۱۰۰)؛ هدایای حاکم شماخی، شاه سلطان حسین و فتحعلی خان داغستانی وزیراعظم به سفیر روسیه (آنترمونی، ۱۳۹۷: ۹۶-۹۵، ۹۱، ۶۱، ۵۴)؛ انواع خلعت‌های هدایی شاه سلطان حسین به سفرای کشورهای مختلف (جملی‌کارری، ۱۳۸۳: ۱۴۴-۱۴۳). در واقع شاه ایران بر اساس رسوم و بر حسب جایگاه و موقعیت فرمانروایی که سفرا را اعزام کرده بود، هدایایی اعم از نقد و جنس به آنان اعطاء می‌کرد (آنترمونی، ۱۳۹۷: ۶۰).

تبادل محصولات فرهنگی و هنری

محصولات فرهنگی که از فرآیند ساخت‌وساز امور فرهنگی حاصل می‌شود، انواع گسترده‌ای دارد و از جمله صنایع دستی، قالی‌بافی و طرح و نقش قالی‌ها و پارچه‌ها، تابلو فرش، تابلونقاشی، مدل لباس و سفالینه‌ها را شامل می‌شود. این نوع محصولات دارای ارزش فرهنگی از قبیل ارزش‌های زیبایی، اعتقادی، معنوی، اجتماعی، تاریخی، نمادین و اصالت هستند. باید گفت که محصولات نظیر قالی (به‌ویژه قالی‌های نفیس و ابریشمی)، دست‌بافت‌ها و بافته‌های کارگاهی ایرانی (انواع منسوجات مخملی، زربافت، منقش و هنر رودوزی^۱ شامل گلابتون‌دوزی، ملیله‌دوزی، سکه‌دوزی، قلاب‌دوزی، آجیده‌دوزی، ابریشم‌دوزی) که از نفاست هنری و ارزش فرهنگی برخوردار بودند، در تبادل بین ایران و اروپا، فرهنگ، هنر، طرح و نقش، سبک و تکنیک کار و نگرش و ارزش‌های دو طرف را در سرزمین دیگری بازتاب می‌دادند و نوعی تعامل فرهنگی و هنری به‌وجود می‌آوردند. در اثر این روابط و با ورود پوشاک اروپایی به ایران، توجه شاهان صفوی و بزرگان دربار به خرید پوشاک و منسوجات اروپایی جلب شد و در نوع پوشش و تجملات زندگی بزرگان و حتی مردم تغییراتی پدید آمد. با مبادله محصولات فرهنگی و هنری، گاه نام شهرهای اروپایی یا برخی اصطلاحات آنها در میان مردم رواج پیدا می‌کرد. چنان‌که کاروانسرای جدّه^۲ و چهار کاروانسرای کوچک اطراف آن «لندنی‌فروش» نامیده می‌شدند. زیرا بیشتر حجره‌های این کاروانسراها در اختیار کسانی بود که ماهوت می‌فروختند و چون ماهوت را نخستین بار

۱. در باره هنر رودوزی، رک.: فضل‌وزیری، ۱۳۸۷، ۳۸۰-۳۷۱.

۲. کاروانسرائی که توسط مادر شاه صفی و جدّه شاه عباس دوم احداث شده است.

بازرگانان انگلیسی به ایران آوردند و بعدها ایرانیان این کالا را از انگلیسیان می‌خریدند، آنها را بدین نام می‌خواندند (شاردن، ۱۳۷۴: ۴/۱۴۴۴).

ارامنه جلفا در اصفهان بازار خاصی داشتند که در دکان‌ها و حجره‌های این بازار، تاجران ارمنی بیشتر ماهوت انگلیسی و هلندی و پارچه‌های ارغوانی و نیزی و سایر اجناس فرنگی را که باب سلیقه ایرانیان بود، می‌فروختند. این گونه اجناس را بازرگانان ارمنی در برابر ابریشمی که از انبارهای شاهی به اروپا می‌بردند، به ایران می‌آوردند. این تاجران در بندرهای بزرگ ایتالیا و هلند مانند لیورنو، ونیز و آمستردام شعبه‌ها و نمایندگان مخصوص داشتند و از پاریس نیز اجناس تجملی به ایران می‌آوردند (Schefer, ۱۸۹۰: XLII). در میان کالاهای گوناگونی که بازرگانان ارمنی از اروپا به ایران و کشورهای شرقی می‌آوردند، پرده‌های رنگ-روغنی و الگوهای تصویری مسیحی، باسمه‌ها و کتاب‌های چاپی در باره نوآوری‌های نقاشی و تئاتر و سایر زمینه‌های هنری نیز وجود داشت. حتی نخستین چاپخانه‌های ایران و عثمانی با حمایت یا به‌دست بازرگانان ارمنی تأسیس شده و به‌همت و خرج آنان کتاب‌های بسیاری در زمینه‌های دینی، دنیوی، مجموعه اطلاعات تجاری و نقشه‌های جغرافیایی آمستردام، ونیز و دیگر مراکز اروپا چاپ و منتشر شده است (لئو، ۱۹۳۴م: ۱۵۲/۱؛ بابایان، ۱۳۸۶: ۲۷۵).

سیاحان اروپایی از مراکز تولید پارچه و قالی در شهرهای ایران دیدن کرده و از نفاست و زیبایی آنها و برتری برخی از این اجناس بر نمونه‌های اروپایی، هنر رنگرزی و صنایع لباس و کفش ایران سخن گفته‌اند و آگاهی‌هایی در این باره به اروپا انتقال داده‌اند (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۴۶؛ دالساندری، ۱۳۸۱: ۴۷۶؛ کاتف، ۲۵۳۶: ۶۱؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۴۱؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۸۸۹/۲، ۸۹۱؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۱۹۷).

در دوره صفویه هنر ایران در بسیاری از حوزه‌ها به اوج خود رسید. فرش‌بافی، نقاشی، مینیاتور، هنر تزیین اسلحه و یا هنر تزیین بافته‌های ابریشمی که در نوع خود بی‌مانند بود. تاجران ارمنی که به تجارت بین‌المللی مشغول بودند، آگاهی‌هایی در باره هنر صفوی به مردم اروپا انتقال می‌دادند و کالاهایی را از ایران به کشورهای مختلف اروپایی و از جمله لهستان منتقل می‌کردند. آنها به تجارت ساخته‌های هنری مانند نیزه‌ها، قالی‌ها، منسوجات بافتنی گران‌بها و کالاهایی از جنس طلا می‌پرداختند (دیندو، ۱۳۸۵: ۲۵). رشد و توسعه هنر و صنایع دستی در دوره صفوی سبب شد تا دوست‌داران هنر شرق و مردم عادی لهستان چشم به راه تاجرانی باشند که صنایع دستی و آثار هنری ایران را با خود به اروپا می‌بردند. به‌تدریج

فرهنگ و هنر ایرانی چنان اثری بر فرهنگ و هنر لهستان گذاشت که نجیب‌زادگان لهستانی به پوشیدن لباس‌های بلند شبیه اشراف‌زادگان شرق تمایل پیدا کردند (دیندو، ۱۳۸۵: ۲۱). در این دوره، فرش‌ها و منسوجات ابریشمی عالی ایرانی به لهستان وارد می‌شد و علاقه به هنر ایران در این کشور افزایش یافت. سیگسموند سوم^۱ پادشاه لهستان در ۱۶۰۵ م. تاجری ارمنی به نام موراتوویتز را برای تهیه قالی برای کاخ‌های سلطنتی لهستان و خرید سنگ‌های قیمتی، یک خیمه و کالاهای نفیس دیگر به ایران فرستاد (مرادویچ، ۱۳۹۴: ۵۷). این تاجر در کاشان سفارش بافت چند قالی ابریشمین زربافت، یک خیمه و ساخت شمشیری مرصع را برای پادشاه لهستان داد (مرادویچ، ۱۳۹۴: ۵۷-۵۶). او فرستاده غیررسمی و بدون نامه برای شاه عباس اول بود که برای خریداری و بردن اشیای نفیس ساخته دست استادکاران ماهر ایرانی به این سرزمین آمد تا پادشاه لهستان از دیدن آنها شادمان گردد (مرادویچ، ۱۳۹۴: ۷۱، ۶۱). به سفارش موراتوویتز بر روی تعدادی از قالی‌ها نشان خانوادگی سلطنتی لهستان قلاب‌دوزی شد (مرادویچ، ۱۳۹۴: ۳۰). این قالی‌ها در اروپا به قالی «پولونز» معروف شد؛ زیرا به دلیل وجود نشان سلطنتی لهستان روی آن گمان می‌رفت خاستگاهش لهستان باشد. در واقع یکی از قالی‌هایی بود که با آن نشان از ایران وارد شد. این قالی‌های بافت ایران چنان در اروپا محبوب بود که حدود ۲۳۰ نمونه از آن در مجموعه‌های گوناگون امروزی باقی مانده است (بلو، ۱۳۹۳: ۲۷۱).

شاهان صفوی از تاجران اروپایی مانند شاردن و تاورنیه جواهرات و اشیاء نفیسی را خریداری می‌کردند و نگه می‌داشتند. این تاجران در نقل و انتقال کالاها و محصولات تزئینی اروپایی به ایران و محصولات ایرانی به اروپا نقش عمده‌ای داشتند. در یکی از دیدارهای شاه عباس دوم از اشیاء تاورنیه، یک چهل چراغ بزرگ یا شمعدانی از بلور سنگ اصل و یک فرش یا پارچه الوان منقش به صورت‌های انسان و آئینه‌ای فولادی توجه او را جلب کرد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۵۶). شاه سلیمان نیز جواهرات و اشیاء دیگری را از شاردن خریداری کرد (شاردن، ۱۳۷۴: ۶۰۵-۵۹۴/۲، ۵۵۸-۵۹۴).

حضور نقاشان اروپایی در ایران

در دوره صفویه از هنرمندان و نقاشان اروپایی در نقاشی کاخ‌ها و عمارات سلطنتی، کاروانسراها و دیگر بناها و همچنین تصویر برداشتن از چهره شاهان صفوی استفاده شده و با

^۱. Sigismund III

گزارش‌هایی که اروپائیان از نقاشی ایرانی بازتاب داده‌اند، نوعی تعامل فرهنگی و هنری در زمینه هنر نقاشی و نگارگری بین ایران و اروپا شکل گرفت. در این تبادل هنری، هنرمندان دو طرف از سبک‌های نقاشی یک‌دیگر آگاه شدند و تأثیرهایی از یک‌دیگر پذیرفتند. با تأثیر از هنر غربی، نقاشان ایرانی برخی از شیوه‌های نقاشی فرنگی را در هنر خویش به‌کار گرفتند. در گزارش‌های سیاحان اروپایی می‌توان به نمونه‌هایی در این زمینه دست یافت.

در زمان شاه عباس اول، ژان لوکاسزون فان هازلت (هازلت، هاسلت)^۱ هلندی به‌عنوان نقاش در دربار شاهی حضور داشته است (شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۵۹). شاه عباس به وان هاسلت لقب استاد نقاش داد و ظاهراً مقرری سالانه سخاوتمندانه‌ای بدو می‌پرداخت (Floor, ۱۹۸۹: ۱۳۹۰؛ بلو، ۱۳۶۹). در سفرنامه برادران شرلی (۱۳۷۸: ۱۳۱) از نقاشی اهل هلند که بیست سال در خدمت دولت ایران بود، سخن گفته شده که احتمالاً همین هاسلت بوده است. هاسلت که سال‌ها مقیم دربار شاه عباس بود و به نقاشی اشتغال داشت و در نقاشی دیوارهای اتاقی در قصر اشرف فرح‌آباد مازندران مهارت خود را نشان داده بود (Herbert, ۱۹۲۸: ۱۵۴, ۲۰۷)، پیوسته هلندی‌ها را به‌عنوان یکی از قوی‌ترین ملل اروپا به شاه معرفی می‌کرد و از لزوم همکاری با آنها برای تعدیل خواسته‌های انگلیسی‌ها و پشتیبانی از قوای شاه ایران در صورت حمله پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها سخن می‌گفت. شاه عباس که به‌وسیله او اطلاعاتی از قدرت دریایی و تجارتي هلند کسب کرده بود (فلور، ۱۳۵۶: ۴۰، ۲۱)، برای برقراری روابط سیاسی با آن کشور در سال ۱۰۳۴ق. / ۱۶۲۵م. یکی از درباریان خود به‌نام موسی بیگ را همراه هاسلت نقاش و عده‌ای دیگر با ناوگان هلندی به هلند اعزام کرد (فلور، ۱۳۵۶: ۴۱).

آشنائی هنرمندان هلندی با آثار ایران از پیامدهای این سفارت بود و برای نخستین بار در سال ۱۶۲۷م. نقش‌های ایرانی در نقاشی‌های هلند نمودار گردید (فلور، ۱۳۵۶: ۵۸). نقاشان ایرانی نیز از مکتب نقاشی فلاندر متأثر شدند که در نتیجه آن در آثار خود از لحاظ رنگ و موضوع به جانب نقاشی فلاندر تمایل یافتند (نوبی، ۱۳۷۰: ۲۹۳).

دومین هلندی که در ایران به‌عنوان نقاش نزد ملایم بیک از ملازمان شاه به نقاشی اشتغال داشت، یوست لمپن^۲ بود که نام او در سال ۱۰۳۹ق. در اسناد و مدارک شرکت هندشرقی هلند آمده است (Floor, ۱۹۸۹: ۱۴۸-۱۴۹).

^۱. Jan Lukaszon v. Hasselt, Hasvelt

^۲. Joost Lampen

پیترو دلواله ایتالیایی در سفر خود به ایران، نقاشی به نام فلاماند را همراه داشته است (دلواله، ۱۳۷۰: ۱۱۲، ۲۴). او به این نقاش دستور می‌داد که با دقت تمام نقش و نگار عمارت‌ها را بکشد تا او همراه خود به رم ببرد، زیرا معتقد بود که مورد توجه مردم رم قرار خواهد گرفت و دستور تقلید از آنها را خواهند داد (دلواله، ۱۳۷۰: ۴۵-۴۴). از این‌رو، او احساس نگرانی کرده که مبدا شاه عباس پس از دیدن آثاری از این نقاش، قصد نگهداشتن او را کند (دلواله، ۱۳۷۰: ۴۶). یکی از فرانسوی‌ها تأیید کرده که دلواله توسط نقاشی که همه‌جا همراه او بود، تصاویری از آثار ایران کشیده است، هر چند برخی از این نقاشی‌ها از آثار تخت جمشید منتشر نشدند (دلند، ۲۵۳۵: ۵۵). از قرار معلوم، شاه عباس این نقاش را که همراه دلواله برای نقاشی از مناظر ایران آمده بود، با وجود تازه‌کار بودن نزد خود نگه داشت و برای وی سالی هزار سکه طلا موجب با مزایای دیگر تعیین کرد. او همراه این نقاش، سفیری به هلند فرستاد تا از آنجا یا از فرانسه برایش استادان نقاش و هنرمندانی دیگر را به ایران آورند (۴۴: Valle, ۱۶۲۸؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۱۳۳۱/۴). بر اساس این اطلاعات، فلور این نقاش را همان وان هاسلت هلندی می‌داند (۱۴۶: Floor, ۱۹۸۹). دلواله در دیدار از عمارت شاه در فرح‌آباد، چند نقاش را دیده که در قاب‌های کوچکی نقاشی می‌کرده‌اند (دلواله، ۱۳۷۰: ۲۶۵).

سفیر اسپانیا در توصیف عمارتی در شیراز به سال ۱۰۲۶ ق. / ۱۶۱۷ م. تصاویری از زنانی با پوشش و ظاهر ایتالیایی دیده و از کیفیت تصاویر دریافته که تابلوها کار نقاشان ایتالیایی است و از قرائن آشکار می‌شود که این هنرمندان را ونیزیان نزد شاه اسماعیل فرستاده بودند (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۳۵-۱۳۴). شوستر والسر بر اساس این گزارش، عمارت مزبور را «کلاه‌فرنگی» نامیده و نوشته این ساختمان به دستور شاه اسماعیل اول توسط یک هنرمند پرتغالی نقاشی شد (شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۵۹). سفیر مزبور در مسیر اصفهان به قزوین در یکی از اتاق‌های کاروانسرای بین راهی، تصاویری مشاهده کرده و نقاش تابلوها را ژول (جولز)^۱ نامی متولد یونان ذکر کرده که در ایتالیا رشد نموده و هنر آموخته بود. این نقاش به دستور شاه در این تالار هنرنمایی کرده و هنگامی که سفیر به این مکان رسیده بود، مدتی از فوت این نقاش در قزوین می‌گذشت. سبک کار، ایتالیایی بود و لباس‌های زنان تصاویر به‌شیوه زنان مسیحی معاصر یونان بود (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۳۵).

به‌نوشته دلواله، شاه عباس به هنرمندان اروپایی چنان علاقه‌مند بود که آنها را با حقوق گزافی نزد خود نگه می‌داشت. او از هنرمندان بیگانه می‌خواست که هنر خود را به ایرانیان

^۱. Jules

بیاموزند و از این‌رو، همیشه دسته‌ای از کودکان و جوانان ایرانی را در اختیار ایشان می‌گذاشت تا آنان را با هنرهای مختلف آشنا سازند و به هر یک که زودتر هنرمند می‌شدند، جایزه کلان می‌داد (Valle, ۱۶۲۸: ۴۴؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۱۳۳۲/۴-۱۳۳۱). شاه عباس با نقاشان بیگانه‌ای که همراه سفیران یا تنها به ایران می‌آمدند، مهربانی بسیار می‌کرد و به ایشان اجازه می‌داد که تصویرش را بکشند و با خود ببرند. به همین سبب از این پادشاه، تصاویر مختلفی در دست است که نقاشان هندی یا اروپایی کشیده‌اند (فلسفی، ۱۳۶۹: ۴۰۰/۲). پرتره شاه عباس بر روی اسب که توماس هربرت در سال ۱۰۳۸ ق. / ۱۶۲۸ م. از او برداشته، بهترین و بارزترین سندی است که از این شاه باقی مانده است (همایون، ۱۳۸۳: ۱۰۳/۲).

آدام اولئاریوس که چند بار به خدمت شاه صفی رسیده بود، پرتره‌ای از او تهیه کرد که به صورت نیم‌تنه در یک مدالیون بیضی شکل قرار گرفته است (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۵۴۷/۲). از روی همین پرتره که در سال ۱۰۴۷ ق. / ۱۶۳۷ م. در اصفهان کشیده شد، نمونه‌های دیگری با تغییر و تصرف در سال ۱۱۰۸ ق. / ۱۶۹۶ م. در هامبورگ و در سال ۱۱۳۲ ق. / ۱۷۱۹ م. در لندن و در یک نسخه دیگر سفرنامه او در فرانسه چاپ و منتشر شده است (همایون، ۱۳۸۳: ۱۰۴/۲-۱۰۳).

شرکت هلندی هند شرقی برای کسب رضایت شاه صفی، تعدادی هنرمند از جمله یک نقاش به نام بارون (برند) فن زیشم (زیخم)^۱ را به شاه صفی پیشنهاد کرد و این نقاش در سال ۱۶۳۹ م. از مسیر بندرعباس به اصفهان وارد شد (شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۶۰). شاه صفی در نامه‌ای به چارلز اول پادشاه انگلستان تعدادی استاد متخصص در رشته‌های مختلف برای کارگاه‌های سلطنتی از جمله یک نقاش چیره‌دست درخواست کرده بود (نوایی، ۱۳۶۰: ۷۲). گفته شده که او به سبب علاقه به نقاشی رنگ‌روغن اروپایی، در سال ۱۰۴۵ ق. سفارشی برای ارسال قلم‌مو و رنگ‌روغن به هلند داد که مقدار آن برای هزار نقاش کافی بود (ذکا، ۱۳۴۱: ۱۰۱۰؛ آژند، ۱۳۸۵: ۱۸۹). این درخواست نشان می‌دهد که اقداماتی برای وارد کردن مصالح نقاشی اروپایی هم صورت گرفته است.

نقاشان همراه هیأت‌های اروپایی، افزون بر نقاشی مناظر و آثار ایران برای سفرنامه‌ها و گزارش‌های هیأت‌ها، تابلوهایی نیز نقاشی می‌کردند که به عنوان هدیه به برخی از بزرگان ایران داده می‌شد؛ چنان که دو عدد از این تابلوها را هیأت هلشتاین به خان اردبیل هدیه دادند (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۵۰۴/۲). در سفرنامه این هیأت تصاویر متعددی از ایران گنجانده شده است.

^۱. Barend von Sichem

گاه سفر تابلوهای نقاشی را از اروپا در زمره هدایای خود همراه می‌آوردند. سفیر اسپانیا در دیدار با شاه عباس، دو تابلو به او هدیه داد که هر یک تصویر زنی را با لباس و کلاه اسپانیایی نشان می‌داد؛ یکی از این تابلوها تصویر دختر ارشد پادشاه اسپانیا و دیگری تصویر ملکه فرانسه بود (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۶۳-۲۶۲؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۱۰). شاه عباس نیز برای سفیر هدایایی فرستاد، از جمله دو طاقه زری مصور به تصویرهایی از مردم ایران، گرجی‌ها و فرنگی‌ها (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۳۷۰). در میان هدایای شرکت فرانسوی برای شاه سلیمان، تصویر تمام‌قد پادشاه فرانسه در قاب چوبی مطلقاً وجود داشت (شاردن، ۱۳۷۴: ۶۴۹/۲). این نوع هدایا در انتقال تصویر چهره‌های مردمان ایران و اروپا در سرزمین‌های یکدیگر مؤثر بوده است. جالب این‌که تاجری ونیزی به‌نام الساندر اسکوندلی در بازار اصفهان به خرید و فروش تابلوهای اروپایی مشغول بود و حجره او پر از تابلوهای نقاشی و آئینه و تزئینات ایتالیایی بوده است. شاه عباس از آن دیدار کرده، تاجر ونیزی را مورد تفقد قرار داده و تابلوهای حجره را به سفیر هندوستان نشان داده است (دلاواله، ۱۳۸۰: ۸۹۹/۱).

شاه عباس دوم در نقاشی و خوشنویسی مهارت داشت (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۱۶۳/۳؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۹۱) و از همان کودکی با هنر رسم و نقاشی آشنا شده بود. این پادشاه هم‌چنین در کنده‌کاری و نقش‌آفرینی روی سنگ و چوب مهارت داشت (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۳۳۱/۴). او نقاشی را نزد دو نقاش هلندی به‌نام‌های فیلیپ وان آنژل^۱ و لوکر^۲ آموخت (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۹۱). شاه از هلندی‌هایی که در اصفهان بودند، خواست که یکی از اهالی کشورشان را که به‌خوبی با هنر ترسیم آشنا باشد و از نقاشی هم چیزی بداند، به خدمت او بفرستند. آنها نیز لوکر را که در نقاشی و ترسیم چیره‌دست بود، فرستادند. حتی شاه از شرکت‌های اروپایی می‌خواست که برای وی آثار استادان مسلم را تهیه کنند. آنژل که در نقاشی و رسم، ذوق و قریحه سرشار داشت نیز به خدمت شاه درآمد (کرویس، ۱۳۸۰: ۶۶). او از طرف شرکت هند شرقی هلند برای آموختن نقاشی به دربار شاه عباس دوم فرستاده شده بود (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۵۵). آنژل با اجازه رسمی شرکت، یک کارگاه نقاشی در اصفهان به راه انداخت و در آن تابلوهایی برای شاه کار کرد. شاه عباس دوم او را مورد عنایت قرار داد و در ازای تابلوهایش، ۱۵۰ تومان به‌اضافه خلعت به او بخشید. شاه از آنژل خواست تا تصاویری را در یکی از دیوارهای قصر و نیز در اقامتگاه قوللرآقاسی بکشد (Floor, ۱۹۸۹: ۱۵۲؛ آژند، ۱۳۸۵: ۱۹۱).

^۱. Philip Van Angel

^۲. Looker

تاورنیه همراه آنژل هشت روز در تخت جمشید اقامت گزید تا او تصویر همه خرابه‌ها و آثار را کشید (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۵۵). هم‌چنین رومین^۱ از دیگر نقاشان هلندی از طرف شرکت هند شرقی هلند در دربار شاه عباس دوم به‌سر می‌برده است (شوستروالسر، ۱۳۶۴: ۶۰). در اسناد این شرکت، نام چند تن دیگر از نقاشان که در ایران کار می‌کرده‌اند، از جمله یوریان امبدیس^۲، یان دو هارت^۳ و آدریان گودا^۴ آمده است (Floor, ۱۹۸۹: ۱۴۸-۱۵۶؛ آژند، ۱۳۸۵: ۱۹۲).

شاه عباس دوم وقتی مطلع شد تاورنیه به هندوستان سفر می‌کند، نقشه‌هایی که برای ساختن اشیایی به‌دست خود کشیده بود، به او داد تا همه را از طلا، مینا و جواهر بسازند و مرصع کنند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۹۱). او تصویر زن جوان و زیبای ایرانی را به تاورنیه می‌دهد تا با خود به فرانسه برده و به فرانسویان نشان بدهد که بدانند زن‌های ایرانی چگونه لباس می‌پوشند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۷۸). این پادشاه به‌سبب بهره داشتن از نقاشی، طالب و خریدار کارهای نقاشی بود و از کارهایی که از اروپا می‌آوردند، به‌ویژه از کارهای فرانسه خوشش می‌آمد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۰۷). تجار جلفا برخی تابلوهای نقاشی رنگ و روغن از زنان اروپایی را از ونیز برای شاه عباس دوم آورده بودند و او از طریق این نوع تصاویر با چهره و لباس زنان اروپایی آشنا می‌شد و در باره آنها و مقایسه این زنان با چهره و لباس زنان ایرانی، با اروپائیان حاضر در مجلس خود صحبت می‌کرد. چنان‌چه تصویر همسر تاورنیه را چندین روز در حرم‌خانه خود نگه داشته بود و حتی از او تقاضای خرید آن را داشت (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۷۸). هم‌چنین او الگوی تراش بسیاری از جواهرات را که به‌دست خود کشیده بود، مدت زمانی پیش از مرگش به شاردن داد و سفارش کرد که هر کس پرسید این رسم‌ها از کیست، بگوید شاه ایران کشیده است. این رسم‌ها و نقش‌ها که با قلم‌مو طراحی شده بود، چنان زیبا و به‌کمال بود که گویی نقاشی چیره‌دست کشیده است (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۳۳۱/۴).

دلند سیاح فرانسوی که در سال ۱۶۶۴م. با تاورنیه سیاح مشهور از ایران گذر می‌کرد، نقاشی‌هایی از ایران تهیه کرد که به‌نظر بسیاری جالب می‌آمد و تاورنیه صحت آنها را تأیید کرده، زیرا او به‌دلیل آشنایی طولانی که با ایران داشت، می‌توانست در این باره قضاوت کند. حکاکای این نقاشی‌ها را هم به‌دست کسی می‌سپرد که حاصل کارش خوب بوده است. دلند از مخاطبان خود خواسته که قدر این تصاویر را بدانند (دلند، ۲۵۳۵: نامه ۳-۲). او تصاویری

^۱. Romain

^۲. Juriaen Ambdis

^۳. Jan de Hart

^۴. Adrian Gouda

از لباس‌های ایرانیان، اصفهان پایتخت ایران، میدان اصفهان، پل اصفهان به جلفا و تخت جمشید در سفرنامه خود آورده و به اروپائیان انتقال داده است. هم‌چنین شرح مفصلی در باره آثار تخت جمشید نوشته است (دلند، ۲۵۳۵: ۶۳-۵۴).

شاردن یک نقاش فرانسوی به نام ژوزف گرلو^۱ را در استانبول با خود همراه کرد تا به ایران بیاید و با یکدیگر از آثار تاریخی ایران تصاویری تهیه کنند. آنها چند سالی با هم کار کردند و تصاویری تهیه کردند که در سفرنامه شاردن آمده است. اما در اثر کدورتی که میان آنان پدید آمد، گرلو از شاردن جدا شد و به اروپا برگشت. گرلو در بین راه از آثار تاریخی به‌ویژه آثار تاریخی اطراف کرمانشاه طرح‌برداری کرد. در نسخه‌ای خطی که از آمبروجو بمبو^۲ ایتالیایی از محققان آثار باستانی در کتابخانه واتیکان موجود است، ده طرح از گرلو دیده می‌شود که آثار تاریخی اصفهان را نمایش می‌دهد. طرح‌های او شامل آثار تاریخی ایران و هم‌چنین بناهای معاصرش بوده است. آنها شامل مناظر شهرها، بناهای شهرها، هنر باغ-سازی، مراسم، پیکرها، حیوانات و موضوع‌های جالب دیگر است. گرلو در دو طرح تحت‌عنوان لباس‌های ایرانی، ده شکل مختلف لباس ایرانی زنانه و مردانه را با دقت بسیار نمایش داده است (همایون، ۱۳۸۳: ۱۰۲/۱). شاردن دو نوبت به‌وسیله فرد نقاشی که همراه داشت، از پرسپولیس تصویر برداشته بود. در نخستین سفرش در سال ۱۶۶۶م. یک نقاش با خود آورده بود، اما نقاشی‌های او مورد پسندش واقع نشد (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۳۸۱/۴). وی تصاویر متعددی از شهر شیراز، پرسپولیس، آثار تخت جمشید و بناهای اصفهان را در سفرنامه خویش آورده است که با مهارت و ظرافت خاصی نقاشی شده‌اند. هم‌چنین از آرامگاه شاهان، چهره شاهان، مجلس تاج‌گذاری شاه سلیمان، برخی ابزار و اشیاء، برخی روستاها و شهرهای مسیر و دیگر دیدنی‌ها و مناظر ایران تصاویری در سفرنامه آورده است؛ او با این تصاویر، اروپائیان را با ایران آشنا کرد.

در برخی نوشته‌ها اشاره شده که شاه عباس دوم توجه زیادی به نقاشی غربی داشته و جمعی از افراد مستعد و نقاشان ایرانی را برای فراگیری شیوه‌های اروپایی در نقاشی و کسب معلومات به اروپا فرستاده است. از همه مشهورتر آقا محمدزمان بود که در رم نقاشی آموخت. او در ایتالیا به مسیحیت گروید و با زنی مسیحی ازدواج کرد. این نقاش چندین

^۱. Joseph Grelot

^۲. Ambrogio Bembo

تصویر از شاه عباس دوم کشیده است و برخی از تابلوهای او در کلکسیون چستریتی در انگلستان وجود دارد (حسن، ۱۳۲۸: ۸۴؛ حسن، ۱۳۶۶: ۱۳۷؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۴۷۳). برخی پژوهش‌ها، اروپا رفتن محمدزمان نقاش را رد کرده و معتقدند هنرپژوهان او را با یک محمدزمان دیگر ایرانی که به ایتالیا سفر کرده و به مسیحیت گرائید و نام پائولوزمان بر خود گذاشت، اشتباه گرفته‌اند. محمدزمان نقاشی از نوع فرنگی را از نقاشان اروپایی دربار صفویه یاد گرفت یا این‌که تحت‌تأثیر تصاویر چاپی اروپایی بود (رابینسون، ۱۳۷۶: ۸۰-۷۹؛ آژند، ۱۳۸۵: ۲۲۴-۲۲۳). تصویری از شاه عباس دوم در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن موجود است که بر زمین نشسته و جام شرابی به‌دست راست دارد (کرویس، ۱۳۸۰: ۶۶).

یان اشترویس که در سال ۱۶۷۱ م. / ۱۰۸۲ ق. وارد ایران شد، نقاش بود و در سفرنامه خویش تصویری آورده است (همایون، ۱۳۸۳: ۷۵-۷۳). کمپفر پرت‌رهای از شاه سلیمان صفوی، تصویری از امیر تیمور و شمایل از شیخ صفی‌الدین اردبیلی به یادگار گذاشته است. او در سفرنامه خود تصاویر متعددی از ایران بدین‌شرح آورده است: تالار طویله، کاروانسرا، سازه‌های ایرانی، دورنمای اصفهان، کاخ‌ها و باغ‌های سلطنتی اصفهان، پل‌های اصفهان (مارنان، الله‌وردی‌خان، حسن‌آباد)، تخت صفه، آب‌کشی با گاو و خرمن‌کوبی، مردم اصفهان با لباس‌های آن زمان، مناری از شاخ حیوانات، مراسم عید قربان، نمای برج کبوتر، مراسم پذیرایی، قلیان، تاپو، غرابه و یخدان (کمپفر، ۱۳۶۳: ۴۸).

کرنلیس دو بروین^۱ هلندی نیز که در سال ۱۱۱۵ ق. / ۱۷۰۳ م. وارد اصفهان شد، نقاش بود. سفرنامه او از بهترین سفرنامه‌های اروپائیان در باره ایران است و در زمینه تاریخ هنر، باستان‌شناسی و طبیعت ایران تنظیم شده است. این سفرنامه تصاویر زیبایی دارد که ۱۵۵ تصویر آن مربوط به ایران است. از طریق تصاویر او، اروپائیان با بسیاری از آثار باستانی ایران از جمله آثار تخت‌جمشید، میدان شاه و چهارباغ اصفهان، منظره شهرها، بناها، خرابه‌ها، کاروان‌ها و برخی از محصولات آشنا شدند (Bruin, ۱۷۱۱؛ همایون، ۱۳۸۳: ۱۹۳/۱-۱۸۳؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۳۰۶-۳۰۵). بروین پرت‌ره شاه سلطان حسین را با شکوه و جلال تمام کشیده که می‌توان آن را در ردیف بهترین پرت‌رها به‌شمار آورد (همایون، ۱۳۸۳: ۱۰۷/۲-۱۰۵). گراورهایی که از کتیبه‌های میخی تهیه کرده، به گئورگ فردریش گروتفند^۲ نخستین کاشف خط میخی خدمت شایانی نموده است (کرویس، ۱۳۸۰: ۲۲۳).

^۱. Cornelis de Bruin

^۲. Georg Friedrich Grotefend

از یک نقاش اروپایی در ایران که اسلام آورده و علیقلی بیگ فرنگی یا فرنگی ساز نام یافت و در فن نقاشی، مانی ثانی بود، یاد شده است که فرزندش ابدال بیگ نقاش‌باشی شاه سلطان حسین و فرزند او محمدعلی، نقاش‌باشی شاه طهماسب دوم و نادر شاه بوده‌اند (آذربیکدلی، ۱۳۷۸: ۶۲۸؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۴۷۲). او اهل آلبانی بود و در زمان شاه عباس دوم به ایران آمد. ابتدا در جباخانه یا جبه‌خانه دولتی راه یافت و به علیقلی جباردار مشهور شد (آزند، ۱۳۷۹: ۹).

به واسطه حضور هنرمندان و نقاشی‌های اروپایی که به داخل کشور راه می‌یافت، هنرمندان ایرانی اندک‌اندک و برای نخستین بار از نقاشی‌های اروپایی آگاه شدند و تحت‌تأثیر آن قرار گرفتند که این دوره یکی از مهم‌ترین دوره‌های شکوفایی نقاشی ایرانی در طول عصر صفوی بود و در زمان سلطنت شاه عباس اول آغاز شد (بلو، ۱۳۹۳: ۲۷۰). حضور نقاشان اروپایی در دربار ایران که تکنیک و فن نقاشی ناتورالیستی اروپا را در آثارشان به‌کار می‌گرفتند، باعث تولید تصاویر زیبایی از فرنگیان زن و مرد بود که در لباس فرنگی نقاشی شده و گوشه‌هایی از عمارت شاهی را آذین بسته بود. شاید مهم‌ترین پیامد حضور این نقاشان اروپایی، الهام بخشیدن به شماری از نقاشان ایرانی بود که با بهره‌گیری از فن نقاشان اروپایی به تولید آثاری پرداختند که امروزه بخشی از این آثار در مجموعه‌ها، موزه‌ها و مرقعات سرتاسر جهان پراکنده شده است. در حقیقت سبک و اسلوب فرنگی‌سازی از این تأثیر و تأثر برخاست (آزند، ۱۳۸۵: ۱۹۲). ورود هنر اروپا و اروپائیان به ایران، به‌ویژه دادوستد تابلوهای نقاشی و تصاویر چاپی اروپایی نظر بعضی نگارگران ایرانی را برانگیخت تا نقش‌مایه‌های اروپایی را وارد نگاره‌های ایرانی کنند و واژگان هنری نقاشی ایران دگرگون شد (آزند، ۱۳۸۵: ۱۹۹).

به‌رغم ورود موضوعاتی مثل فرشتگان، قدیسین و تصاویر عیسی و مریم از فرنگ در موضوعات نقاشی نقاشان فرنگ‌رفته ایران و تأثیرپذیری آنان از اروپائیان در انتخاب موضوعات، اما آنها از لحاظ شیوه‌های هنری دنباله‌روی غربیان نشدند. این مطلب حتی در آثار رضا عباسی در تصویر مرد فرنگی با سگش یا بانویی با کلاه فرنگی بر سر و شیشه شراب در دست دیده می‌شود. اما حشر و نشر نقاشان ایرانی و فرنگی با هم‌دیگر موجب تحولی در نقاشی‌های ایران و اروپا گردید. دورنماها و مناظری از درختان و جانوران و پرندگان از ایران به اروپا منتقل شد و بر اثر آشنایی ایرانیان با نقاشی اروپایی، به مسأله پرسپکتیو (علم مناظر و مرایا) و رعایت ابعاد سه‌گانه توجه شد. هنرمند ایرانی از میدان تنگ کتابت و تصویر و تذهیب کتاب پرافراتر نهاد و در میدان‌های پهناور تابلوهای مستقل و آرایش و تزیین ابنیه و

خاصه نقاشی‌های بزرگ دیواری قدم نهاد؛ هر چند رها کردن نقاشی نسخه‌های خطی گران بها و تذهیب، موجب انحطاط این رشته از هنرهای ظریفه گردید. هم‌چنین نقاشان ایرانی با اقتباس از روش‌های اروپایی، بسیاری از شیوه‌های نقاشی ایرانی را ترک کردند و همین امر، آغاز اضمحلال و به قهقرا رفتن نقاشی ایران شد (حسن، ۱۳۲۸: ۷۴؛ حسن، ۱۳۶۶: ۱۳۷-۱۳۸؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۴۷۵-۴۷۳).

با ورود نقاشی‌ها، باسمه‌ها، گراورها و کتب مصور اروپایی به ایران در مبادلات کالاهای بازرگانی با شرق و غرب، جریان جدیدی از هنرهای دیداری بر روی نقاشان ایرانی گشوده شد و شرکت‌های تجاری و بازرگانان در این تبادل هنری نقش مؤثری داشتند. مناسبات بازرگانی بین ایران و عثمانی موجب شد تا برخی تأثیرات نقاشی اروپایی از این طریق وارد ایران شود و هنرمندان ایرانی که به عثمانی مهاجرت کردند، با شیوه‌های نقاشی و نقاشان ایتالیایی در دربار عثمانی آشنا شدند. در دوره شاه عباس اول دیوارنگاری به طرز فرنگی‌سازی رشد پیدا کرد (آژند، ۱۳۷۹: ۵). حضور تعداد زیادی خارجی در ایران، فرهنگ اروپایی را آرام آرام به جامعه ایرانی وارد می‌کرد که خواه و ناخواه بخشی از آن را می‌پذیرفتند. ایرانیان در زمینه هنر، همواره با فرهنگ‌های دیگر در دادوستد بودند و اینک با حضور پرده‌های نقاشی و شماری از نقاشان غربی در ایران و با توجه به تغییر پسند عمومی و در رأس آن سفارش‌دهندگان (درباریان و اشراف)، هنرمندان ایرانی خود را در برابر مسائل تازه‌ای می‌یافتند که اگر بدان پاسخ نمی‌گفتند، نقاشان غربی به‌راحتی از عهده اجرای آن برمی‌آمدند (تحویلیان، ۱۳۸۷: ۶۹). در نتیجه، برخی از نقاشان تحت‌تأثیر هنر فرنگی به نوآوری و تجدد در نقاشی رو می‌آوردند و مکتب تجدد را در برابر مکتب سنت‌گرایی نقاشی دنبال می‌کنند. نقاشانی مانند معین مصور، شفیع عباسی، شیخ عباسی، محمدزمان، علیقلی جباردار و بهرام سفره‌کش از پیشگامان نهضت تجدد هنری ایران در دوره صفوی به‌شمار می‌روند که شیوه نقاشی کلاسیک اروپایی را با مکتب نگارگری ایران در هم آمیختند و مکتبی ویژه پدید آوردند که به فرنگی‌سازی شهرت یافت.^۱ البته از نقاشان دیگری نیز می‌توان یاد کرد که در شیوه فرنگی‌سازی آثاری داشته‌اند و به‌عنوان فرنگی‌ساز از آنان نام برده شده است؛ از جمله شیخ محمد سبزواری، صادقی بیگ افشار و رضا عباسی. در باره سبزواری گفته شده که «در فن تصویر رنگ‌آمیزی یکه‌صورت [تک‌چهره‌سازی] دم از یکتایی می‌زد. الحق در آن دعوی صادق و همه

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به: آژند ۱۳۷۹: ۱۰-۷؛ آژند، ۱۳۸۵: ۲۲۷-۱۸۵؛ تحویلیان، ۱۳۸۷: ۸۰-۷۱.

استادان نقش‌پرداز در این ماده با او موافق بودند... صورت‌فرنگی را در عجم او تقلید کرد و شایع ساخت؛ اما کسی بهتر از او گونه‌سازی و چهره‌پردازی نکرد» (منشی، ۱۳۷۷: ۱/۲۷۵).

ارامنه جلفا نیز به سبب رفت‌وآمد با اروپا برای تجارت، با شیوه نقاشی اروپایی آشنا شدند و بعضی از تابلوهای آنها را به ایران آوردند و برخی از آنها نیز به فراگیری این نوع نقاشی از اروپائیان پرداختند. از جمله این افراد، میناس^۱ نقاش بود که استاد نقاشان جلفا به‌شمار می‌آمد. ظاهراً او نقاشی را در حلب از یک استاد فرا گرفت و پس از بازگشت به جلفا خانه‌های اشراف ارمنی را با نقاشی‌های دیواری با بهره‌گیری از اسلوب نقاشی اروپایی آراست (میناسیان، ۱۳۵۶: ۲۹-۲۸؛ آژند، ۱۳۸۵: ۱۹۳). بازرگانی سرمایه‌دار و ارمنی به‌نام آوادیک^۲ [خواجه آبدیک] که به ایتالیا سفر کرده بود، توانست با راضی کردن اسقف و کشیشان ارمنی جلفا، کلیسای دیر رهبانان فرقه سن‌بازیل را به تصاویر و نقوش مناسب و زیبا بیاراید (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۵۶۸/۴). خواجه آبدیک دارایی خود را برای بنای کلیساها و تزئینات آنها از جمله تابلوها و تصاویر گران‌بها خرج می‌کرد (دلاواله، ۱۳۷۰: ۴۴۴). در کلیسای وانک جلفای اصفهان، مضامینی از انجیل مقدس و تصاویری از بدو تولد تا صعود حضرت مسیح نقاشی شده که متأثر از سبک نقاشی ایتالیایی است و نقاشی‌های داخل کلیسا کار هنرمندان ارمنی و اروپایی است (هوویان، ۱۳۸۴: ۱۴۴). در موزه وانک تابلوهای گران‌بهای نقاشی روی کرباس، پوست، چرم، فلز و پشت شیشه که بیشتر دارای موضوع‌های مذهبی است و در کشورهای هلند، ایتالیا، ارمنستان و هند ساخته شده، نگهداری می‌شود. از شاهکارهای نقاشی موزه وانک تابلویی است به‌نام مریم منسوب به رافائل و نیز طرحی از رامبراند و تابلوی به‌خاک سپردن مسیح که به آنی‌بال کارتاژی، نقاش ایتالیایی سده ۱۶ میلادی نسبت داده می‌شود (هوویان، ۱۳۸۴: ۱۴۶).

توصیف نقاشی بناهای ایران

سیاحان اروپایی گزارش‌های خوبی از دیوارنگاره، نقاشی و تذهیب کاخ‌های شاهان صفوی در اصفهان و دیگر بناها به دست داده (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۱۲، ۲۰۹، ۲۰۷؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۱۳-۲۱۲؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۶۴-۲۶۶، ۱۳۴) و این اطلاعات را به اروپا منتقل کرده‌اند. برای نمونه، عالی‌قاپو با تصاویر تنها یا دسته‌جمعی زنان و مردانی که بعضاً صراحی شراب در دست دارند، برخی در حال نوشیدن و عده‌ای مست و افتان و خیزان در حرکت با

^۱. Minas

^۲. Avadick

لباس ایرانی و برخی نیز با کلاه برای تجسم فرنگی‌ها (دلواله، ۱۳۷۰: ۴۶-۴۵) یا تصویر زنان با لباس فرانسوی که تصاویر آنها را آرامنه از اروپا آورده بودند (دلند، ۲۵۳۵: ۳۳)؛ عمارت شاهی در فرح‌آباد مازندران با تصویری از شاه عباس اول میان دسته‌ای دختر که ساز می‌زدند و می‌خواندند و تصویر مادر تهمورس‌خان امیر گرجستان که به‌پای شاه افتاده بود تا از ویران کردن کشورش چشم‌پوشد (دلواله، ۱۳۷۰: ۲۶۵)؛ عمارت سلطنتی با تصویر زنان و مردان انگلیسی و هلندی در حال باده‌نوشی که یک نقاش هلندی به دستور شاه عباس دوم کشیده بود (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۱۲)، قصر شاه سلطان حسین که یک پرده نقاشی از سقف تالار بزرگ و چهارگوش آن آویزان بوده که تا روی پله امتداد داشته و بر تمام فضای تالار سایه می‌افکند (آنترمونی، ۱۳۹۷: ۸۶)، عمارت‌های دیوانی مانند تالار دیوان‌خانه اصفهان با نقش و نگار و گل و بوته‌های طلایی و سه تابلوی بزرگ نقاشی روی دیوار سمت چپ تالار (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۵۵۰/۲)، عمارتی در شیراز با تصاویر زنانی با لباس‌های گشاد به سبک ایتالیایی و موهای بافته که بر سرشان گل‌های بسیار زده شده بود (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۳۴)، نقاشی‌ها و پرتره‌های دیوارهای اتاق‌های بالای سردر کاخ سلطنتی (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۰۷/۲)، محل سکونت هیأت‌ها (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۵۴۵؛ شرلی، ۱۳۷۸: ۱۲۸)، باغ قوش‌خانه با تصاویری از مجالس میگساری، زنان ساقی زیباروی و رقاصه‌هایی با اندام نیمه‌برهنه (جملی‌کاری، ۱۳۸۳: ۱۳۹)، تالار باغ بلبل که بیشتر نقاشی‌های آن تصاویر زنان زیبا، برهنه، هوس‌انگیز و هوش‌ربا بوده است (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۵۳۳/۴)، سر در بازار شاه اصفهان با تصویری از مجلس عیش و نوش جمعی از زنان و مردان اروپایی، در حالی که پشت میز نشسته‌اند و جام باده در دست دارند و به شادی می‌نوشند (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۴۳۸)، تزئینات و نقاشی‌های خانه‌ها در شهرهای مختلف (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۳۴، ۸۷؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۸۷۴/۲)، خانه‌های بزرگان دولتی و اعیان مانند خانه‌های شاه‌ولی بیگ و امامقلی خان در شیراز با دیوارنگاره‌های بزمی و رزمی از جمله پیروزی ایرانیان در هرموز، نقاشی‌های طلایی‌رنگ کوشک امین‌آباد، نقاشی‌های خانه‌های اعیان ارمنی به‌ویژه خواجه نظر در جلفای اصفهان هرموز (۱۵۵، ۱۵۳، ۱۳۲-۱۲۸: Herbert, ۱۹۲۸)، نقاشی‌های خانه کلانتر شیراز با تابلویی از نقش عیسی مسیح در نوزادی‌اش در کاهدان و تصویر مریم عذرا و حواریون مسیح (فیدالگو، ۲۵۳۷: ۷۳)، کاروانسرای با تصاویری از زن‌ها، جشن‌ها، تنگ‌های شراب و مناظر رقص‌های محلی (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۳۵)، کلیساهای متعدد آرامنه در جلفای اصفهان با نقاشی‌های مذهبی که آنها را بازرگانان از اروپا می‌آوردند (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۱۳۶۹).

۵۵۵-۵۵۶/۲؛ دلد، ۲۵۳۵: ۴۸)، تالارهای باشگاه ارامنه با تابلوها و تصاویری از زنان کشورهای مختلف با لباس‌های محلی (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۵۵۶/۲) و کلیسای کاتولیک‌ها در اصفهان با تصویر بزرگی از صعود حضرت مسیح به آسمان‌ها در جلوی محراب آن (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۵۵۵).

کمپفر به این حقیقت اعتراف کرده که استادان دست‌اندرکار هنر کاخ‌های شاهان صفوی، هنرمندانی بی‌بدیل بوده‌اند. او از این همه زیبایی و تابلوهای هنرمندان شهیر که آنها را در زیر شیشه‌های ونیزی آویخته بودند، به شگفت آمده است. به‌ویژه از پرده‌های نقاشی، بیش از همه از تصاویر یکی از شاهان سده هفدهم میلادی و هم‌چنین چند تن از ملکه‌های سده شانزدهم میلادی لذت برده است. به‌نظر او با اینکه ایرانیان این پرده‌ها را کشیده بودند، اما به‌هیچ‌رو نمی‌توان این آثار هنری را پست و حقیر شمرد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۱۴).

تعاملات در هنر موسیقی

آمد و رفت اروپائیان موجب شد که آنها با موسیقی و انواع سازهای ایرانی آشنائی پیدا کرده و با وارد کردن سازهای اروپایی به ایران، ایرانیان را با انواع، طرز ساختن و نواختن این سازها آشنا کنند. اروپائیان در نوشته‌های خود تصویری از انواع سازهای ایرانی، شیوه ساخت و چگونگی نواختن و کاربرد موسیقایی آنها بیان کرده و به اروپائیان شناسانده‌اند. این سیاحان، شرح مفصّلی از وضعیت موسیقی در ایران، موسیقی دربار، نوازندگان، نقاره‌خانه و مکان آن و مراسمی که در آنها موسیقی نواخته می‌شد، ارائه کرده‌اند. در گزارش‌های سیاحان اروپایی، ابزار و آلات موسیقی ایرانی در دوره صفویه و نیز برخی سازهای اروپایی که همراه هیأت‌ها در ایران به مناسبت‌هایی نواخته می‌شد، بدین صورت نام برده شده است: ساز، طبل و تبیره، دف یا دایره، نی‌انبان، بوق یا شیپور، قره‌نی، نی، نی‌لبک، بربط، رباب، چنگ، سنتور، شش‌سیم، گیتار، چهارسیم (عود)، چهارزه (ویلن)، یک قسم پوش (پوگری ایتالیایی)، تنبور یا تنبوره که مانند بربط آن را می‌نواختند، کَنِکره، سیمبال [احتمالاً دف]، سنج‌های بزرگ و پهن، نقاره، کرنا، سرنا، دهل، طبل نظامی، طبل دستی، ضرب، فلوت، کمانچه، تنبک، عود، تامرا [عود ایرانی]، تیمپانی، اُبو و سایر آلات^۱.

افزون بر اینها، ادوات موسیقی دیگری نیز شرح داده شده که با دست به صدا درمی‌آمد و بیشتر توسط رقاصان به‌کار می‌رفت، از جمله زنگوله و زنگ (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۸۶؛ اولتاریوس،

۱. سفرنامه‌نویسان متعددی از جمله شاردن، کمپفر، فیگوئروا و دلاواله در سفرنامه‌هایشان از این ابزار و آلات موسیقی نام برده‌اند.

۱۳۶۹: ۵۵۹/۲، ۴۶۵)، آلاتی که از شاخ حیوانات شکاری، قطعات صدف یا مفرغ کوچک و بزرگ ساخته می‌شد و یا استخوان‌هایی مانند قاشق کولی‌ها که از آن صدایی خوش‌آهنگ برمی‌خاست (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۴۲۸/۴، ۹۷۹/۳).

در این دوره سازهای اروپایی نیز به ایران وارد شد که سیاحان به نام برخی از آنها در ذکر مجالس پذیرایی اشاره کرده‌اند. از جمله ویلن، گیتار، ارگ، پیانو، ویلن سل، لوت، پاندور، ترمپت، طبل، سمبالو، شیپور فرنگی، گُرَن‌موز و اپینت (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۵۵۸/۲، ۴۵۵؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۸۷-۴۸۹، ۴۸۵؛ دلند ۲۵۳۵: ۳۶، ۳۱-۳۳). سازهای اروپایی به شیوه‌های گوناگون در میان هدایای ارسالی از سوی دول اروپایی، توسط فرنگی‌هایی که به خدمت دربار درمی‌آمدند، یا گروه‌های موسیقی همراه سفرا و یا تجار ایرانی و کمپانی‌های تجاری مستقر در ایران به کشور راه یافت (میثمی، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

سیاحان اروپایی به دلیل نامأنوس بودن گوششان آنها با صدای موسیقی ایرانی، معمولاً موسیقی نقاره‌خانه یا موسیقی‌هایی را که در مجالس و در حضور آنها اجراء می‌شد، گوش‌خراش و نامناسب (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۸۵؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۹۴-۹۳؛ اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۰۶/۲، ۴۵۱؛ جملی‌کارری، ۱۳۸۳: ۱۷۱، ۴۳)، بی‌قاعده و بی‌بندوبار و عجیب و غریب (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۵۵)، درهم و برهم و ناراحت‌کننده (کمپفر، ۱۳۶۳: ۴۹؛ سانسون، ۱۳۴۶: ۷۲)، بدون نظم و هماهنگی (آنترمونی، ۱۳۹۷: ۸۷)، یکنواخت و بدون تنوع (اسمیت، ۱۳۵۶: ۸۳) ذکر کرده‌اند و این نوازندگی را به جار و جنجال (سانسون، ۱۳۴۶: ۷۱)، نعره گاوان و گاومیشان (کاتف، ۲۵۳۶: ۷۷، ۶۸)؛ صدای ناهنجار و بدآهنگ (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۶۴۷/۴، ۱۳۵۶؛ جملی‌کارری، ۱۳۸۳: ۴۳)، صدای غریب با وحشت (شرلی، ۱۳۷۸: ۵۲)؛ صدای مهیب (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۴۲۸/۴)، صداهای چندش‌آور (کمپفر، ۱۳۶۳: ۴۹) و ناخوش‌آهنگ که گوش‌های ظریف از آن لذت نمی‌برد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۳۹۰)، تعبیر کرده‌اند.

افزون بر این آگاهی‌ها، کسانی از اروپائیان که در نواختن ابزار و آلات موسیقی تبحری داشتند، در دربار شاهان صفوی خدمت می‌کردند. سائین زرگر فرانسوی که در زمره مستخدمان شاه عباس دوم بود، نوعی نی خاص و کرن‌موز را که ساز شبانان بود و با خود از فرانسه آورده بود، به‌خوبی می‌نواخت. این زرگر به دستور شاه عباس دوم به مجلس شاهانه آمد و نواخت. او افزون بر مطربی، اداها و حرکاتی درمی‌آورد که شاه خوشش می‌آمد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۸۵). یکی از نوکرهای تاورنیه به‌نام سنیور دولیه که موسیقی‌دان و اهل فن بود، ارگ و سنتور را خوب می‌نواخت. به‌دستور شاه عباس دوم که مایل به شنیدن موسیقی

بود، فوراً او را به مجلس آوردند و به درخواست شاه مشغول نواختن سنتور شد و نغمه‌ای از الحان درباری را خواند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۸۷-۴۸۹).

در این مجلس، تاورنیه نیز خود آوازی با اشعار فرانسوی را با صدای بلند خواند که شاه عباس دوم او را تمجید کرد. شاه در چند روزی که در حرم‌خانه مشغول عیش و عشرت بود، از این افراد فرانسوی برای نواختن موسیقی بهره می‌گرفت (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۸۹). چنان‌که با دعوت شاه، دلند چندین نوبت در مجلس شاه اپینت نواخت. اپینت نوعی ساز هلندی بود که شخصی ارمنی از هلند آورده و به شاه عباس دوم تقدیم کرده بود. رافائل دومان که شاه او را در آن میهمانی‌ها به‌عنوان مترجم دعوت کرده بود، برای نواختن آن، دلند را به شاه معرفی کرد. شاه فرستاده‌ای به دنبال دلند که در خانه اگوستن‌ها منزل داشت، فرستاد و او را برای نواختن ساز به حضور آورد (دلند، ۲۵۳۵: ۳۳-۳۱). در مجلس شاه، نوازندگان با سازهای مختلف (نی، تار، دایره، طبل، چنگ، ارگ) می‌نواختند و رقاصه‌ها با رقص، مهمانان را سرگرم می‌کردند (دلند، ۲۵۳۵: ۳۱-۳۰). در این میهمانی‌ها، فرانسوی‌ها با انجام حرکات نمایشی، رقص، خواندن آهنگ و تصانیف و دیگر خوشمزگی‌ها شاه را به وجد می‌آوردند، به‌گونه‌ای که موجب ناراحتی گروه هنرمندان ایرانی دربار می‌شد (دلند، ۲۵۳۵: ۳۷-۳۱). شاه عباس دوم برای هم‌پایه شدن با دلند و اینکه برایش بنوازند و بخواند، چند بار از او درخواست کرد که در خدمتش بماند؛ اما وی اجابت نکرد (دلند، ۲۵۳۵: ۴۰). یکی از هدایای سفیر کبیر مسکوی برای شاه عباس دوم ارگی بود که با کوک و فنر نواخته می‌شد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۸۵). میرزا طاهر، اعتمادالدوله شاه سلطان حسین هنگام مرخص کردن سفیر پرتغال طی نامه‌ای به‌دستور شاه از سفیر می‌خواهد که چند نفر (بردگان و اسرا) آشنا به نواختن چنگ و ارگ از گوا برایش بفرستد (فیدالگو، ۲۵۳۷: ۷۱؛ آقامحمد زنجانی، ۱۳۸۲: ۳۵۹).

نتیجه‌گیری

از نموده‌ها و نمونه‌هایی که در این مقاله طرح گردید، به این نتیجه می‌توان دست یافت که ذیل روابط سیاسی و اقتصادی میان ایران و اروپا در عصر صفویه، به‌تدریج نوعی روابط فرهنگی و هنری نیز شکل گرفت که تابع اصول، مقررات، سازمان و یا نظم خاصی نبود؛ بلکه رفت‌وآمد بازرگانان، سیاحان، هیأت‌ها و برخی هنرمندان اروپایی به ایران و ورود تعدادی محصولات هنری و فرهنگی به‌ویژه در حوزه نقاشی، موسیقی، پوشاک و دیگر اشیاء اروپایی، هم‌چنین نگارش سفرنامه و کتاب و تهیه تصاویر و پرتره، ایرانیان را با فرهنگ زیستی و

سبک زندگی و بعضی از سبک‌های نقاشی و ادوات موسیقی اروپایی آشنا کرد. در مقابل، بسیاری از آداب و سنن و سبک زندگی ایرانیان، محصولات هنری ایرانی در حوزه نقاشی و تزئینات بناها، ادوات موسیقی، پوشاک و فرش از سوی همین عوامل انسانی اروپایی و یا ایرانیانی که در کسوت فرستاده سیاسی و یا بازرگان به اروپا مسافرت می‌کردند، به آن دیار منتقل و موجب آشنایی اروپائیان با فرهنگ و هنر ایرانی شد؛ این بازرگانان اشاعه‌دهنده فرهنگ مادی میان ایران و غرب به‌شمار می‌آمدند. سفرنامه‌های سیاحان عاملی مهم در توصیف بسیاری از وجوه فرهنگی و هنری ایران و انتقال این آگاهی‌ها به اروپا و شناخت اروپائیان از فرهنگ و هنر ایران بوده است. اندکی از این تعاملات فرهنگی و هنری به تمایل و درخواست شاهان صفوی در جلب تعدادی از هنرمندان اروپایی به ایران صورت گرفت و بیشتر آن غیررسمی و حاصل رفت‌وآمدهای سیاحان و مشاهدات و نوشته‌های آنان بوده است. این تعاملات و تبادلات نوعی مراوده فرهنگی را میان اروپائیان و جامعه ایرانی؛ چه درباریان، دانشمندان، هنرمندان و صنعتگران و چه توده مردم برقرار کرد و در نگرش و بینش و حرفه‌های آنان تغییرات و یا تحولاتی را پدید آورد، هر چند دامنه آن گسترده نبود.

منابع و مأخذ

فارسی:

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، ۱۳۷۸، *آتشکده آذر*، به‌کوشش: میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- آژند، یعقوب، ۱۳۸۵، *مکتب نگارگری اصفهان*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و فرهنگستان هنر.
- ، ۱۳۷۹، "نوآوری و تجدد در عصر صفوی (۱۱۳۴-۱۰۳۸ ق.)"، *هنرهای زیبا*، دوره ۱، ش ۷، صص ۴-۱۱.
- آقامحمد زنجانی، مهدی (ترجمه و تنظیم)، ۱۳۸۲، *اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال (سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۷۵۸)*، تهران: وزارت امور خارجه.
- آنترمونی، جان بل، ۱۳۹۷، *سفرنامه جان بل آنترمونی*، ترجمه: ساسان طهماسبی، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- ادواردز، آرتور، ۱۳۹۶، *سفرنامه*، در: *سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران*، ترجمه: ساسان طهماسبی، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- استودارت، رابرت، ۱۳۳۹، «سفرنامه استودارت»، ترجمه: احمد توکلی، در: *فرهنگ ایران‌زمین*، ش ۸، صص ۲۲۰-۱۶۱.
- اسمیت، یان، ۱۳۵۶، *سفرنامه یان اسمیت*، در: *اولین سفرای ایران و هلند*، ترجمه و نگارش: ویلم فلور، به‌کوشش: داریوش مجلسی و حسین ابوترابیان، تهران: طهوری.

- اشترویس، یوهان، ۱۳۹۶، *سفرنامه یوهان/اشترویس*، ترجمه: ساسان طهماسبی، قم: مجمع ذخائر اسلامی با همکاری کتابخانه و موزه ملی ملک تهران.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۲۵، "اولین دوربین نجومی جدید در ایران"، یادگار، س ۲، ش ۱۰، صص ۳۶-۳۳.
- اولثاریوس، آدام، ۱۳۶۹، *سفرنامه*، ترجمه: حسین کردیچه، تهران: کتاب برای همه.
- بابایان، آنی، ۱۳۸۶، "نقاشی دیواری جلفای نو اصفهان"، *مجموعه مقالات نگارگری: گردهمایی مکتب اصفهان*، تهران: فرهنگستان هنر، صص ۲۷۱-۲۸۵.
- بلو، دیوید، ۱۳۹۰، *شاه عباس: پادشاه سنگدلی که به افسانه بدل شد*، ترجمه: شهربانو صارمی، تهران: ققنوس.
- بیات، اروج بیک، ۱۳۳۸، *دون ژوان/یرانی*، با حواشی و یادداشت‌های: لسترنج، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- تاوورنیه، ژان باتیست، ۱۳۶۹، *سفرنامه*، ترجمه: ابوتراب نوری، به تصحیح: حمید ارباب شیرانی، [بی‌جا]: سنایی - تأیید.
- تحویلیان، حسین، ۱۳۸۷، *مکتب نقاشی صفوی اصفهان*، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
- جملی کارری، جووانی فرانچسکو، ۱۳۸۳، *سفرنامه*، ترجمه: عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: علمی و فرهنگی.
- جنکینسون، آنتونی، ۱۳۹۶، *سفرنامه*، در: *سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران*، ترجمه: ساسان طهماسبی، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- حائری، عبدالهادی، ۱۳۶۷، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
- حسن، زکی محمد، ۱۳۶۶، *تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام*، ترجمه: محمدعلی خلیلی، تهران: اقبال.
- ، ۱۳۲۸، *تاریخ نقاشی در ایران*، ترجمه: ابوالقاسم سحاب، تهران: دانش.
- حسن خانی، محمد، ۱۳۸۶، "دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها"، *دانش سیاسی*، ش ۲، پائیز و زمستان، صص ۱۴۸-۱۳۵.
- حیدری، عبدالله، ۱۳۸۴، "آدام اولثاریوس پیشتاز سفرنامه‌نویسان آلمانی در ایران"، *مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه امام حسین (ع)*، س ۱۴، ش ۵۸، مرداد و شهریور، صص ۱۳۵-۱۱۷.
- دالساندری، وینچنتو، ۱۳۸۱، *سفرنامه*، در: *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
- دلاواله، پیتر، ۱۳۷۰، *سفرنامه*، ترجمه: شجاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی.
- ، ۱۳۸۰، *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه: محمود بهفروزی، تهران: قطره.
- دلند، آندره دولیه، ۲۵۳۵، *زیبایی‌های ایران*، ترجمه: محسن صبا، تهران: انجمن دوستداران کتاب.
- دیندو، بولاتا شیراکوفکا، ۱۳۸۵، "نفوذ فرهنگ و هنر ایران در فرهنگ و هنر لهستان در عصر صفوی"، برگردان: بدرالسادات علیزاده مقدم، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان، صص ۳۴-۲۱.
- ذکا، یحیی، ۱۳۴۱، "محمدزمان"، *مجله سخن*، ش ۱۰-۹، صص ۱۰۱۶-۱۰۰۷.
- رابینسون، ب. و، ۱۳۷۶، *هنر نگارگری ایران*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: مولی.
- سانسون، ۱۳۴۶، *سفرنامه*، ترجمه: تقی تفضلی، تهران: ابن‌سینا.
- شاردن، ژان، ۱۳۷۲، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، *سفرنامه شاردن*، ۵ جلد، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران: توس.

شرلی، آنتونی و رابرت شرلی، ۱۳۷۸، *سفرنامه برادران شرلی*، ترجمه: آوانس، به کوشش: علی دهباشی، تهران: به دید.

شوستر والسر، سیبلا، ۱۳۶۴، *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپائیان*، ترجمه: غلامرضا وره‌رام، تهران: امیرکبیر.

فضل وزیری، شهره، ۱۳۸۷، "رودوزی‌های اصفهان عصر صفوی"، مجموعه مقالات هنرهای صناعی: گردهمایی مکتب اصفهان، به کوشش: بهنام صدری، تهران: فرهنگستان هنر، صص ۳۸۰-۳۷۱.

فلسفی، نصرالله، ۱۳۶۹، *زندگانی شاه عباس اول*، تهران: علمی.

فلور، ویلم، ۱۳۵۶، *اولین سفرای ایران و هلند*، به کوشش: داریوش مجلسی و حسین ابوترابی‌ان، تهران: طهوری.

فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا، ۱۳۶۳، *سفرنامه*، ترجمه: غلامرضا سمیعی، تهران: نو.

فیدالگو، گریگوریو پریه‌را، ۱۳۵۷، *گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی*، ترجمه: پروین حکمت، تهران: دانشگاه تهران.

کاتف، فدت آفاناس یویچ، ۱۳۵۶، *سفرنامه*، ترجمه: محمدصادق همایونفرد، تهران: کتابخانه ملی.

کمپفر، انگلبرت، ۱۳۶۳، *سفرنامه* ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.

لکه‌هارت، لارنس، ۱۳۶۸، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، چ ۳، ترجمه: مصطفی قلی‌عماد، تهران: مروارید.

لثو، ۱۹۳۴م، *کاپیتال خواجه‌ها*، ج ۱، ایروان: ملی.

مرادویچ، صفر، ۱۳۹۴، *سفرنامه صفر مرادویچ*، ترجمه: حمید حاجیان‌پور و منصور چهارازی، تهران: آژنگ.

ممبره، میکله، ۱۳۹۳، *سفرنامه میکله ممبره*، ترجمه: ساسان طهماسبی، اصفهان: بهتاپژوهش.

منتسکیو، شارل لوئی دوسکوندن، ۱۴۰۰، *نامه‌های ایرانی*، ترجمه: محمد مجلسی، تهران: دنیای نو.

منشی، اسکندر بیگ، ۱۳۷۷، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به تصحیح: محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.

میثمی، حسین، ۱۳۸۹، *موسیقی عصر صفوی*، تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری "متن".

میناسیان، لئون، ۱۳۵۶، "استاد میناس نقاش مشهور جلفا"، هنر و مردم، ش ۱۷۹، صص ۲۸-۳۰.

نوایی، عبدالحسین، ۱۳۷۰، *ایران و جهان از مغول تا قاجاریه*، تهران: هما.

نوایی، عبدالحسین، ۱۳۶۰، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ق.*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

هربت، موریس، ۱۳۶۲، *محمد رضا بیک سفیر ایران در دربار لئونی چهاردهم*، ترجمه: عبدالحسین وجدانی، به کوشش: همایون شهیدی، تهران: گزارش فرهنگ و تاریخ ایران.

هوویان، آندرانیک، ۱۳۸۴، *ارمنیان ایران*، تهران: هرمس.

لاتین:

Bruin, Cornelis de, ۱۷۱۱, *Reisen over Moskovie door Persie en Indien*, Amsterdam: Willem en David George.

Chick, Sir H. (ed. And trans) A. ۱۹۳۹, *Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal mission of the XVIIth and XVIIIth centuries*, London, LTD.

- Floor, Willem, ۱۹۸۹, "Dutch Painters in Iran", *Persian*, Vol. ۸, PP. ۱۴۵-۱۶۱.
- Herbert, Thomas, ۱۹۲۸, *Thomas Herbert Travels in Persia ۱۶۲۷-۲۹*, Abridged & Edited by: Sir William Foster, London: George Routledge & Sons, LTD.
- Schefer, Ch., ۱۸۹۰, *introduction to: Estat de la Perse en ۱۶۶۰*, authored by: Raphael du Mans, Paris, L' Ecole des Langues Orientales Vivantes.
- Valle, Pietro della, ۱۶۲۸, *Delle Conditioni di Abbas Re di Persia*, Venetia: Von Lisenza de, Superiori, e priuilegio.

روابط هسته‌ای ایران و فرانسه در دوره حکومت والری ژیسکاردستن (۱۳۵۲-۱۳۵۳ش.)

محمدجعفر چمنکار^۱

چکیده

روابط ایران و فرانسه در دوره ریاست‌جمهوری والری ژیسکاردستن در زمینه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی، نظامی و اقتصادی گسترش یافت. بر اساس سیاست ژیسکاردستن، به‌منظور مبارزه با چالش‌های اقتصادی پس از جنگ اعراب و اسرائیل و تبعات منفی بحران نفتی، صنایع فرانسه سهم بیشتری از بازار گسترده ایران را جستجو می‌کردند. روابط تنگاتنگ در صنعت نوپای هسته‌ای ایران، بخش مهمی از این مراودات را پوشش می‌داد و تحویل نیروگاه‌های هسته‌ای با ظرفیت پنج‌هزار مگاوات نیز بخشی از همکاری‌ها بود. ارزش برخی از این تأسیسات از جمله نیروگاه اتمی دارخوین بیش از یک میلیارد و دویست میلیون دلار تخمین زده می‌شد. ده‌ها شرکت فرانسوی در تخصص‌های مرتبط با نیروگاه‌های هسته‌ای در ایران فعالیت می‌کردند و آموزش نیروی انسانی مورد نیاز نیروگاه‌های اتمی ایران در فرانسه انجام می‌گرفت. دولت ایران نیز با پرداخت هزینه سنگین، در شرکت‌های غنی‌سازی اورانیوم در فرانسه سهیم بود. تلاش‌های ایران برای تضمین دریافت سوخت نیروگاه‌های اتمی خود، موجب خرید بخشی از سهام شرکت‌های تهیه سوخت کورودیف و یورودیف فرانسه گردید. هدف از این پژوهش، بررسی نقش دولت فرانسه عصر والری ژیسکاردستن در برنامه اتمی ایران طی دهه ۵۰ شمسی است. پرسش این است که روابط هسته‌ای ایران با فرانسه در دوره ریاست‌جمهوری ژیسکاردستن چگونه بوده است؟ در پایان، نویسنده نتیجه می‌گیرد که عصر ریاست‌جمهوری ژیسکاردستن نقطه‌عطفی در گسترش همه‌جانبه روابط دو کشور به‌ویژه در زمینه همکاری‌های صلح‌آمیز اتمی بوده است.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، فرانسه، پهلوی دوم، والری ژیسکاردستن، روابط هسته‌ای.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۳/۲۵

^۱ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه، ارومیه- ایران mj.chamankar@urmia.ac.ir

مقدمه

ایران و فرانسه در دوره پهلوی دوم متحدان کلیدی محسوب می‌شدند. در نوامبر ۱۹۴۴ فرانسه به‌تازگی از اشغال نظامی نازی‌ها رها شده بود که ژنرال دوگل^۱ (۱۹۷۰-۱۸۹۰م)، رهبر دولتِ «فرانسه آزاد» در راه سفر به مسکو، در تهران توقف کرد و در دیداری با محمدرضا شاه به او اطمینان داد که فرانسه به استمرار نظام پادشاهی در ایران بسیار اهمیت می‌دهد. در سال ۱۹۶۳م. دوگل برای دومین بار به ایران سفر کرد و پیش از مرگش در سال ۱۹۷۰م. هنگامی که در شهرک کلمبه له دُزِ اِگلیز^۲ می‌زیست، از میان همه رهبران جهان تنها محمدرضا پهلوی را به حضور پذیرفت (رادیو فرانسه فارسی، ۲۰۱۷/۱۲/۶). با آغاز ریاست‌جمهوری ژیسکاردستن، روابط دو کشور وارد مرحله نوینی از شکوفایی اقتصادی شد. والری ژیسکاردستن^۳ (۲۰۲۰-۱۹۲۶م.) در ۱۹ مه ۱۹۷۴ و در ۴۸ سالگی با پیروزی بر فرانسوا میتران^۴ به عنوان بیستمین رئیس‌جمهور فرانسه انتخاب شد. او در این دوران، جوان‌ترین رهبر «جمهوری پنجم» فرانسه بود و تلاش کرد تا برنامه‌های نوگرایانه متعددی را اجرا کند. او می‌خواست تجسم «مدرنیسم ظفرمندانه» برآمده از جناح میانه‌رو احزاب لیبرال و دموکرات-مسیحی باشد که اروپای پس از جنگ جهانی دوم را بازسازی کرده بودند. شوک اول نفتی پس از جنگ اعراب و اسرائیل در دوران او که سرعت رشد اقتصادی را در فرانسه کاهش داد. همچنین چرخش بیشتر به سمت سیاست‌های محافظه‌کارانه و ریاضت اقتصادی موجب گردید که فرانسه با هدف گذار از بحران‌های مالی، به‌سوی توسعه تبادلات اقتصادی با کشورهای مختلف جهان گرایش یابد. دوره ریاست‌جمهوری او با شکست از فرانسوا میتران در سال ۱۹۸۱م. به پایان رسید. پیشرفت در حوزه فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای که یکی از اهداف سیاست خارجی ژیسکاردستن بود، موجب همکاری گسترده فرانسه با ایران شد.

این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و با بهره‌گیری از اسناد منتشر نشده، به‌ویژه مطبوعات این دوران، سعی دارد به این سؤال پاسخ دهد که فرانسه مقارن با ریاست‌جمهوری ژیسکاردستن در برنامه هسته‌ای ایران دوره پهلوی دوم چه نقشی داشته است؟ در پایان نتیجه گرفته می‌شود که فرانسه یکی از بازیگران اصلی در شکل‌گیری صنعت هسته‌ای ایران در دهه ۵۰ شمسی/۷۰ میلادی بوده است، اگر چه با بروز بحران‌های سیاسی در اواخر حیات سلسله

^۱. Charles André Joseph Marie de Gaulle

^۲. Colombey-les-Deux-Eglises در ناحیه اوت - مارن، محل دفن ژنرال دوگل

^۳. Valéry Marie René Georges Giscard d'Estaing

^۴. François Maurice Adrien Marie Mitterrand

پهلوی، نوعی تردید در میان دولتمردان پاریس برای ادامه همکاری دیده می‌شود که منجر به توقف همکاری‌ها و خروج شرکت‌های فرانسوی از ایران گردید. با وجود تحقیقات ارزشمند در مورد تاریخ تحولات هسته‌ای ایران از جمله کتاب *تاریخچه انرژی هسته‌ای در ایران و جهان*، تألیف گروه نویسندگان در سال ۱۳۸۶ ش. و مقاله "چگونگی سیاست و موضع‌گیری آمریکا در برابر برنامه هسته‌ای دولت پهلوی دوم" نوشته محمدجعفر چمنکار در سال ۱۳۹۲ ش.، تاکنون به‌طور خاص به نقش و جایگاه فرانسه دوره رئیس‌کاردستن در توسعه برنامه هسته‌ای ایران در دوره پهلوی دوم پرداخته نشده است. این پژوهش می‌تواند آغازی برای مطالعات گسترده‌تر در این زمینه باشد.

همکاری‌های هسته‌ای ایران و فرانسه از آغاز تا سفر شاه به پاریس

تحقیقات هسته‌ای فرانسه در دهه ۳۰ شمسی / ۵۰ میلادی آغاز گردید و نخستین نیروگاه هسته‌ای در سال ۱۳۴۱ ش. / ۱۹۶۲ م. افتتاح شد؛ در نتیجه فرانسه که در زمینه صنایع پیچیده هسته‌ای، فناوری سوخت هسته‌ای، بازپروری اورانیوم و آموزش نیروی انسانی جزء کشورهای پیشرو محسوب می‌گردید، توانست نقش مهمی در طرح‌های بزرگ صنعت هسته‌ای ایران ایفا نماید (<http://coordination-antinucleaire-sudest.net>). در سال ۱۳۴۸ ش. قرارداد موسوم به «پروتکل رادیو اکتیو» برای فراگیری دانش فنی انرژی هسته‌ای بین ایران و فرانسه به امضا رسید و بدین ترتیب نخستین گام‌ها برای همکاری‌های دو کشور در زمینه صنعت هسته‌ای برداشته شد (ساکما: ۳۸۰/۴۴۱۹). در سال ۱۳۴۹ ش. همکاری ایران با سازمان انرژی هسته‌ای فرانسه برای اکتشافات معدنی در آذربایجان شرقی آغاز گردید (ساکما: ۱۰۲۲/۳۶۴/۹۵). والرئیس‌کاردستن اولین بار در ۲۹ دی ۱۳۵۰ / ژانویه ۱۹۷۲ در سمت وزیر اقتصاد و دارایی فرانسه از ایران دیدار کرد، سپس هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد در ۱۷ دی ۱۳۵۲ در رأس هیأتی در نخستین اجلاس کمیسیون مشترک وزیران ایران و فرانسه در پاریس شرکت کرد و با او دیدار نمود. از مهم‌ترین مذاکرات فی‌مابین، انعقاد قراردادهائی به‌منظور احداث نیروگاه‌های هسته‌ای در ایران با مجموع ظرفیتی تا پنج‌هزار مگاوات بود (وزارت امور خارجه، ۱۳۵۲: ۱۵۴). پیرو این اقدامات، مطبوعات ایران در روز دوشنبه ۶ اسفند ۱۳۵۲ اعلام کردند که دولت برای تولید بیست‌هزار مگاوات برق هسته‌ای در بیست سال آینده، مذاکرات چندجانبه فشرده‌ای را با شرکت‌ها و کشورهای مختلف غربی آغاز کرده است. برای دستیابی به این میزان از انرژی، می‌بایست ۲۶ نیروگاه ۷۵۰ مگاواتی در ایران تأسیس شود (آیندگان، ۱۳۵۲/۱۲/۷: ۱ و ۷). در

ابتدای خرداد ماه ۱۳۵۳، رادیو لندن با تحلیل فعالیت‌های عظیم هسته‌ای دولت پهلوی، از سفارش پنج نیروگاه هسته‌ای به فرانسه خبر داد. خرید این تعداد از راکتورهای هسته‌ای نیاز ایران را به برق در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ م. تأمین می‌کرد (کیهان، ۱۳۵۳/۳/۱: ۳).

از مسافرت شاه به پاریس تا قرارداد اسفند ۱۳۵۳

از سال ۱۳۵۳ ش. / ۱۹۷۴ م. نقش فرانسه در تحولات هسته‌ای ایران پررنگ‌تر شد. بر اساس سیاست دولت ژیسکاردستن، صنایع فرانسه سهم بیشتری از بازار عظیم و پرتقاضای هسته‌ای ایران را جست‌وجو می‌کرد (آیندگان، ۱۳۵۳/۴/۲: ۶). روکالو^۱ مشاور امور خارجی رئیس سازمان انرژی هسته‌ای فرانسه در ۲۱ خرداد ۱۳۵۳ / ۱۱ ژوئن ۱۹۷۴ با سفر به ایران، با هویدا نخست‌وزیر و سایر مقامات دیدار کرد. در جریان دیدار شاه از پاریس مورخ ۳ تا ۸ تیر ۱۳۵۳ / ۲۴ تا ۲۹ ژوئن ۱۹۷۴، نفت و اتم در کانون مذاکرات رهبران ایران و والری ژیسکاردستن رئیس‌جمهور فرانسه قرار گرفت (آیندگان، ۱۳۵۳/۴/۳: ۱ و ۱۳). به گفته مقامات دولت پهلوی، ایران به صورت جدی و خستگی‌ناپذیر به دنبال احداث بیست راکتور هسته‌ای برای تولید برق بود. شاه که به‌وسیله اکبر اعتماد نخستین رئیس سازمان انرژی هسته‌ای ایران و فرهاد ریاحی رئیس دانشگاه بوعلی سینای همدان همراهی می‌شد، از مرکز تحقیقات هسته‌ای در ساکله^۲ (ساکلی) پاریس و مرکز تولید هسته‌ای مارکول^۳ واقع در ناحیه ریوانس^۴ دیدار نمود و با بخش‌های گوناگون یک نیروگاه برق هسته‌ای آشنا شد (آیندگان، ۱۳۵۳/۴/۳: ۴). اکبر اعتماد با اشاره به این بازدید، از توانایی فنی مسئولان حوزه هسته‌ای ایران در شناخت نیروگاه‌های هسته‌ای یاد نموده و گفته است:

«اعلی‌حضرت اظهار علاقه کرده بودند که در برنامه ایشان یک بازدید مفصل از مرکز تحقیقات اتمی ساکله که در نزدیکی پاریس است، منظور شود. ژیسکاردستن گفته بود خودم هم می‌آیم، برای اینکه خودم هنوز ساکله را ندیده‌ام. اتفاق جالب اینکه من دوره مهندسی اتمی خود را در ساکله گذرانده‌ام و آنجا را به‌خوبی می‌شناختم. ساکله بزرگ‌ترین مرکز تحقیقات اتمی فرانسه بود که شهرت جهانی داشت و زمانی حدود سی‌هزار نفر در آنجا کار می‌کردند. علاوه بر مسئول فرانسوی که جواب سؤالات اعلی‌حضرت را می‌داد و گاه عاجز بود، جواب صحیح را من می‌دادم. ژیسکاردستن از این موضوع متعجب شده بود. اعلی‌حضرت خیلی

^۱. Rocalve

^۲. Saclay

^۳. Marcoule

^۴. Revanesse

خوشحال شدند و چند دفعه این را به من گفتند که شما آبروی ما را در نزد رئیس‌جمهور فرانسه خریدید» (بنیاد مطالعات ایران، ۲۰۰۵: ۱۳۸-۱۳۷).

در جریان این سفر بر تأسیس پنج مرکز تولید انرژی هسته‌ای که بخشی از برنامه‌های کوتاه‌مدت هسته‌ای ایران بود، تأکید شد. به گفته مقامات رسمی، ارزش بخشی از این تأسیسات بیش از یک میلیارد و دویست میلیون دلار تخمین زده می‌شد و دولت پهلوی سفارشات سنگینی را به فرانسه عرضه کرده بود (آیندگان، ۱۳۵۳/۴/۴: ۸۱). قرارداد هسته‌ای دو کشور که در تاریخ ۶ تیر ۱۳۵۳ / ۲۷ ژوئن ۱۹۷۴ منعقد گردید، بر همکاری برای ایجاد مرکز پژوهش‌های هسته‌ای در ایران، تربیت کادر متخصص و تحویل واحدهای هسته‌ای مولد برق با ظرفیت پنج‌هزار مگاوات تأکید داشت. در این موافقت‌نامه پیش‌بینی شده بود که دو طرف به صورت مشترک توسعه همکاری در زمینه استفاده از انرژی هسته‌ای در ناوگان تجاری و نفتکش‌ها را مورد مطالعه قرار دهند. در مهر ماه همان سال، اکبر اعتماد دوباره به دعوت سازمان انرژی هسته‌ای فرانسه از پاریس دیدار کرد و در زمینه همکاری‌های دو کشور به مذاکره پرداخت (وزارت امور خارجه، ۱۳۵۳: ۱۸۳-۱۸۰).

مسافرت میشل دورنانو^۱ وزیر صنایع و تحقیقات فرانسه در رأس یک هیأت بلندپایه از مقامات وزارت صنایع و انرژی هسته‌ای آن کشور به ایران در ۲۴ تا ۲۷ آبان ۱۳۵۳ / ۱۵ تا ۱۸ نوامبر ۱۹۷۴، بخشی دیگر از دیپلماسی هسته‌ای دو کشور را شامل می‌شد. در جریان این مسافرت، دو موافقت‌نامه، یک یادداشت تفاهم و یک قرارداد مقدماتی در زمینه همکاری‌های هسته‌ای ایران و فرانسه در ۲۷ آبان / ۱۸ نوامبر منعقد گردید. بر اساس موافقت‌نامه نخست، سازمان انرژی هسته‌ای فرانسه نتایج تجربیات و اطلاعات علمی و فنی خود را برای تأسیس یک مرکز تحقیقات هسته‌ای به ایران منتقل می‌نمود. موافقت‌نامه دوم که بین سازمان انرژی هسته‌ای ایران و مؤسسه ملی برق فرانسه منعقد شد، بر همکاری در زمینه‌های فنی نیروگاه‌های هسته‌ای و شبکه توزیع برق تأکید داشت. یادداشت تفاهم امضاء شده نیز در ارتباط با تأمین سوخت هسته‌ای نیروگاه‌هایی بود که به فرانسه سفارش داده می‌شد. هدف قرارداد مقدماتی که بین ایران و کمپانی سازنده راکتور اتمی و مؤسسه ملی برق فرانسه امضا شد، ساخت و تحویل دو نیروگاه اتمی هر یک به قدرت ۹۰۰ مگاوات بود (وزارت امور خارجه، ۱۳۵۳: ۱۸۳). به گفته اعتماد، نیروگاه‌های هسته‌ای فرانسوی در سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۸۲ م. به بهره‌برداری می‌رسید. مطالعه برای تعیین مکان مرکز تحقیقات جدید هسته‌ای ایران شروع

^۱. Michel Dornano

شده و از سال آینده، احداث ساختمان آن آغاز می‌شد. بر این اساس، در ایران برای ایجاد یک نیروگاه اتمی، چهارصد تا پانصد دلار برای هر کیلو وات ساعت برق باید هزینه می‌شد. هر نیروگاه صد تا دویست متخصص فنی نیاز داشت و برای تأمین سوخت، مطالعه برای کشف ذخایر اورانیوم در داخل و یا خرید از بازارهای جهانی در جریان بود (کیهان، ۱۳۵۳/۸/۲۸: ۱ و ۲).

مطبوعات از ابتدای آبان ۱۳۵۳، مسافرت ژاک شیراک^۱ به تهران در ۳۰ آذر ۱۳۵۳/۲۱ دسامبر ۱۹۷۴ را پیش‌بینی می‌کردند. پس از این سفر و دیدار مقامات عالی‌رتبه، یادداشت تفاهم در زمینه ساخت دو نیروگاه اتمی با ظرفیت ۹۰۰ مگاوات امضاء گردید (وزارت امور خارجه، ۱۳۵۳: ۱۸۴). به نوشته جراید رسمی، حجم قراردادهای منعقد شده بالغ بر پنج میلیارد دلار می‌شد و برای ساخت دو نیروگاه اتمی فرانسوی در حدود یک میلیارد دلار بودجه تخصیص می‌یافت. مقامات ایران در این مذاکرات، هزینه ساخت کامل پنج نیروگاه اتمی با تکنولوژی فرانسه را بیش از سه میلیارد دلار ارزیابی نمودند. بر این اساس، سازمان انرژی اتمی ایران بر داشتن سهم مستقیم از پژوهش‌های علمی هسته‌ای فرانسه، تربیت کادر هسته‌ای ایران و داشتن سهم در صنایع غنی‌سازی اورانیوم این کشور اصرار داشت. به گفته مقامات، فرانسه می‌بایست طرحی را برای تربیت نزدیک به هزار نفر نیروی انسانی فنی هسته‌ای ایران در یک مدت زمان معین تدوین و اجراء نماید. به گفته هویدا، دولت ایران بر عملی نمودن همه توافقات با فرانسه تأکید و جدیت مستمر داشت (کیهان، ۱۳۵۳/۱۰/۲: ۲۷، ۳ و ۱). در چهارم اسفند ۱۳۵۳ دو موافقت‌نامه و یک قرارداد در زمینه همکاری‌های هسته‌ای ایران و کمیساریای انرژی هسته‌ای فرانسه در زمینه غنی‌سازی اورانیوم و پرداخت یک میلیارد دلار وام بلندمدت ایران به این سازمان، بین دکتر اعتماد و میشل پکور^۲ به نمایندگی از ریاست کمیساریای انرژی هسته‌ای فرانسه در تهران امضاء شد (وزارت امور خارجه، ۱۳۵۳: ۱۸۴؛ آرشیو سازمان اسناد ملی، ۲۲۰/۸۸۴).

توسعه روابط هسته‌ای ایران و فرانسه

در پی توسعه روابط ایران و فرانسه، ژان پیرفورکاد^۳ وزیر اقتصاد و دارایی این کشور در رأس هیأتی عالی‌رتبه به منظور شرکت در دومین اجلاس کمیسیون مشترک همکاری‌های اقتصادی ایران و فرانسه در مورخ ۱۵ تا ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۴ به تهران مسافرت نمود. در پایان این اجلاس، پروتکل مربوط به مذاکرات کمیسیون میان هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد و دارایی و

^۱. Jacques René Chirac

^۲. Michel Pecqueur

^۳. Jean Pierre Fourcade

فورکاد امضاء شد که از اهم مفاد آن می‌توان به مشارکت ایران در صنایع غنی‌سازی اورانیوم فرانسه، امضای قرارداد خرید دو نیروگاه به قدرت هر یک ۹۰۰ مگاوات، موافقت دولت ایران برای پرداخت یک میلیارد دلار وام به کمیسیاریای انرژی هسته‌ای فرانسه که شرایط تحویل آن در توافق‌نامه دیگری به امضاء می‌رسید و قرارداد ایجاد یک مرکز تحقیقات هسته‌ای در ایران اشاره نمود (وزارت امور خارجه، ۱۳۵۳: ۲۲۱-۲۲۰؛ کیهان، ۱۳۵۴/۲/۱۱: ۳۱).

قرارداد ساخت نیروگاه هسته‌ای دارخوین

در خرداد ۱۳۵۵ هویدا در سفر به پاریس با ژاک شیراک و سایر مقامات سیاسی و اقتصادی فرانسه دیدار کرد. شیراک در این دیدار بر اهمیت جایگاه ویژه ایران برای فرانسه تأکید ورزید. هویدا نیز در مصاحبه‌ای با خبرنگاران اعلام کرد: «در باره همکاری اتمی با فرانسه قراردادی داریم و در چهارچوب این قراردادها سفارش نیروگاه به فرانسه داده‌ایم» (اطلاعات، ۱۳۵۵/۳/۴: ۸). او همچنین در جواب سؤالی در باره خرید کارخانه بازپروری اورانیوم از فرانسه گفت:

«می‌دانید که ما به یک توافق کلی با فرانسه رسیده‌ایم که در تمام مراحل تکنولوژی از دانش فنی فرانسه استفاده کنیم و همکاری ما محدود به دو نیروگاه هسته‌ای نخواهد شد. این قرارداد امضاء شده است و ساختمان نخستین نیروگاه به‌زودی و طی چند ماه آینده آغاز خواهد شد. در این زمینه همه چیز به‌خوبی و طبق برنامه پیش می‌رود» (اطلاعات، ۱۳۵۵/۳/۵: ۴۱).

شیراک نیز در تأیید سخنان هویدا عنوان کرد:

«فرانسه تعهد کرده است که در یک برنامه منظم انتقال تکنولوژی به ایران سهم مهمی داشته باشد تا به نوبه خود به پیشرفت اقتصادی و ویژه ایران کمک کند. ایران از ما خواستار یک تکنولوژی هسته‌ای نظامی نیست و آنچه می‌خواهد ملزومات تولید برق هسته‌ای است و ما با آگاهی کامل وارد این همکاری با ایران شده‌ایم و قرارداد ما مربوط به دو کارخانه اتمی است» (اطلاعات، ۱۳۵۵/۳/۵: ۴۱).

سفر والرئ ژیسکاردستن رئیس‌جمهور فرانسه از ۱۲ تا ۱۵ مهر ۱۳۵۵/۴ تا ۱۷ اکتبر ۱۹۷۶ روند همکاری‌های دو کشور در زمینه انرژی اتمی را تسریع نمود (ساکما، ۲۳۰/۷۳۳۲). مسافرت وی در سال‌های قبل به همراه ژاک شیراک نخست‌وزیر به تهران روابط اقتصادی و نظامی فی‌مابین را به بالاترین سطوح رساند (کیهان، ۱۳۵۳/۱۰/۲: ۲۷، ۱، ۳). رؤسای دو کشور از نتایج همکاری‌های دوجانبه در زمینه استفاده مسالمت‌آمیز از انرژی هسته‌ای اعلام رضایت

کرده و بار دیگر تمایل خود را به ادامه همکاری‌های دو جانبه بر اساس موافقت‌نامه مورخ ژوئن ۱۹۷۴ ابراز نمودند. رهبران دو کشور همچنین از تأیید سفارش نیروگاه‌های هسته‌ای شماره سه و چهار ایران که عملیات شناسایی محل نصب آنها نیز آغاز شده بود، اظهار خوشنودی کردند. دو طرف از طرح توسعه مرکز هسته‌ای فن آوری اصفهان نیز که قرار عملیاتی آن از ماه‌های آینده شروع می‌شد، اعلام رضایت کردند (ساکما: ۳۷۰/۱۱۲۶۱). همکاری در زمینه کشف معادن اورانیوم طبیعی در ایران و غنی‌سازی اورانیوم با استفاده از روش دیفوزیون گازی به‌صورت مشترک نیز از دیگر مصوبات این دیدار بود. مقامات دو کشور همچنین بر ادامه مطالعه و کارشناسی برای ساخت شش نیروگاه جدید اتمی در ایران تأکید کردند (وزارت امور خارجه، ۱۳۵۵: ۳۰۷).

دو راکتور احداثی فرانسویان با نام نیروگاه دارخوین، بر حاشیه کارون و در شمال اهواز ساخته می‌شد (کمام، ۱۳۵۶/۰/۰/۲۳/۶۵ ق.). راکتورها دارای ۹۳۰ مگاوات قدرت بودند که امکان ارتقای آنها به نیروگاه ۹۹۰ مگاواتی نیز وجود داشت. برج خنک‌کننده در کنار دو راکتور مزبور نقشی مهم در کاهش آلودگی محیط‌زیست ایفاء می‌کرد. در ابتدا شرکت تکنیاتوم سازنده این نیروگاه قصد احداث آن را در بندرعباس داشت، اما پس از مطالعات زمین‌شناختی و با توجه به زلزله‌خیز بودن استان هرمزگان، محل ساخت آن تغییر پیدا کرد. بر اساس برنامه‌های پیش بینی شده، تا سال ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ م. نیروگاه‌های دارخوین آماده تحویل و به شبکه برق سراسری ایران متصل می‌گشت. شرکت تکنیاتوم فرانسه وظیفه آموزش نیروی انسانی مورد نیاز نیروگاه‌های مزبور را نیز برعهده داشت که با برگزاری دوره‌های تحصیلی در فرانسه انجام می‌گرفت (اطلاعات، ۱۳۵۵/۷/۱۲: ۲۵). به گفته ژیسکاردستن، «حجم توافقات اقتصادی» به‌ویژه در بخش انرژی به شصت میلیارد فرانک بالغ می‌گشت که از این میزان، ۲۹ میلیارد فرانک آن به‌صورت قراردادهای قطعی و لازم‌الاجراء بود. بر اساس برنامه‌های بلندمدت هسته‌ای، ایران علاوه بر این دو راکتور، شش راکتور هسته‌ای دیگر نیز به ارزش سی تا پنجاه میلیارد فرانک از فرانسه خریداری می‌کرد تا مجموعه نیروگاه‌ها به هشت عدد برسد. همچنین ساختمان مرکز برق هسته‌ای به ارزش دوازده میلیارد فرانک ساخته می‌شد (اطلاعات، ۱۳۵۵/۷/۱۵: ۴). هویدا در ۲۳ مهر ماه ۱۳۵۵ برای پیگیری قراردادهای هسته‌ای، با مسافرت به پاریس با ژیسکاردستن گفت‌وگو کرد. او در سخنانی با اشاره به اهمیت قراردادهای هسته‌ای دو کشور، از صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران دفاع کرد (اطلاعات، ۱۳۵۵/۷/۲۴: ۳۶).

روند تدریجی کاهش روابط

در فروردین ماه ۱۳۵۶ و در جریان کنفرانس انتقال تکنولوژی هسته‌ای شیراز، پکور معاون کمیسیون انرژی فرانسه، ضمن مسافرت به ایران، با مقامات سازمان انرژی اتمی به مذاکره پرداخت (اطلاعات، ۱۳۵۶/۱/۸: ۱۶). تلاش‌های ایران برای تضمین دریافت سوخت نیروگاه‌های اتمی خود، موجب خرید بخشی از سهام شرکت‌های تهیه سوخت کورودیف^۱ و یورودیف^۲ فرانسه گردید. خبرگزاری آسوشیتدپرس در روز یکشنبه ۲۸ فروردین آن سال، با اعلان این خبر اعلام کرد که طبق قراردادی که در روز جمعه ۲۶ فروردین در اصفهان توسط مقامات ایرانی و فرانسوی امضاء شد، ایران ۱۵٪ سهام کورودیف و ۱۰٪ سهام یورودیف را خریداری کرده است (اطلاعات، ۱۳۵۶/۱/۲۹: ۱). ژان پی‌یر فورکاد وزیر وقت برنامه‌ریزی و تجهیزات شهری و روستایی فرانسه در نیمه اول اردیبهشت ۱۳۵۶ ضمن مسافرت به ایران با هویدا و اکبر اعتماد دیدار و گفتگو کرد. در ۱۲ اردیبهشت گفتگوهای اقتصادی ایران و فرانسه از بامداد در وزارت امور اقتصادی و دارایی با حضور هوشنگ انصاری وزیر امور اقتصادی و دارایی و فورکاد و هیأت‌های کارشناسی دو کشور آغاز شد. قطعی شدن خرید دو نیروگاه هسته‌ای، بررسی مسأله خرید شش نیروگاه هسته‌ای جدید، وضعیت مرکز آموزش هسته‌ای فرانسویان در اصفهان، امکانات همکاری‌های بیشتر در زمینه غنی‌سازی اورانیوم و تکمیل کادر فنی از مهم‌ترین موضوعات دستور کار دو طرف بود (کیهان، ۱۳۵۶/۲/۱۱: ۲۷؛ ۱۳۵۶/۲/۱۴: ۳۱). سفر فورکاد و شرکت او در چهارمین اجلاس کمیسیون مشترک وزیران ایران و فرانسه برای همکاری‌های اقتصادی که از ۱۲ اردیبهشت ماه آغاز به کار کرد، با امضای پروتکل همکاری دو کشور به پایان رسید. این پروتکل بالغ بر ۳۰ میلیارد فرانک معادل ۶ میلیارد دلار ارزش اقتصادی داشت. از این مبلغ ۱۰ میلیارد فرانک برای ساخت دو نیروگاه هسته‌ای در جنوب ایران هزینه می‌شد (کیهان، ۱۳۵۶/۲/۱۵: ۳). به نوشته نشریات رسمی، عملیات ساختمانی نیروگاه‌های دارخوین از ۱۱ خرداد ۱۳۵۶ آغاز می‌گردید و نیروگاه‌های شماره ۳ و ۴ برق اتمی ایران نامیده می‌شد. میزان برق تولیدی نیروگاه‌های ۱ و ۲ بوشهر و ۳ و ۴ دارخوین طی ۷ سال آینده، امکان تزریق ۴۲۰۰ مگاوات برق را به‌وجود می‌آورد که از طریق شبکه سراسری در ایران تا آذربایجان شرقی و غربی توزیع می‌شد (کیهان، ۱۳۵۶/۲/۲۲: ۳۹). مقامات سازمان انرژی اتمی ایران در خرداد ۱۳۵۶ ضمن تشریح قرارداد همکاری با شرکت فراماتوم فرانسه که

^۱. Corodif

^۲. Eurodif

بعدها آروا^۱ نام گرفت و تا چند ماه دیگر به قرارداد رسمی تبدیل می‌گشت، از تقسیم ایران به پنج ناحیه بررسی خبر دادند تا نواحی مناسب برای نصب نیروگاه‌های اتمی خریداری‌شده مشخص گردد (کیهان، ۱۳۵۶/۳/۱۲: ۳).

مرکز فناوری هسته‌ای اصفهان از طرح‌های اجرایی اساسی هسته‌ای فرانسویان در ایران بود (کمام، ۳۱۲۹ الف IR؛ ساکما، ۳۷۰/۹۷۵۷). بر اساس قرارداد دو کشور، عملیات اجرایی گسترده‌ای در زمینی به وسعت ۱۲۰ هکتار در ۱۲ کیلومتری جنوب‌شرقی اصفهان آغاز شد. در اطراف این منطقه ۱۱۳۰ هکتار اراضی که بخشی از آن به وسیله کوه‌های جوزان و دیوسلام احاطه شده بود، به‌عنوان حریم مرکز در نظر گرفته شده و به‌تدریج به فضای مرکز تبدیل می‌گردید. برای تأمین آب مورد نیاز این مرکز که به حدود صد متر مکعب در ثانیه می‌رسید، یک دستگاه آب‌گیری در نزدیکی بستر زاینده‌رود ایجاد شد. بر اساس پیش‌بینی‌های انجام گرفته پس از بهره‌برداری کامل از این مرکز، واحدهای علمی و خدمات فنی از جمله آزمایشگاه شیمی تجزیه، آزمایشگاه بررسی خوردگی فلزات، آزمایشگاه انتقال حرارت و حرکت سیالات، آزمایشگاه و کارگاه تولید میله‌های سوخت، آزمایشگاه حرکت مواد رادیو اکتیو ناشی از خوردگی در راکتورهای آب سبک، آزمایشگاه عناصر اکتینید^۲ سلول‌های داغ، آزمایشگاه تصفیه شیمیایی اورانیوم، آزمایشگاه متالورژی و آزمایش مواد، آزمایشگاه پژوهشی نوسان‌های مکانیکی و لرزه‌نگاری، کنترل و تنظیم وسایل، تکنولوژی سدیم، آزمایشگاه متالورژی و کارگاه الکترونیک ایجاد می‌گردید و بیش از ۸۰۰ متخصص در آن به فعالیت می‌پرداختند (آیندگان، ۱۳۵۶/۴/۸: ۳).

در ابتدای شهریور ۱۳۵۶ زمینه‌های ورود هیأت اتمی فرانسه مهیا گردید. مأموریت اصلی این هیأت، امضای نهایی قرارداد فروش دو نیروگاه به ظرفیت هر یک نهصد مگاوات بود. ارزش این قرارداد حدود ده‌میلیارد فرانک فرانسه تخمین زده شد که فرانسه این مبلغ را به صورت اعتبار صادراتی در اختیار ایران قرار می‌داد تا از محل آن، ماشین‌آلات نیروگاه‌ها از این کشور خریداری شود. همه تجهیزات و تأسیسات راکتورهای شرکت فراماتوم و ژنراتورهای آن به‌وسیله شرکت آلستوم فرانسه ساخته می‌شد (کیهان، ۱۳۵۶/۶/۱: ۲۸). در همین زمان، میشل پونیاتوفسکی^۳ وزیر امور اجتماعی و سلامت فرانسه و مشاور مخصوص ژسکاردستن به تهران مسافرت کرد و توافقات نهایی را برای خرید دو نیروگاه هسته‌ای ۹۰۰ مگاواتی انجام داد. به گزارش خبرگزاری فرانسه از کاخ ریاست‌جمهوری فرانسه، «در آنچه به تحویل دو مرکز

^۱. Areva

^۲. Actinide

^۳. Michel Poniatowski

هسته‌ای به ایران مربوط می‌شود، تصمیم ایران غیرقابل بازگشت است. مذاکرات فنی پایان یافته و اکنون تنها چگونگی پرداخت حدود ده میلیارد فرانک ارزش آن مورد بحث است». این دو مرکز هر کدام به قدرت ۹۳۰ مگاوات در کنار رود کارون و به وسیله یک کنسرسیوم فرانسوی که شرکت مشهور آلستوم نیز یکی از آنها بود، نصب می‌شد (آیندگان، ۱۳۵۶/۷/۱۶: ۱ و ۱۷). پروتکل ایجاد و بهره‌برداری از دو نیروگاه هسته‌ای در ۲۴ مهر ۱۳۵۶/۱۶ اکتبر ۱۹۷۷ بین اکبر اعتماد و نمایندگان دولت فرانسه در تهران امضاء گردید. ایران و فرانسه برای تسهیل ایجاد و بهره‌برداری از این دو نیروگاه ۹۰۰ مگاواتی موافقت خود را به شرح زیر اعلام نمودند:

«دولت فرانسه متعهد می‌شود تا حد امکان تسهیلات لازم را برای ایجاد نیروگاه‌های اتمی ایران ۳ و ایران ۴ به وسیله صنایع فرانسه با شرایط رضایت‌بخش فراهم نموده و سوخت مورد نیاز این دو نیروگاه را تا مدت ده سال تأمین کند. در مورد سوخت مصرف‌شده در نیروگاه‌های هسته‌ای، دولت فرانسه متعهد می‌شود از تصفیه دوباره و بازیافت سوخت مصرف‌شده این نیروگاه‌ها در فرانسه جلوگیری نکند. این دولت در موقع مناسب ترتیب انعقاد قراردادهای تجاری را با توجه به شرایط پیش‌بینی‌شده برای بازگرداندن پسماندها به ایران خواهد داد. پلوتونیوم حاصل از این تصفیه دوباره برای مصرف‌کنندگان ایرانی یا مصرف‌کنندگان احتمالی دیگر که مورد توافق دو طرف باشند، برای تغذیه نیروگاه‌های اتمی و به شکل سوخت ساخته‌شده به منظور جلوگیری از ربوده شدن آن به هنگام حمل و نقل، مجدداً ارسال خواهد شد» (مجموعه قوانین مصوب مجلس شورای ملی، لوح حق، نسخه ۱؛ وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹: ۲۹۱/۱۰ - ۲۸۹).

پروتکل مزبور مشتمل بر یک مقدمه و چهار بند، پس از تصویب مجلس شورای ملی در پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۷، در جلسه روز چهارشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۵۷ به تصویب مجلس سنا به ریاست جعفر شریف‌امامی رسید. انعقاد قراردادهای اتمی با فرانسه و مذاکرات با سایر کشورهای صنعتی برای طرح‌های هسته‌ای ایران در آینده، موجب مطالعات گسترده زمین‌شناسی و سوق‌الجیشی از سوی کارشناسان داخلی و خارجی برای یافتن مناطق مناسب برای نصب نیروگاه‌ها گردید. بر اساس مطالعات مقدماتی سازمان انرژی اتمی ایران، منطقه اصفهان مورد بررسی قرار گرفت و چند نقطه در جنوب شرقی این شهر انتخاب و به شرکت‌های سازنده پیشنهاد شد. علاوه بر اصفهان در منطقه البرز نیز مطالعات زمین‌شناختی انجام گردید و شش محل برای بررسی‌های نهایی انتخاب شد. براساس این مطالعات، علاوه بر سواحل و کرانه‌های دریا، ایران به پنج ناحیه

تقسیم شد که طی پژوهش‌های انجام گرفته، ۷۱ محل برای نصب راکتورهای اتمی پیشنهاد شد و هشت نقطه مناسب‌تر از میان این تعداد انتخاب گردید (آیندگان، ۱۳۵۶/۸/۵: ۳).

قاسم قربیان مدیر اکتشاف و استخراج اورانیوم و سرپرست مدیریت سوخت سازمان انرژی اتمی در نیمه آبان ماه ۱۳۵۶ با بررسی روابط هسته‌ای دو کشور، از غنی‌سازی اورانیوم خریداری از خارج، در کارخانجات فرانسه خبر داد (آیندگان، ۱۳۵۶/۸/۱۴: ۳). شاه در جریان مسافرت اواخر آبان ۱۳۵۶ به آمریکا، با مقامات فرانسوی دیدار کرد و در زمینه مسائل هسته‌ای بین دو کشور گفت‌وگو نمود. او در جریان این مذاکرات بر اهمیت فعالیت‌های هسته‌ای شرکت‌های فرانسوی در ایران تأکید کرد (آیندگان، ۱۳۵۶/۸/۲۸: ۱۷). هم‌زمان با این تحولات، همه عملیات شناسایی زمین و خاکبرداری در نیروگاه اتمی دارخوین یا کارون یا ایران ۳ و ۴ با مشارکت عوامل فرانسوی به پایان رسیده و به تدریج فرآیند بتن‌ریزی و ساختمان‌سازی آن آغاز شد (رستاخیز، ۱۳۵۷/۲/۱۸: ۲۴). بر اساس توافقات انجام‌شده، طی دو سال آینده ۳۷۰ کارآموز ایرانی برای آموزش‌های لازم این نوع نیروگاه‌ها به فرانسه اعزام می‌شدند (رستاخیز، ۱۳۵۷/۴/۷: ۳۲). شاه نیز در دیدار با تقی توکلی، وزیر نیرو در ۱۸ خرداد ۱۳۵۷ بر اهمیت خودکفایی نیروی انسانی بومی نیروگاه‌ها و عملیات زمین‌شناختی مربوط به آن تأکید کرد و گفت:

«مطالعات زمین‌شناختی برای استقرار محل نیروگاه‌های اتمی باید توسط وزارت نیرو انجام شود و همچنین وزارت نیرو آمادگی لازم را پیدا کند تا از نیروگاه‌های در دست ساخت توسط سازمان انرژی اتمی، پس از تکمیل بهره‌برداری کند» (رستاخیز، ۱۳۵۷/۳/۲۰: ۲۴).

بر اساس گزارش عملکرد دولت جمشید آموزگار در ۵ شهریور ۱۳۵۷ عملیات نیروگاه دارخوین طبق برنامه‌های طراحی‌شده در جریان و پیشرفت بود و شرکت‌های فرانسوی طرف قرارداد با پایبندی به مفاد توافقات دو کشور، به توسعه فعالیت‌های عمرانی آن اقدام می‌نمودند (کیهان، ۱۳۵۷/۶/۵: ۲). شاه در مورد حجم روابط اقتصادی با فرانسه در دوران ژیسکاردستن تا پیش از سقوط حاکمیت پهلوی می‌نویسد «ما ۲ نیروگاه بزرگ مولد برق هسته‌ای، از مجموع ۶ نیروگاه خود را به فرانسه سفارش داده بودیم. هر یک از این دو نیروگاه مستلزم پانزده میلیارد فرانک سرمایه‌گذاری بود. همچنین می‌بایست به کمک فرانسوی‌ها طرح‌های بزرگ دیگری چون متروی تهران با ۱۰ میلیارد فرانک، برقی کردن خطوط آهن تهران- بندر شاهپور با ۱۰ تا ۱۵ میلیارد فرانک، ساخت شاهراه تهران- جنوب و مرکز تحقیقات هسته‌ای تهران را به مرحله اجرا درآوریم. در پایان سال ۱۹۷۸م، بیش از ۱۸۰ مؤسسه و شرکت فرانسوی در ایران مشغول فعالیت بودند (پهلوی، ۱۳۸۴: ۴۷۷-۴۷۶).

از مهر ماه سال ۱۳۵۷ جبهه‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی علیه فعالیت شرکت‌های اروپایی در طرح‌های هسته‌ای ایران افزایش یافت و با توجه به اینکه نیروگاه آلمانی بوشهر درصد بالایی از پیشرفت سازه را طی کرده بود، بیشترین حملات علیه طرح‌های جدید و به‌ویژه نیروگاه فرانسوی در دست ساخت دارخوین متمرکز شد (کیهان، ۱۳۵۷/۷/۱۸: ۲۴). چنان‌که احمد بنی‌احمد (۱۳۸۲-۱۳۰۸ش.) نماینده منتقد دوره ۲۴ مجلس شورای ملی از حوزه انتخابی تبریز، در روز پنج‌شنبه ۲۰ مهر ۱۳۵۷ خواستار لغو قراردادهای خرید دو نیروگاه هسته‌ای از فرانسه شد. او در یک سخنرانی به هزینه سنگین و غیرمنطقی نیروگاه‌ها و الزام کنار گذاشتن نیروگاه‌های هسته‌ای به‌نفع نیروگاه‌های حاصل از گاز اشاره کرد و گفت: «ایران برای سیصد سال گاز دارد، نیروگاه‌های هسته‌ای فاقد ایمنی در برابر زلزله هستند و در نتیجه برای کشور زلزله‌خیزی چون ایران مناسب نیستند» (کیهان، ۱۳۵۷/۷/۲۳: ۲۲). پیرو این مسائل که تحت‌تأثیر شدید بحران‌های سیاسی و اقتصادی ایران در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ش. بود، خبرگزاری آسوشیتدپرس به نقل از منابع دیپلماتیک فرانسه، در اواخر مهر ماه ۱۳۵۷ از کاهش روابط هسته‌ای تهران و پاریس خبر داد. طبق این خبر، دولت ایران برنامه تکمیل دو نیروگاه هسته‌ای شماره سه و چهار دارخوین را که توسط کارخانه فراماتوم، شاخه تکنولوژی هسته‌ای کمپانی فرانسوی کریسو لوراس^۱ ساخته می‌شد دنبال می‌کرد، اما شرایط در مورد دو نیروگاه دیگر فرانسه که موافقت ابتدایی فروش آن به امضاء رسیده بود، به تعویق می‌افتاد. با این حال، مقامات فرانسوی به‌عنوان تقبل و تأمین بخشی از هزینه‌های آن نیروگاه، خواستار واردات هفت میلیون بشکه نفت اضافی از حوزه نفتی جزیره سیری در خلیج فارس شدند (کیهان، ۱۳۵۷/۷/۲۴: ۱). خبرگزاری یونایتدپرس نیز در ۲۳ مهر ماه ۱۳۵۷ از تجمع گروهی از تظاهرکنندگان در محوطه نیروگاه دارخوین خبر داد که خواستار انهدام و ویرانی ساختمان‌های نیمه‌تمام آن شدند (کیهان، ۱۳۵۷/۷/۲۴: ۲). روابط هسته‌ای ایران و فرانسه از مهر سال ۱۳۵۷ به سردی گرایید و نیروگاه دارخوین که عملیات پی‌ریزی و زیرساخت‌سازی آن به پایان رسیده بود، به علت اعتصاب کارگران و عدم تأمین مالی متوقف شد (کیهان، ۱۳۵۸/۱/۱۸: ۶-۷).

مشارکت ایران در کارخانه‌های بین‌المللی غنی‌سازی اورانیوم فرانسه

در سال ۱۳۵۲ش. کنسرسیومی از کشورهای فرانسه، بلژیک، اسپانیا و سوئد، شرکت یورودیف^۲ را پایه‌گذاری نمودند. این شرکت در بخش هسته‌ای سایت تریکاستن^۳ (منطقه‌ای در

^۱. Criso Loras A.

^۲. Eurodif: European Gaseous Diffusion Uranium Enrichment Consortium.

^۳. Tricastin

جنوب شرقی فرانسه) ساخته شد. در این مجموعه، کارخانجات تولید سوخت و اورانیوم غنی شده برای راکتورهای هسته‌ای آب سبک تحت فشار نصب گردید. در سال ۱۹۷۵م. دولت سوئد ۱۰٪ از سهام خود را به ایران واگذار کرد و از این کنسرسیوم خارج شد. این مسئله بخشی از تلاش گسترده ایران برای خودکفایی در زمینه سوخت هسته‌ای و تأمین اورانیوم خام و غنی شده بود (کمام، ۱۳۴/۱۲/۰۲۴ق). پس از مذاکرات فشرده میان مقامات ایران و فرانسه و شرکت کوگما که در کمپانی یورودیف نقش مهمی را ایفا می نمود، شرکت مختلط ایرانی-فرانسوی در تولید اورانیوم غنی شده به نام سوفیدیف^۱ شکل گرفت. ۶۰٪ از سهام این شرکت متعلق به فرانسه بود و ۴۰٪ نیز در مالکیت ایران قرار داشت. بر این اساس، ۲۵٪ از سهام کنسرسیوم یورودیف در مالکیت شرکت سوفیدیف قرار گرفته و سهم ایران در یورودیف ۱۰٪ تعیین شد. در ابتدای دی ماه ۱۳۵۳ و به هنگام سفر ژاک شیراک نخست وزیر و سایر مقامات صنایع و بخش هسته‌ای فرانسه، این قرارداد امضا گردید (کیهان، ۱۳۵۳/۱۰/۲: ۳). در موافقت نامه مزبور که در ۲ دی ۱۳۵۳/۲۳ دسامبر ۱۹۷۴ بین وزیر صنایع فرانسه و وزیر امور اقتصاد و دارایی ایران در تهران رد و بدل شد، آمده است:

«سازمان انرژی اتمی ایران (AEOI) و کمیساریای انرژی اتمی فرانسه (CEA) موافقت می کنند که تا پنج ماه از تاریخ این موافقت نامه، شرکت مشترکی را تحت قوانین فرانسه ایجاد نمایند که در ابتدا سرمایه آن بین دو طرف به نسبت ۶۰٪ برای CEA و ۴۰٪ برای AEOI تقسیم خواهد شد. از این رو، برای اینکه شرکت فرانسوی-ایرانی CEA بر اساس ارزش افزایش بعدی، سرمایه را جبران نماید، به شرکت مزبور (که از این پس شرکت فرانسوی - ایرانی خوانده می شود) بلافاصله پس از ایجاد آن، بخشی از مایملک خود در یورودیف ۱ را بالغ بر ۲۵٪ از کل سهام یورودیف ۱ منتقل خواهد کرد. حقوق ناشی از ظرفیت غنی سازی قابل دسترسی در شرکت فرانسوی - ایرانی و به عنوان یک سهام دار در یورودیف ۱، توسط CEA و AEOI نسبت به مشارکت آنها در شرکت فرانسوی - ایرانی تسهیم خواهد شد. به هر حال در طول سال های ۱۹۸۴، ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶، AEOI موافقت می کند که تحت یک قرارداد جداگانه ۲۰٪ از حقوق خود را به CEA منتقل نماید».

(وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶: ۷۶۴-۷۶۵).

یکی از شروط اصلی این موافقت نامه، اعطای ۱ میلیارد دلار وام از سوی ایران به کمیساریای انرژی اتمی فرانسه CEA برای راه اندازی و توسعه این مرکز غنی سازی اورانیوم

^۱. Sofidif: Societe Franco-Iranian e pocr Enrichissement del Luranium par Diffusion Gazeuse.

بود. در بند ۹ این موافقت‌نامه آمده است: «دولت ایران یا یکی از کارگزاری‌های منصوب آن، موافقت می‌کند که وامی را تحت شرایط ذیل به CEA اعطا نماید:

«میزان وام یک میلیارد دلار آمریکا خواهد بود.

- این وام در ۳ بخش در اختیار CEA قرار خواهد گرفت. بخش اول که ۲۰٪ از میزان وام را پوشش خواهد داد، در نوامبر ۱۹۷۵ و بخش دوم و سوم که هر کدام ۴۰٪ از میزان وام را پوشش خواهند داد، در نوامبر ۱۹۷۶ و نوامبر ۱۹۷۷ در اختیار قرار خواهند گرفت.

- بازپرداخت به دلار آمریکا خواهد بود و دوره بازپرداخت نیز ۱۵ سال از تاریخ هر پرداخت توسط ایران، شامل یک دوره مهلت ۷ ساله خواهد بود.

- نرخ بهره هشت و سه چهارم درصد خواهد بود» (وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶: ۷۷۷-۷۷۹).

موافقت‌نامه ۲۳ دسامبر ۱۹۷۴ تکمیل‌کننده پروتکل مالی میان ایران و فرانسه با موضوعیت پرداخت وام یک میلیاردی در ۶ تیر ۱۳۵۳ / ۲۷ ژوئن ۱۹۷۴ بود که به امضای هوشنگ انصاری وزیر امور اقتصاد و دارایی و ژان پیر فورکاد وزیر اقتصاد و دارایی فرانسه در پاریس رسید:

«دولت ایران و فرانسه موافقت‌نامه‌ای در زمینه همکاری علمی، صنعتی و فنی برای کاربرد صلح‌جویانه انرژی اتمی امضا کرده‌اند. افتتاح یک حساب سپرده نزد بانک دوفرانس از طرف ایران و قبول واریز یک میلیارد دلار ظرف سه سال به صورت واریز سالانه» (وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶: ۷۶۵-۷۶۴).

پیرو این فرایند در ۳ اسفند ۱۳۵۴ / ۲۳ فوریه ۱۹۷۵ میان نمایندگان وزارت امور اقتصادی و دارایی ایران و کمیسیاریای انرژی اتمی فرانسه و در ۱۷ خرداد ۱۳۵۶ / ۷ ژوئیه ۱۹۷۷ بین معاون وزیر امور اقتصادی و دارایی ایران و مدیر مالی شرکت یورودیف، موافقت‌نامه‌های دیگری منعقد گردید (وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶: ۷۷۹). ایران علاوه بر وام یک میلیاردی، در سال ۱۹۷۷م. نیز ۱۸۰ میلیون دلار دیگر برای تکمیل کارخانه یورودیف به فرانسه پرداخت کرد. بر این اساس، ایران علاوه بر دسترسی به فناوری تولید سوخت هسته‌ای، می‌توانست ۱۰٪ از تولیدات اورانیوم غنی‌شده این کارخانه را تحویل گرفته و در نیروگاه‌های هسته‌ای خود استفاده نماید. هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد و دارایی در ۱۴ دی ماه ۱۳۵۳ با اشاره به وام یک میلیارد دلاری ایران به فرانسه، از تأسیس مشترک یک کارخانه غنی‌سازی اورانیوم خبر داد که امکان شراکت دیگر کشورها نیز در این طرح وجود داشت. او برای نخستین بار سهام‌دار شدن ایران در تأسیسات غنی‌سازی یورودیف فرانسه را تشریح کرد. به گفته وی دومین کارخانه تولید

بازرگانی اورانیوم غنی‌شده ایران و فرانسه در سال ۱۹۷۹م. تأسیس شد و تا سال ۱۹۸۳م. می‌توانست نیاز هشتاد نیروگاه اتمی را به سوخت تأمین کند. بر این پایه، ایران به‌عنوان نخستین کشور غیراروپایی عضو در این باشگاه غنی‌سازی اتمی می‌توانست به‌تدریج به یکی از پانزده تولیدکننده مهم اورانیوم غنی‌شده جهان تبدیل شود. این مسئله گامی بزرگ در پایان دادن به انحصار آمریکا در بخش صنعت غنی‌سازی اورانیوم در جهان بود (کیهان، ۱۳۵۳/۱۰/۱۴: ۱ و ۱۹).

پس از مذاکرات اکبر اعتماد رئیس سازمان انرژی اتمی ایران با پکور نماینده کمیساری انرژی اتمی فرانسه در ۴ اسفند ۱۳۵۳ (آیندگان، ۱۳۵۳/۱۲/۵: ۱ و ۱۲)، شرکت کورودیف در اواخر اردیبهشت ۱۳۵۴ به‌دنبال همکاری‌های اتمی ایران و فرانسه و با مشارکت جدی یورودیف تأسیس گردید. هدف اصلی از تشکیل این شرکت نیز غنی‌سازی اورانیوم و تهیه سوخت برای نیروگاه‌های اتمی بود. بر اساس قرارداد منعقد شده ۵۱٪ از سهام این شرکت به یورودیف، ۲۹٪ به سازمان نیروی اتمی فرانسه و ۲۰٪ نیز به سازمان انرژی اتمی ایران تعلق گرفت (کیهان، ۱۳۵۴/۳/۳۱: ۲۷؛ سازمان انرژی اتمی ایران، تیر ۱۳۵۵: ۴۴). بر اساس گزارشات فعالیت سالانه سازمان انرژی اتمی ایران، گنجایش این کارخانه برابر با کارخانه یورودیف بود و جز ایران و فرانسه، کشورهای ایتالیا، اسپانیا و بلژیک نیز در ساخت آن مشارکت داشتند (سازمان انرژی اتمی ایران، تیر ۱۳۵۶: ۶۰). در ارتباط با سرمایه‌گذاری‌های مالی ایران در گروه صنعتی یورودیف تا پایان حکومت پهلوی در اسناد کاملاً محرمانه چنین آمده است:

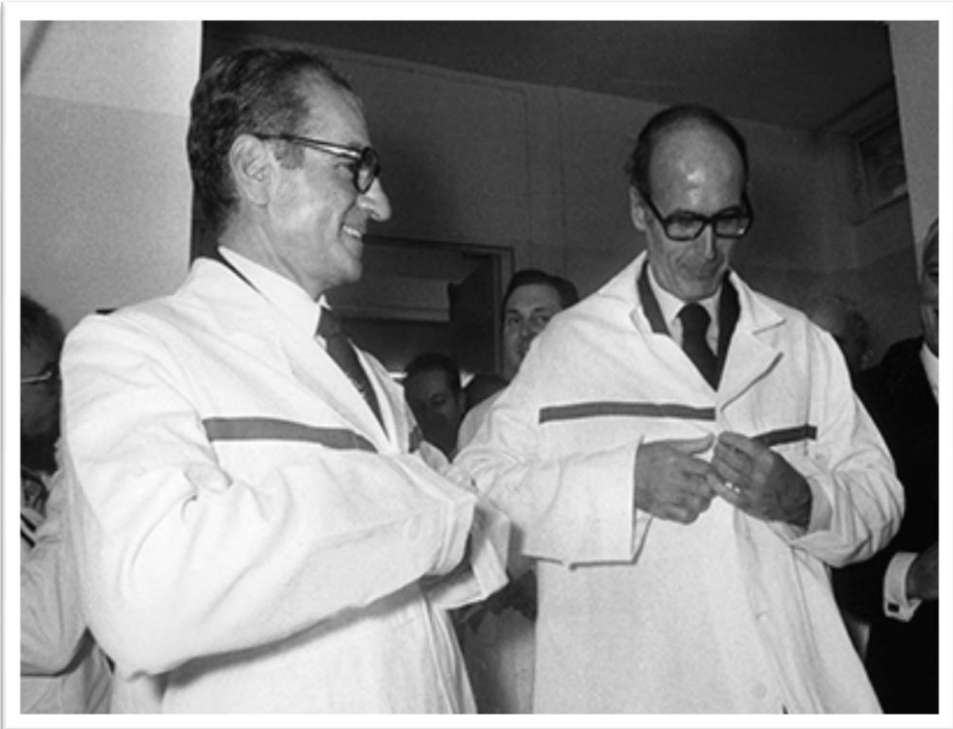
«در چهارچوب موافقت‌نامه‌های این سرمایه‌گذاری‌ها، ۲۵ میلیون دلار وام با بهره به یورودیف فرانسه داده شد. ۲/۲۴۸۰ میلیون دلار وام با بهره نیز به طرح غنی‌کردن اورانیوم تعهد شده است که از وام‌های فرانسه حدود ۲/۱۲۰ میلیون دلار پرداخت شد و حدود ۱۶۶ میلیون دلار باقی‌مانده و پرداخت نشده است. از مبلغ ۲/۱۲۰ میلیون دلار، مبلغ ۱۰۰۰ میلیون دلار وام به صورت سپرده به دولت فرانسه بوده است که ۷۰۰ میلیون آن بازپرداخت و ۳۰۰ میلیون دلار باقی در اکتبر ۱۹۷۹م. بازپرداخت خواهد شد. مضافاً اینکه بابت پیش‌پرداخت خرید اورانیوم حدود ۱۵ میلیون دلار به فرانسه پرداخت گردیده است و حدود ۱۰ میلیون دلار از این تعهد به فرانسه باقی مانده است» (استادوخ، گزارش خلاصه وضع سرمایه‌گذاری دولت ایران در خارج، مورخ ۱۳۵۸/۳/۳۱، دولت موقت). در مورد آخرین وضعیت شرکت‌های غنی‌سازی اورانیوم نیز در این سند آمده است:

«شرکت‌های سوفیدیف فعالیت مستقیم ندارند و فرانسوی‌ها برای اینکه دولت ایران مستقیماً در کارخانه غنی کردن یورودیف شریک نباشد آن را تأسیس کردند. این شرکت با مشارکت ۴۰٪ ایران و ۶۰٪ فرانسه تأسیس یافته است. سهم ایران بابت سرمایه شرکت ۵۵/۲۰۰ میلیون فرانک پرداخت شده است. شرکت کرودیف برای تحقیقات در زمینه اورانیوم و خرید اورانیوم، تأسیس یافته و دولت ایران حدود ۲۵٪ شریک می‌باشد. تعهد دولت ایران بابت خرید اورانیوم حدود ۱۱۰ میلیون فرانک است که حدود ۶۷ میلیون آن پرداخت شده و حدود ۴۳ میلیون فرانک باقی‌مانده تعهد دولت ایران می‌باشد. سهم ایران بابت سرمایه شرکت ۲۵ میلیون و یکصد هزار فرانک پرداخت شده است. (در مورد شرکت یورودیف)، هدف اصلی از مشارکت در دو شرکت فوق‌الذکر و اعطای وام ۱ میلیاردی به صورت سپرده به دولت فرانسه، ۱ میلیارد دلار وام به کمیساریای انرژی اتمی فرانسه و تعهد حدود ۲۸۶ میلیون دلار وام دیگر برای مشارکت به میزان ۱۰٪ در این شرکت که فعالیت آن غنی کردن اورانیوم است، بوده است. سهم ایران بابت سرمایه شرکت به میزان صد میلیون فرانک پرداخت شده است» ((استادوخ، گزارش خلاصه وضع سرمایه‌گذاری دولت ایران در خارج، مورخ ۱۳۵۸/۳/۳۱، دولت موقت).

نتیجه‌گیری

با سفر شاه به پاریس در تابستان سال ۱۹۷۴م. همکاری هسته‌ای ایران و فرانسه وارد مرحله جدیدی شد. پهلوی دوم در این سفر از مرکز تحقیقات هسته‌ای فرانسه بازدید و نسبت به خرید راکتورهای هسته‌ای ابراز تمایل کرد. سفر ژاک شیراک، نخست‌وزیر فرانسه به تهران و مشارکت فرانسه در ساخت متروی تهران، نمونه‌ای از تلاش شاه برای بهره‌برداری از روابط با فرانسه دوران ژیسکاردستن در نوسازی کشور بود. ژیسکاردستن در اکتبر ۱۹۷۶ به ایران سفر کرد و در جریان این سفر، قراردادهایی از جمله در زمینه فعالیت شرکت خودروسازی پژو در ایران و مشارکت فرانسه در نوسازی خط آهن ایران به امضاء رسید. شاه در ملاقات با ژیسکاردستن گفت: «همکاری که ما می‌توانیم با فرانسه داشته باشیم، هیچ حد و حدودی ندارد» (راديو فردا، ۱۳ آذر ۱۳۹۹). ژیسکاردستن علاوه بر روابط تجاری، انرژی و تسلیحاتی، بر روابط فرهنگی و آموزشی میان ایران و فرانسه نیز تأکید داشت. ایران در سال ۱۹۷۳م. مبلغ ۱ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۷م. مبلغ ۱۸۰ میلیون دلار برای تأسیس شرکت یورودیف به فرانسوی‌ها اعتبار داد و در عوض حق داشت ۱۰٪ از تولیدات اورانیوم غنی‌شده آن را خریداری کند. با این وجود، دوران شکوفائی روابط ایران و فرانسه کوتاه بود و همکاری‌های دو کشور به ویژه در حوزه هسته‌ای از

سال ۱۹۷۷م. بر اساس برنامه‌ریزی‌های انجام‌گرفته میسر نشد. تحولات و مشکلات داخلی ایران مقارن با اعتراضات مردمی، نگرانی‌هایی را برای کشورهای غربی از جمله فرانسه ایجاد کرده بود و این مسئله به رکود فعالیت شرکت‌های فرانسوی در بخش انرژی اتمی ایران دامن زد.



محمدرضا شاه و والری ژیسکاردستن در بازدید از مرکز تحقیقات هسته‌ای فرانسه

قانون پروتکل بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری فرانسه درباره ایجاد و بهره‌برداری از دو نیروگاه هسته‌ای

مجلس شورای ملی مذاکرات دوره قانونگذاری بیست و چهارم	تصمیم‌های مجلس	برنامه عمرانی پنجم ۱۳۵۶ - ۱۳۵۲
---	----------------	-----------------------------------

نمایندگان مجلس شورای ملی دوره قانونگذاری بیست و چهارم

قانون پروتکل بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری فرانسه درباره ایجاد و بهره‌برداری از دو نیروگاه هسته‌ای - مصوب ۱۳۵۷/۲/۲۱

ماده واحده - پروتکل بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری فرانسه درباره ایجاد و بهره‌برداری از دو نیروگاه هسته‌ای مشتمل بر یک مقدمه و چهار بند که در تاریخ ۲۲ مهر ماه ۱۳۵۷ در تهران به امضای نمایندگان دو دولت رسیده است تصویب و اجازه مبادله آن داده می‌شود.

قانون فوق مشتمل بر یک ماده و متن پروتکل ضمیمه پس از تصویب مجلس شورای ملی در جلسه روز پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ در جلسه روز چهارشنبه سی و یکم خرداد ماه دو هزار و پانصد و سی هفت شاهنشاهی به تصویب مجلس سنا رسید.

رئیس مجلس سنا - جعفر شریف‌امامی

پروتکل بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری فرانسه

دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری فرانسه با علاقمندی به توسعه همکاری در زمینه استفاده صلح‌جویانه از انرژی هسته‌ای، با توجه به قرارداد منعقد بین سازمان انرژی اتمی ایران و صنایع فرانسه برای خرید دو نیروگاه هسته‌ای هر یک به ظرفیت ۹۰۰ مگاوات، با توجه به قصد دو دولت برای تسهیل ایجاد و بهره‌برداری از این دو نیروگاه به شرح زیر موافقت نمودند:

۱ - دولت فرانسه متعهد می‌شود تا حد امکان تسهیلات لازم را برای ایجاد نیروگاه‌های اتمی ایران ۳ و ایران ۲ به وسیله صنایع فرانسه با شرایط راهنمایش فراهم نموده و سوخت مورد نیاز این دو نیروگاه را تا مدت ده سال تأمین کند.

برای این منظور دولت فرانسه متعهد می‌شود مجوزهای صادراتی لازم را با توجه به تعهدات بین‌المللی خود در تاریخ امضای این پروتکل و به شرط اجرای مقررات پروتکل حاضر در مورد تضمین استفاده صلح‌جویانه زیر نظر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از سوختی و حفاظت فیزیکی از سوخت دیگر و نیز در مورد سوخت مصرف شده صادر نماید.

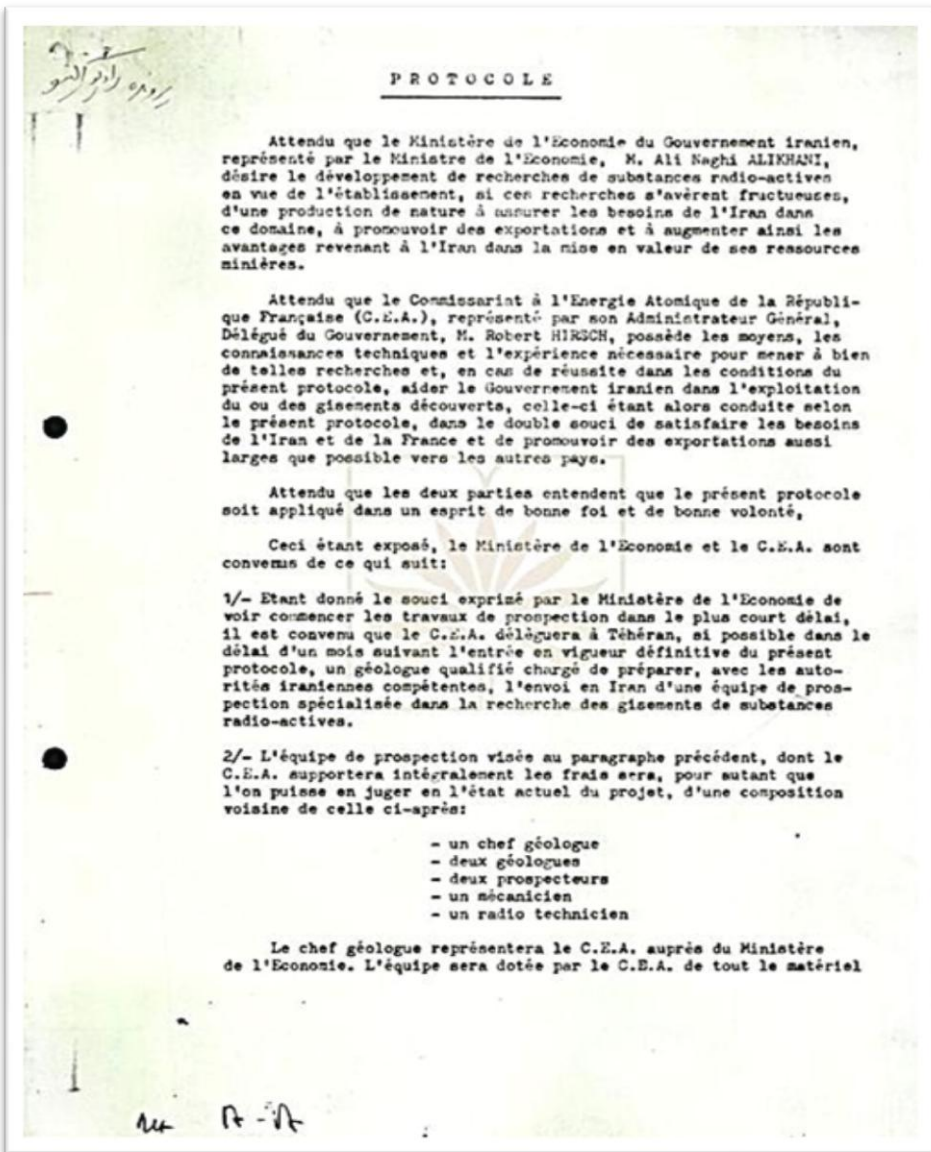
۲ - دولت شاهنشاهی ایران متعهد می‌شود استفاده صلح‌جویانه و غیر انفجاری از مواد هسته‌ای و تأسیسات و تجهیزات را که از طرف فرانسه داده می‌شود تضمین نماید.

اجرای این تعهدات بر اساس مقررات موافقتنامه ضمانت در چهارچوب معاهده عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای که در تاریخ ۹ فروردین ۱۳۷۲ بین دولت شاهنشاهی ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی امضاء شده و (ذیلاً موافقتنامه ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نامیده می‌شود) انجام خواهد گرفت.

در هر صورت تا زمانی که مواد تأسیسات و تجهیزات هسته‌ای صادره به ایران بر اساس قرارداد بین سازمان انرژی اتمی ایران و صنایع فرانسه با مواد هسته‌ای تولید شده به وسیله این تأسیسات و تجهیزات در خاک ایران باقی است ضمانت‌های پیش‌بینی شده در موافقتنامه ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قابل اجرا خواهند بود.

۳ - قراردادهای منعقد بین سازمان انرژی اتمی ایران و صنایع فرانسه شامل انتقال مواد هسته‌ای خواهد بود که به علت ماهیت خود نیازمند حفاظت فیزیکی ویژه در دو کشور می‌باشد که اجرای آن منحصر در مسئولیت هر یک از این دو دولت است.

قانون پروتکل ایران و فرانسه در باره ایجاد و بهره‌برداری از دو نیروگاه هسته‌ای



قانون موافقتنامه همکاری برای استفاده صلح‌جویانه از نیروی اتمی بین دولت شاهنشاهی ایران و

دولت جمهوری فرانسه

قانون موافقتنامه همکاری برای استفاده صلح‌جویانه از نیروی اتمی بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری

فرانسه

مصوب ۱۳۵۴،۲،۱

ماده واحده - موافقتنامه همکاری برای استفاده صلح‌جویانه از نیروی اتمی بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری فرانسه مشتمل بر یک مقدمه و هفت ماده که در تاریخ ۶ تیر ماه ۱۳۵۳ (۲۷ ژوئن ۱۹۷۴) بین نمایندگان مختار دو دولت در پاریس به امضاء رسیده است تصویب و اجازه مبادله اسناد تصویب آن داده می‌شود. قانون فوق مشتمل بر یک ماده و متن موافقتنامه ضمیمه پس از تصویب مجلس شورای ملی در جلسه روز یکشنبه ۱۳۵۳،۱۰،۱ در جلسه روز دوشنبه اول اردیبهشت ماه یک هزار و سیصد و پنجاه و چهار شمس به تصویب مجلس سنا رسید.

رئیس مجلس سنا - جعفر شریف امامی

[۲] موافقتنامه همکاری علمی - فنی و صنعتی برای استفاده صلح‌جویانه از نیروی اتمی بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری فرانسه نظر به اینکه استفاده صلح‌جویانه از نیروی اتمی برای بشریت حائز کمال اهمیت است. نظر به اینکه ایران مایل است به صنایع اتمی تسلط یابد. نظر به اینکه دولت ایران و دولت فرانسه مایلند دلتهم همکاری خود را در زمینه استفاده صلح‌جویانه از نیروی اتمی گسترش دهند. دولت شاهنشاهی ایران از یک طرف و دولت جمهوری فرانسه از طرف دیگر نسبت به موارد ذیل توافق نمودند:

ماده اول - با رعایت احترام به تعهدات بین‌المللی متقابل خود - ایران و فرانسه در تمام زمینه‌های مربوط به استفاده صلح‌جویانه از نیروی اتمی به همکاری وسیع علمی - فنی و صنعتی مبادرت خواهند نمود.

ماده دوم - ایران و فرانسه در زمینه آموزشی افراد و ایجاد اساس و شرایط تهیه و تحویل هر نوع تجهیزات و تأسیسات همکاری فنی به عمل خواهند آورد.

نحوه این همکاری به موجب موافقتنامه‌های ویژه تعیین خواهد شد.

ماده سوم - ایران و فرانسه همچنین امکان انجام اقدامات مشترک را چه در زمینه تحقیقاتی و چه در زمینه صنعتی مورد مطالعه قرار خواهند داد.

ماده چهارم - این همکاری بین ایران و فرانسه ناظر به هدفهای ذیل است:

۱- تأسیس یک مرکز تحقیق و توسعه اتمی در ایران.

طرح‌ریزی و سازمان دادن و ایجاد این مرکز با تشریک مساعی هر دو کشور عملی خواهد گردید.

۲- تربیت متخصص ایرانی - در این مورد دولت فرانسه ایجاد دوره‌های کارآموزی و شرکت در دوره‌های عملی در فرانسه و توسعه مؤسسات ویژه رادر ایران در نظر خواهد گرفت بدین منظور یک موافقتنامه کلی و کنوانسیونهای خاص با کمیساریای انرژی اتمی و سازمان برق فرانسه منعقد خواهد گردید.

قانون موافقتنامه همکاری برای استفاده صلح‌جویانه از نیروی اتم ایران و فرانسه

آیندگان، :۱۳۵۲/۱۲/۷؛ :۱۳۵۳/۴/۳؛ :۱۳۵۳/۴/۴؛ :۱۳۵۶/۴/۸؛ :۱۳۵۶/۸/۵؛ :۱۳۵۶/۸/۱۴؛
:۱۳۵۳/۱۲/۵؛ :۱۳۵۶/۸/۲۸.
اطلاعات، :۱۳۵۵/۳/۴؛ :۱۳۵۵/۳/۵؛ :۱۳۵۵/۷/۱۲؛ :۱۳۵۵/۷/۱۵؛ :۱۳۵۵/۷/۲۴؛ :۱۳۵۵/۱/۸؛ :۱۳۵۶/۱/۲۹؛
رستاخیز، :۱۳۵۷/۲/۱۸؛ :۱۳۵۷/۴/۷؛ :۱۳۵۷/۳/۲۰.
کیهان، :۱۳۵۳/۳/۱؛ :۱۳۵۳/۸/۲۸؛ :۱۳۵۳/۱۰/۲؛ :۱۳۵۴/۲/۱۱؛ :۱۳۵۴/۲/۱۱؛ :۱۳۵۶/۲/۱۱؛ :۱۳۵۶/۲/۱۴؛ :۱۳۵۶/۲/۱۵؛
:۱۳۵۶/۲/۲۲؛ :۱۳۵۶/۳/۱۲؛ :۱۳۵۶/۶/۱؛ :۱۳۵۶/۷/۱۶؛ :۱۳۵۷/۶/۵؛ :۱۳۵۷/۷/۱۸؛ :۱۳۵۷/۷/۲۳؛
:۱۳۵۷/۷/۲۴؛ :۱۳۵۸/۱/۱۸؛ :۱۳۵۳/۱۰/۲؛ :۱۳۵۳/۱۰/۱۴؛ :۱۳۵۴/۲/۳۱؛ :۱۳۵۴/۲/۳۱.

منابع الکترونیک:

مجموعه قوانین مصوب مجلس شورای ملی، لوح حق، نسخه ۱، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

راديو فرانسه فارسی، ۲۰۱۷/۱۲/۶، روابط ایران و فرانسه از آستانه انقلاب تا پایان جنگ ایران و عراق، <https://www.rfi.fr/fa>

راديو فردا، ۱۳ آذر ۱۳۹۹، والرئ ژیسکاردستن، فاصله محمدرضا پهلوی تا روح‌الله خمینی، به‌مناسبت درگذشت والرئ ژیسکاردستن، <https://www.radiofarda.com>

<http://coordination-antinucleaire-sudest.net>, (۲۰۱۲), Histoire: l'Iran entre dans le capital d'Eurodif-Areva et devient propriétaire-de-۱۰-de-l-uranium.

آموزش زبان‌های خارجی در ایران عصر قاجار و پهلوی

(با تکیه بر نظریه امپریالیزم زبانی)

محمد امین زمان‌وزیری^۱

قاسم قنبری‌خانقاه^۲

چکیده

روابط خارجی در هر سطحی، اعم از روابط رسمی و دولتی و یا روابط شخصی، نیازمند آشنایی با زبان‌های خارجی است. با افزایش نیاز به برقراری روابط خارجی در سطوح گوناگون در دوره معاصر تاریخ ایران، مسأله آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی نیز ابعاد جدیدی یافت. در اوایل قرن نوزدهم میلادی، شکست‌های ایرانیان در دو جنگ مقابل روسیه، آنان را نسبت به عقب‌ماندگی خود از قافله علوم و فنون نوین آگاه کرد و ایرانیان در صدد برآمدند تا علوم جدید را بیاموزند و در این میان، آشنایی با زبان‌های خارجی اهمیت فراوانی داشت. عوامل متعددی سبب شد که در دوره نخست این حرکت (از قرن نوزدهم میلادی تا جنگ جهانی دوم)، زبان فرانسه جایگاه اول را در میان زبان‌های خارجی در ایران به‌دست آورد و در دوره بعدی تا پایان عصر پهلوی دوم، این جایگاه نصیب زبان انگلیسی شد. در مقاله حاضر، این مسأله نخست از جنبه تاریخی مورد واکاوی قرار می‌گیرد و شواهد و قرائن تاریخی در خصوص تغییر و تحول در زبان خارجی رایج در ایران بررسی می‌شود، سپس کوشش می‌شود تا با کمک نظریه «امپریالیزم زبانی» که از سوی رابرت فیلیپسون مطرح شده، بررسی شود که این تغییر در ضمن متأثر بودن از شرایط داخلی و سیاست‌گذاری دولت‌های ایرانی، تحت تأثیر یک روند جهانی و مطرح شدن زبان انگلیسی به‌عنوان زبان بین‌المللی نیز بوده است. به عبارت دیگر، وضعیتی مغایر با روند بین‌المللی در ایران رخ نداده و اهمیت یافتن زبان انگلیسی را در ایران به‌عنوان اولین زبان خارجی، باید متأثر از سیاست‌های جهانی‌سازی دانست.

▪ واژگان کلیدی:

قاجار، پهلوی، آموزش، زبان‌های خارجی، امپریالیزم زبانی، نظریه.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۴/۰۱

^۱. دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران - ایران (نویسنده مسئول) amin.zamanvaziri@gmail.com

^۲. استادیار بازنشسته دانشکده مدیریت و برنامه‌ریزی دانشگاه امام حسین (ع)، تهران - ایران ghteachergh@gmail.com

مقدمه

زبان در مرکز فعالیت‌های انسانی قرار دارد و اغلب، هم‌پایه و هم‌راستا با تفکر بشری قلمداد می‌شود؛ چرا که انسان در قالب زبان اندیشه‌ورزی می‌کند. زبان مهم‌ترین عامل در فعالیت‌های عالی ذهن هم‌چون تفکر است و تفکر بدون استفاده از زبان امکان‌پذیر هست و اما بسیار ابتدایی است و قدرت تجرید در آن ضعیف است، تا آنجا که شاید نتوان نام تفکر بر آن اطلاق کرد (باطنی، ۱۳۴۹: ۱۱۶). تفکر و استدلال در مراحل عالی و بسیار مجرد، از زبان غیرقابل تجزیه است. در این مراحل، تفکر یعنی زبان و زبان یعنی تفکر (باطنی، ۱۳۴۹: ۱۲۲). در بُعد اجتماعی نیز زبان به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین شاخصه‌های تشکیل هویت ملی، تفکر و نگرش یکسانی را در میان گویش‌وران ایجاد می‌کند، از همین روست که زبان‌های ملی یکی از مهم‌ترین ابزارهای هویت‌ساز شناخته می‌شوند. از سوی دیگر، ضرورت ارتباطات خارجی اعم از ارتباطات رسمی (دیپلماتیک) و غیررسمی، یادگیری زبان‌های خارجی را به مسأله‌ای مهم به‌ویژه در قرن جدید تبدیل کرده است و عموم افراد در تلاشند تا با یادگیری دست‌کم یک زبان خارجی، راه ارتباطات خود را با جهان بزرگ‌تر تسهیل کنند.

در تاریخ معاصر ایران، به‌ویژه در عصر قاجار و پهلوی یادگیری زبان‌های خارجی ابتدا در سطح نخبگان فکری و سیاسی و سپس در سطح عمومی جامعه مورد اقبال و توجه فراوان قرار گرفت و در واقع می‌توان گفت که در ایران، از قرن نوزدهم میلادی نهضتی فراگیر در جهت گسترش آموزش زبان‌های خارجی در اشکال متنوع آن ایجاد شد و این نهضت، چنان‌که در این مقاله مورد بحث قرار خواهد گرفت، در ابتدا (عصر قاجار تا جنگ جهانی دوم) معطوف به آموزش زبان فرانسه و پس از آن، متمرکز بر زبان انگلیسی بوده است. مقاله حاضر، ضمن تشریح و توصیف این مسأله و ابعاد مختلف آن، در صدد است تا موضوع را از منظر دانش زبان‌شناسی کاربردی و نظریه «امپریالیسم زبانی» که از سوی یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه ارائه شده است، تبیین نماید.

به‌عبارت بهتر، مسأله اصلی این پژوهش، آموزش زبان‌های خارجی در ایران از قرن نوزدهم میلادی است. نگارندگان می‌کوشند تا نشان دهند که مسأله آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی را نباید فقط مبتنی بر انتخاب و تصمیم شخصی افراد تحلیل نمود، بلکه این مسأله از سیاست‌های آموزشی و فرهنگی داخلی در هر جامعه و نیز از اوضاع بین‌المللی اثرپذیر است. نظریه امپریالیسم زبانی آشکار می‌سازد که سیاست‌گذاری‌های آموزش زبان‌های خارجی در هر کشوری، هم از برنامه‌ریزی‌های فرهنگی - آموزشی آن نظام سیاسی و هم فراتر و مهم‌تر از آن،

از سیاست‌های جهانی و آنچه با عنوان عمومی «جهانی‌سازی» یاد می‌شود، متأثرند. بنابراین، قرائن و مستندات تاریخی مبنی بر تمایل گروه‌های وسیع ایرانیان به یادگیری زبان فرانسه در قرن نوزدهم و یادگیری زبان انگلیسی در دوران پس از جنگ جهانی دوم را باید هم‌راستا با وضعیت جهانی این دو زبان که تحت‌تأثیر موقعیت جهانی نظام‌های سیاسی فرانسوی‌زبان و انگلیسی‌زبان بوده است، ارزیابی کرد. در واقع مفهوم «امپریالیزم» که در بافت سیاسی به‌معنای کنار زدن رقبای سیاسی و حاکم گرداندن یک ایدئولوژی سیاسی است، در حوزه زبانی نیز دقیقاً همین مفهوم را می‌رساند و به‌معنای حاشیه راندن زبان‌های مختلف به‌نفع یک زبان است. به‌حاشیه رانده‌شدن زبان فرانسه در برابر زبان انگلیسی در ایران قرن بیستم مصداقی از همین امر است.

مسئله آموزش زبان‌های خارجی در تاریخ ایران، تاکنون در تعدادی از پژوهش‌ها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. از جمله مهم‌ترین این تحقیقات می‌توان به کتاب *زبان‌های خارجی در گذر تاریخ/ایران* تألیف مهدی دهمرده و همکاران او (۱۳۹۴) اشاره کرد که مسئله را در قالب طبقه‌بندی‌های تاریخی از عصر باستان تا روزگار معاصر مورد بررسی قرار داده‌اند. فردوس آقاگل‌زاده و حسین داوری نیز در چند مقاله از جمله "آموزش زبان انگلیسی در ایران از سیاست‌های مبهم تا شیوه‌های متناقض" (۲۰۱۷) مسئله رواج آموزش زبان انگلیسی از عصر پهلوی تا روزگار کنونی را مورد بحث قرار داده‌اند. حسین فرهادی و همکاران نیز در مقاله "تأملاتی در باره آموزش زبان‌های خارجی در ایران" (۲۰۱۰) به این مسئله پرداخته‌اند. در یک نگاه کلی به تحقیقات صورت‌گرفته در این حوزه، می‌توان چنین برداشت کرد که این پژوهش‌ها یا نگاهی بیشتر تاریخی به موضوع دارند و توصیفی از نمودهای گسترش زبان خارجی در دوره‌های تاریخی مختلف را ارائه می‌دهند و نگاهی جامع و مسئله‌محور به قضیه ندارند و مسئله آموزش زبان‌های خارجی را از منظر وضعیت زبان‌های بین‌المللی در جهان مدرن مورد مطالعه قرار نمی‌دهند و یا در مقابل، صرفاً به مسئله زبان بین‌المللی پرداخته و دیدی تاریخی به سیاست‌گذاری‌های دولت‌های ایرانی در این حوزه ندارند. مقاله حاضر در صدد است تا جایی در این میانه قرار بگیرد و در کنار توجه به مستندات و روایت‌های تاریخی در خصوص آموزش زبان‌های خارجی در عصر قاجار و پهلوی، این موضوع را با توجه به مسئله زبان بین‌المللی و با نگاه به سیاست‌های زبانی در جهان تحلیل کند و در این تحلیل از نظریه «امپریالیزم زبانی» استفاده نماید.

نظریه امپریالیزم زبانی

آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی در جوامع گوناگون، تنها به خواست و تصمیم فردی اشخاص مربوط نمی‌شود و از سیاست‌های عمومی داخلی دولت‌ها و حتی سیاست‌ها و روندهای کلی جهانی متأثر است. بر همین اساس است که به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، مطالعات مربوط به حوزه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی زبانی^۱ مورد توجه قرار گرفت (Ricento, ۲۰۰۰: ۲۰) و نظریه امپریالیزم زبانی را نیز که حوزه تمرکز اصلی این مقاله است، باید در دسته همین گروه از مطالعات جای داد.

نظریه امپریالیزم زبانی نخستین بار در سال ۱۹۹۲ م. از سوی رابرت فیلیپسون^۲ مطرح شد. او این نظریه را در انتقاد نسبت به همه‌گیری بی‌رویه زبان انگلیسی در جهان طرح کرد؛ چنانکه به باور وی، این زبان سایر زبان‌ها را مورد استعمار قرار می‌دهد و خود نیز در راستای استعمار فکری، فرهنگی و تمدنی قرار می‌گیرد. فیلیپسون این نظریه را در کتابی با همین عنوان در آن سال منتشر کرد، سپس در طول سالیان بعد، دیدگاه خود را تکمیل نمود و ابعاد و جنبه‌های جدیدی از نظریه‌اش را به بحث گذاشت. وی در کتاب *امپریالیزم زبانی*، کشورها را به دو دسته اصلی «مرکز» و «پیرامون» تقسیم کرده است، کشورهای مرکز یا «هسته کشورهای انگلیسی‌زبان»^۳ شامل بریتانیا، ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا و نیوزلند است که در این کشورها، زبان انگلیسی طی سالیان متمادی و در رقابت با زبان‌های بومی، جنبه رسمیت و همه‌گیری یافته است. گروه کشورهای پیرامونی^۴ نیز در این نظریه به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ یک دسته شامل کشورهایی است که زبان انگلیسی در آنها جنبه زبان واسطه بین‌المللی را دارد (مثل ژاپن و کشورهای حوزه اسکاندیناوی) و دسته دیگر شامل کشورهایی (مثل هند و نیجریه) است که زبان انگلیسی در آنها طی دوران استعمار تحمیل شده است (Phillipson, ۱۹۹۲: ۱۷).

فیلیپسون اشاره می‌کند که زبان انگلیسی در طول یک دوره تدریجی و طولانی و مشخصاً از اوایل قرن بیستم میلادی موفق به کنار زدن زبان‌های دیگر در سطح جهان شده است (Phillipson, ۱۹۹۲: ۱۱۰). او تک‌زبان‌گرایی^۵ را امری تاریخی و دارای نمونه‌های دیگری در طول تاریخ می‌داند، چنان‌که یونانیان گویش‌وران زبان‌های دیگر را بربر و فاقد مدنیت تلقی

^۱. Language Policy and Planning (LPP)

^۲. Robert Phillipson

^۳. Core English-Speaking Countries

^۴. Periphery-English countries

^۵. Monolingualism

می‌کردند. زبان لاتین و بعدتر زبان فرانسه نیز همین جایگاه را داشتند، اما زبان انگلیسی در نهایت، زبان فرانسه را تحت‌تأثیر خود قرار داد و حتی روشنفکران فرانسه نیز که اندیشه‌های آنان عامل تمایل مردم جهان به یادگیری زبان فرانسه بود، به زبان انگلیسی روی آوردند (Phillipson, ۱۹۹۲: ۱۹). رابرت فیلیپسون در این کتاب مطرح می‌کند که درست همان‌گونه که مراد از امپریالیزم در بافت سیاسی، رقابت سیاسی و استراتژیک میان قدرت‌های بزرگ است که مثلاً به وقوع جنگ‌های جهانی منتهی شده است، در حوزه زبانی نیز به‌معنای رقابت میان زبان‌ها به منظور کنار زدن یکدیگر است، چرا که غلبه زبانی بر تمدن‌ها و جوامع مختلف به معنای غلبه فکری بر آنها نیز هست (Phillipson, ۱۹۹۲: ۴۵). در این رقابت زبانی، زبان انگلیسی از قرن بیستم پیروز شده است^۱ و این پیروزی، فرهنگ‌ها و زبان‌های بومی را به حاشیه رانده است.

فیلیپسون در این کتاب، پدیده معاصر زبان انگلیسی را به‌عنوان زبانی جهانی مورد بررسی قرار می‌دهد و در پی پاسخ به این سؤالات است که آیا ارتقای زبان انگلیسی به‌عنوان ابزار سیاست خارجی دولت‌های در اصل انگلیسی‌زبان، به‌صورت آگاهانه و فعالانه بوده است؟ و این ارتقاء از منظر تاریخی، چگونه صورت پذیرفته است؟ وی اشاره می‌کند اگر زمانی بریتانیا بر دنیا حکومت می‌کرد، اکنون زبان انگلیسی است که بر جهان حاکم است و اکنون امپراتوری انگلیس جای خود را به امپراتوری زبان انگلیسی داده است (فیلیپسون، ۱۳۹۵: ۸).

این نظریه‌پرداز هفده سال پس از انتشار صورت اولیه نظریه خویش، کتاب دیگری را در سال ۲۰۰۹م. در تکمیل این دیدگاه منتشر کرد و به نقدهایی که نسبت به آن شده بود، پاسخ داد. او در این کتاب، امپریالیزم زبانی را جزئی از مفهوم کلان‌تر امپریالیزم فرهنگی^۲ دانست که در حوزه‌های علمی، رسانه‌ای و آموزشی رخ می‌دهد (Phillipson, ۲۰۰۹: ۲) و این‌بار یک مسأله زبانی و پدیده گسترش و فراگیری زبان انگلیسی در جهان را جزئی از منظومه کلان‌تر در نظر گرفت. مسأله امپریالیزم زبانی به‌معنای تفوق‌یافتن بر زبان‌های رقیب و زبان‌های بومی با مسأله مرگ زبان‌ها^۳ نیز در ارتباط است. اگر مرگ یک زبان را به این معنا بدانیم که آن زبان دیگر هیچ گویش‌وری نداشته باشد (Crystal, ۲۰۰۰: ۱)، آن‌گاه باید بپذیریم که جهانی‌سازی

^۱. نفوذ فرهنگی از طریق زبان و جایگزین شدن مؤلفه‌های فرهنگی زبان جدید با زبان ملی آنچنان عمیق است که حتی این نگرانی به دوگانه آمریکا-انگلستان هم راه پیدا کرده است و برخی محققان انگلیسی از شدت نفوذ فرهنگ آمریکایی ابراز نگرانی کرده‌اند (Heffer, ۲۰۱۰: ۲).

^۲. Cultural Imperialism

^۳. Language Death

و در امتداد آن، سیطره زبانی سبب می‌شود که گویش‌وران زبان‌های بومی اندکاندک از میان بروند. این سیطره، گاهی سیطره فیزیکی به معنای اشغال یک ناحیه توسط گروهی جدید و حاکم گرداندن زبان خود بر زبان‌های بومی آن منطقه است و البته در موارد بیشتری جنبه فرهنگی دارد و با سیطره فرهنگ یک گروه بر گروه دیگر اتفاق می‌افتد (Crystal, ۲۰۰۰: ۷۶-۸۷) و این سیطره فکری- فرهنگی موجب به حاشیه رفتن تدریجی زبان‌ها، لهجه‌ها و گویش‌های بومی و مرگ آنها می‌گردد (Batibo, ۲۰۰۵: ۸۷). مسأله مرگ زبان‌ها البته همواره وجود داشته، اما در قرن اخیر شدت یافته است، چنان‌که به عنوان مثال گفته می‌شود در قرن شانزدهم میلادی تعداد زبان‌های بومی رایج در برزیل، ۱۱۷۵ زبان بوده و این عدد امروزه به کمتر از دویست زبان رسیده است (Crystal, ۲۰۰۰: ۷۰).

به بیان کلی، دو رویکرد نسبت به زبان‌آموزی و یادگیری زبان‌های بین‌المللی وجود دارد: رویکرد اول رویکردی مثبت به زبان است. یادگیری یک زبان جهانی پیش‌نیازی برای شرکت در محافل علمی، ورود به بازار کار جهانی، تعاملات اجتماعی و اقتصادی و انجام بسیاری از امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بین‌المللی است. اما رویکرد دوم، نگاهی منفی و ناخوشایند به زبان جهانی دارد و آموزش آن را وجهه‌ای از واقعیت امپریالیزم قلمداد می‌کند (زینی‌وند و نادری، ۱۳۹۸: ۱۸۹). در واقع، نظریه فیلیپسون بیشتر بر این جنبه‌های منفی تأکید کرده است و آن را باید در دسته نظریه‌های حوزه زبان‌شناسی و استعمار قرار داد. مباحث مربوط به استعمارگری و پسا استعمارگری در طول دو قرن گذشته از موضوعات محوری تاریخ جهانی بوده‌اند. این دو مفهوم ملت‌هایی را ایجاد یا حذف کرده‌اند، جمعیت‌های انسانی را قتل عام کرده‌اند و انسان‌ها را از سرزمین، فرهنگ، تاریخ و زبان خود رانده‌اند. هم‌چنین بر پایه این دو مفهوم است که تصویرهای اروپایی- غربی از «خود» و «دیگری» ساخته شده است و این تصویرها به صورت «برتر» و «فروتر» تعریف شده‌اند (Pennycook, ۱۹۹۸: ۱۹).

نگاهی تاریخی به گسترش آموزش زبان‌های فرانسه و انگلیسی در عصر قاجار و پهلوی

روابط خارجی در هر سطحی، اعم از روابط شخصی، علمی، دوستانه و یا روابط رسمی و بین‌دولی، نیازمند ابزار زبان است و از همین جاست که اولاً ضرورت یادگیری و آموزش زبان‌های خارجی آشکار می‌گردد و ثانیاً سابقه امر روشن می‌شود. به عبارت دیگر، هر گاه روابط خارجی در هر شکلی از آن برقرار بوده، مسأله آموزش زبان خارجی در جامعه نیز مطرح بوده است. به همین دلیل، سابقه امر را باید از زمانی دنبال کرد که دولت‌ها یا اشخاص ایرانی در صدد برقراری رابطه

با افرادی غیرهم‌زبان با خود برآمده‌اند. اشاره‌های اندکی به این موضوع در منابع دوره پیشاصفوی وجود دارد؛ به‌عنوان مثال، گفته شده است که خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در تألیف جامع/تواریخ از تألیفات چینی استفاده کرده و با دانشمندان چینی همکاری داشته است (روشن، ۱۳۹۳: ۳۲۵). این اثر را از حیث ترجمه و استفاده کتبی و شفاهی از منابع به زبان‌های دیگر، بسیار قابل توجه دانسته‌اند (آذرنگ، ۱۳۹۴: ۱۶۴). همچنین در کتابخانه مجموعه عظیم ربع‌رشیدی، کتاب‌هایی به زبان‌های زنده آن دوران وجود داشته است و این خود نشانگر حضور دانشمندان و نخبگانی است که با زبان‌هایی چون چینی، هندی و ترکی آشنایی داشته‌اند (دهم‌ده و دیگران، ۱۳۹۴: ۴۷).

با روی کار آمدن دولت صفوی و افزایش رفت‌وآمدهای خارجی، مسأله آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی در جامعه دچار تحول شد و بیشتر از دوره‌های پیشین مورد توجه قرار گرفت. شاه عباس در سال ۱۰۳۰ ق. / ۱۶۲۱ م. به کشیشان کارملیت اجازه داد تا مدارس برای تدریس زبان‌های لاتین در اصفهان تأسیس کنند. شاید بتوان گفت این مدارس جزو نخستین مدارس در ایران بودند که زبان‌های اروپایی در آن تدریس می‌شد. در این مدارس، گرامر زبان لاتین، منطق، مبادی الهیات، هندسه، فلسفه و اصول آئین کاتولیک آموزش داده می‌شد. هر چند که پدران کارملیت این مدارس را با هدف ترویج مذهب کاتولیک تأسیس کرده بودند، اما آنها جزو نخستین گروه‌های اروپایی بودند که مدارس آموزش زبان‌های لاتین را در ایران پایه‌گذاری نمودند (خضری و فولادی‌پناه، ۱۳۹۱: ۶۹). اما در عین حال باید توجه داشت که میزان آشنایی ایرانیان عصر صفوی با زبان‌های خارجی بسیار اندک بوده است. «ما هنوز با یک زن یا مرد مسلمان ایرانی که در آن روزگار یکی از زبان‌های اروپایی را بداند و در ایران زیست کند، آشنا نشده‌ایم» (حائری، ۱۳۸۷: ۱۵۶) و این ناآشنایی حتی در میان دیپلمات‌ها هم وجود داشته و طبیعتاً بر روابط دیپلماتیک اثر می‌گذاشته است. «در درازای فرمانروایی دودمان صفوی، بارها سفیران و هیأت‌های نمایندگی گوناگونی از سوی ایران به دربار حکمرانان اروپایی می‌رفتند و در این تکاپوهای دیپلماسی، نقش مترجمی را میزبانان و یا آن دسته از مهمانانی که به هر حال مسلمان نبودند، بر عهده داشتند» (حائری، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

اما آنچه به‌طور خاص و از حیث مسأله این مقاله اهمیت دارد، آموزش گسترده زبان‌های خارجی در ایران معاصر (از قرن نوزدهم تا پایان عصر پهلوی)، به‌عنوان بخشی از پروژه تجدیدخواهی ایرانیان و تلاش آنان برای جبران عقب‌ماندگی‌های علمی و فنی و از آن مهم‌تر، تمرکز بر آموزش زبانی خاص (در ابتدا، فرانسوی و سپس انگلیسی) در ایران است. این نهضت

گسترده آموزش زبان‌های خارجی در مرحله نخست که از ابتدای قرن نوزدهم میلادی تا جنگ جهانی دوم به طول انجامیده است، معطوف به زبان فرانسه بود و در دوره پهلوی دوم، زبان انگلیسی موقعیت برتر زبان فرانسه را از آن خود کرد.

در پژوهش‌ها و منابع مختلف بیان شده است که شکست ایران در دو جنگ مقابل روسیه، سیاستمداران و متفکران ایرانی را متوجه عقب‌ماندگی عمیق کشور کرد و آنان در صدد برآمدند تا برای جبران این وضعیت به کسب علوم و فنون جدید روی آورند، چرا که عامل پیشرفت اروپائیان را در علم و فن جدید می‌دانستند. در واقع، به دنبال این شکست‌ها به‌ویژه در دارالسلطنه تبریز، دریافتی ژرف از ضرورت اصلاحات اساسی ایجاد شده بود (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۲۹) و بی‌تردید در منظومه این اصلاحات اساسی، یادگیری زبان‌های خارجی اهمیت زیادی داشت؛ چرا که محصول تمدن جدید فرنگی که سبب موقعیت برتر اروپائیان گردیده بود، در ظرف زبان‌های خارجی ریخته شده بود و هر ارتباطی با این تمدن، نیازمند دانستن زبان آنان بود.

پیش از این و حتی در اوایل دوره قاجاریه، آشنایی با زبان‌های خارجی و به‌طور خاص، زبان‌های اروپایی در سطح عمومی جامعه و حتی در سطح نخبگان فکری و سیاسی بسیار اندک بود؛ چنانکه تواریخ روایت کرده‌اند که در عصر آقا محمد خان قاجار، سفیری با نام خواجه داوود که مدعی بود فرستاده ناپلئون است، نامه‌ای را از جانب وی به دربار ایران ارائه کرد، اما کسی در ایران فرانسه نمی‌دانست و «چون صدق و کذب این معنی درست معلوم نبود و احدی نیز از خط فرانسه اطلاعی نداشت، متعرض جواب نشدن هم خلاف تعارف و انسانیت می‌نمود، لهذا جوابی علی‌الرسم نوشته و خواجه داود را لقب خانی بر سر هشته، روانه نمودند» (شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۴۷). این در حالی است که در طول سالیان بعدی در دوره قاجاریه، عده زیادی با این زبان آشنا شدند و شمار مترجمان فرانسوی در ایران به میزان قابل‌توجهی افزایش یافت.

در گسترش آموزش زبان‌های خارجی هر جامعه‌ای مجموعه‌ای از عوامل اثرگذارند. در نوشتار حاضر تلاش می‌شود که به این عوامل و کارکرد آنها در عصر قاجار و پهلوی پرداخته شود تا مشخص گردد این عوامل در گسترش زبان فرانسه در ایران پیش از جنگ جهانی دوم و گسترش زبان انگلیسی در دوره پس از آن، چگونه نقش‌آفرینی کرده‌اند. در واقع، این عوامل در دوره نخست در راستای گسترش زبان فرانسه و در دوره دوم در راستای گسترش زبان انگلیسی در جامعه ایرانی عمل نموده‌اند.

حضور و فعالیت دیپلمات‌ها، مستشاران و چهره‌های خارجی در ایران را باید یکی از عوامل گسترش و توسعه آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی دانست. حضور هیأت‌های خارجی اعم

از دیپلمات‌ها، نظامیان، سیاحان، دانشمندان، مبلغان مذهبی و گروه‌های دیگر از عصر صفوی وجود داشت و پیش‌تر به نمونه‌ای از برگزاری دوره‌های آموزش زبان خارجی توسط آنان در دوره شاه عباس صفوی اشاره شد. اما در دوره قاجار، افزایش حضور گروه‌های متنوع خارجی در ایران از یک سو و نیاز جامعه ایرانی به یادگیری زبان و علوم جدید از سوی دیگر، سبب شد فعالیت آنان در این حوزه چشمگیرتر باشد. نمونه‌های زیادی از فعالیت هیأت‌های خارجی در حوزه آموزش زبان در عصر قاجار وجود دارد. به‌عنوان مثال، اوژن بوره^۱ کشیش فرانسوی که در عهد محمد شاه به ایران آمده بود، در سال ۱۲۵۵ ق. / ۱۸۳۹ م. مدرسه‌ای را در تبریز تأسیس کرد تا ایرانیان را از هر ملت و مذهب با علوم جدید و زبان فرانسه آشنا سازد (محبوبی‌اردکانی، ۱۳۷۰: ۲۴۱). فلاندن که همین زمان به ایران سفر کرده بود، در تبریز با وی روبرو شد و در باره او و مدرسه‌اش چنین نوشته است: «موسیو بوره مدت یک سالی است در ایران اقامت گزیده ... در باره زبان‌های سامی تحقیقات علمی کرده، به‌علاوه از راه تمدن و مذهب عیسوی کوشش نموده تمدن اروپایی را در مشرق‌زمین منتشر نماید. برای این منظور، در تبریز مدرسه‌ای باز کرده و زبان فرانسه را رواج داده تا وسیله آموزش صنایع اروپایی باشد» (فلاندن، ۱۳۵۶: ۶۷). بوره برای تدریس اصولی زبان فرانسه، خود شخصاً کتابچه گرامر فرانسه را به زبان فارسی منتشر کرد و افرادی همچون نظر آقا یمین‌السلطنه، سفیر بعدی ایران در پاریس نزد وی این زبان را آموخته‌اند (ساجدی‌صبا و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۰).

حتی افرادی از اعضای هیأت ژنرال گاردان^۲ که در میانه دوره نخست جنگ‌های ایران و روسیه از جانب دولت فرانسه به ایران آمده بود، به آموزش زبان فرانسوی مشغول شدند. از جمله شخصی به نام فرانسوا لامی^۳ که در یادداشت‌های ژنرال گاردان، شغل او به‌صورت «سلطان مهندسی» قید شده است (گاردان، ۱۳۶۲: ۶۰)، مأمور تأسیس مدرسه‌ای برای آموزش زبان فرانسه و اصول مهندسی نظامی شده بود (نفیسی، ۱۳۸۳: ۲۷).

ارنست اورسل^۴ که در اواخر قرن نوزدهم و در دهه ۱۸۸۰ میلادی به ایران سفر کرده، به دو خواهر نیکوکار فرانسوی به نام خواهران ونسان دو پل^۵ اشاره نموده است که در کنار فعالیت‌های عام‌المنفعه و نوع‌دوستانه، مدرسه‌ای را نیز در خانه خود راه‌اندازی کرده بودند و در

^۱. Eugène Boré

^۲. Claude-Matthieu, Comte de Gardane

^۳. François Lamî

^۴. Ernest Orsolle

^۵. Vincent de Paul

آن به تعلیم ارمنی‌های ساکن تهران و حتی «دختران مسلمان» می‌پرداختند و «شاگردان در این مدرسه، دروس تاریخ، جغرافی، زبان فرانسه و خیاطی یاد می‌گیرند» (اورسل، ۱۳۸۲: ۲۳۱). اورسل متذکر شده که این مدرسه تنها مختص تهران نیست که آنها «نظیر این تشکیلات را در کنار دریاچه ارومیه نیز دایر کرده‌اند» (اورسل، ۱۳۸۲: ۲۳۱).

عامل دیگر در گسترش آموزش زبان‌های خارجی در دوره قاجار را باید مدارس جدید دانست. بی‌شک دارالفنون در میان این مدارس جدید سرآمد بود و البته تأسیس آن را نقطه‌عطفی در آموزش زبان فرانسه در ایران دانسته‌اند (ساجدی‌صبا و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۱). دارالفنون نخستین مدرسه دولتی بود که به زبان فرانسه آموزش می‌داد (ناطق، ۱۳۷۵: ۴۲؛ محبوبی‌اردکانی، ۱۳۷۰: ۲۶۹) و در واقع، زبان فرانسه، زبان رسمی دارالفنون محسوب می‌گشت (خسروبیگی و خالدیفیضی، ۱۳۹۱: ۱۳۱) و اغلب دروس به زبان فرانسه تدریس می‌شد (معمدی، ۱۳۸۲: ۲).

آموزش زبان خارجی در دیگر مدارس جدید قاجاری نیز امری متداول و معمول بود و بر این امر، باید شمار فراوان مدارس جدیدی را که از سوی هیأت‌ها و نهادهای فرنگی خارجی در ایران تأسیس شدند نیز اضافه کرد. در این میان، در کنار فعالیت هیأت‌های فرانسوی در آموزش زبان فرانسه که پیش‌تر به آن اشاره شد، مدارس تأسیس‌شده از سوی نهادهای فرانسوی در عصر قاجار بسیار برجسته‌اند. از جمله مهم‌ترین این مدارس می‌توان به مدارس آلیانس و مدارس لازاریست‌ها اشاره کرد. لازاریست‌ها در بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک ایران همچون تهران، ارومیه، سلماس، نقده، اصفهان، بوشهر و صحنه مدارس خود را بنیان نهاده بودند (دهمرده و دیگران، ۱۳۹۴: ۸۴). آلیانس فرانسه نیز در سال ۱۸۸۳م. با عنوان «کانون ملی برای ترویج زبان فرانسه» شکل گرفت و مدارس آن در تهران و دیگر شهرهای ایران از جمله بروجرد، رشت، شیراز و تبریز بسیار فعال بودند (ناطق، ۱۳۷۵: ۱۰۹-۸۳). به عبارت کلی‌تر، حضور فرانسویان در حوزه تأسیس مدارس جدید و طبیعتاً آموزش زبان فرانسه در ایران دوره قاجار بسیار مشهود و چشمگیر بود. این مدارس تأسیسی از سوی نهادهای فرانسوی، زمینه‌ای بسیار گسترده را برای ترویج این زبان فراهم کردند و یکی از عوامل مهم در تبدیل زبان فرانسه به اولین زبان خارجی در ایران را باید در گرو همین امر دانست.

اعزام محصلان و دانشجویان به خارج از کشور نیز از جمله عوامل مهم است که بر رواج و گسترش زبان‌های خارجی اثر می‌گذارد و به بیان دیگر، زبان رایج در مقصد مهاجرت تحصیلی عموم دانشجویان یک کشور می‌تواند در کشور مبدأ مهاجرت آنها اثر بگذارد. این امر به‌خوبی

در مسأله رواج زبان فرانسه در عصر قاجار و رواج زبان انگلیسی پس از جنگ جهانی دوم آشکار است. در واقع، با تغییر مقصد اصلی مهاجرت‌های تحصیلی در دوره‌های تاریخی ایران، این تغییر در زبان خارجی رایج در ایران نیز رقم خورد. یکی از نتایج شکست ایران در جنگ با روسیه و پی بردن ایرانیان به ضعف و عقب‌ماندگی خود، اعزام محصلان و دانشجویان به فرنگ بود. عباس میرزا شاهزاده قاجاری، خود از پیشگامان این عرصه بود و در سال ۱۲۲۶ق. با موافقت سر هارفورد جونز وزیرمختار انگلیس در ایران دو تن از ایرانیان را برای تحصیل در رشته‌های طب و نقاشی به انگلستان فرستاد. وی حدود چهار سال بعد گروه دوم محصلان را که شامل پنج نفر بود، به انگلستان اعزام کرد (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۰۳). در این گروه، میرزا صالح شیرازی برای یادگیری زبان‌های اروپایی (فرانسه، انگلیسی و لاتین) اعزام شده بود (حاضری، ۱۳۷۲: ۳۰). علی‌رغم اینکه انگلستان به‌عنوان نخستین مقصد مهاجرت تحصیلی دانشجویان ایرانی انتخاب شده بود و هفت نفر به آنجا اعزام شدند، پس از این، بیش از بیست سال در امر اعزام وقفه به‌وجود آمد و سپس از زمان محمد شاه، چرخشی در محل تحصیل پدید آمد و روند عمده اعزام متوجه پاریس شد (حاضری، ۱۳۷۲: ۳۱). پس از این تاریخ، تقریباً تا پایان عصر پهلوی اول، فرانسه عمده‌ترین و اصلی‌ترین مقصد مهاجرت تحصیلاتی و دانشگاهی ایرانیان بود. جالب توجه است که علی‌رغم حضور گسترده انگلیس در صحنه سیاست ایران در عصر پهلوی اول، مقصد دانشجویان اعزام‌شونده در این زمان تحول جدی در گرایش به سوی انگلستان نیافته است (حاضری، ۱۳۷۲: ۱۰۷).

حضور دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی کشور فرانسه بی‌شک سبب آشنایی آنها با زبان فرانسوی و فراتر از آن، آشنایی با نظام‌های آموزشی این کشور نیز می‌شد و آنان در بازگشت به ایران طبیعتاً تمایلی به پیاده‌سازی الگوهای دانشگاهی و آموزشی فرانسوی در ایران داشتند؛ چنانکه مثلاً میرزا حسن رشدیه که دانش‌های نوین را در دارالمعلمین فرانسوی بیروت فرا گرفته بود، مدارس خود را به سبک مدارس فرانسوی اداره می‌کرد (دهمرد و دیگران، ۱۳۹۴: ۸۶). حتی نظام دانشگاهی دانشگاه تهران که نخستین دانشگاه مدرن در ایران محسوب می‌شود و در دوران پهلوی اول تأسیس شده، نیز الگو گرفته از سبک دانشگاه‌های فرانسوی است. تفوق سیستم فرانسوی در دانشگاه تهران، موجب تقویت بیش از پیش زبان فرانسه در ایران بود، اما اندک اندک در دوره پهلوی دوم، دانشگاه‌هایی با الگوگیری از نظام دانشگاه‌های آنگلوساکسونی شکل گرفتند؛ از جمله دانشگاه پهلوی شیراز با راهنمایی‌های دکتر عیسی صدیق که خود در آمریکا تحصیل کرده بود و با الگوبرداری از دانشگاه‌های آمریکا ساخته شد.

دانشگاه فردوسی مشهد نیز با الگوبرداری از دانشگاه جرج تاون واشنگتن ساخته شد. دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف) با کمک مؤسسه تکنولوژی ماساچوست تبدیل به یک دانشگاه صنعتی شد (دهمرده و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۰۳). در دانشگاه تهران نیز تغییر از سیستم دانشگاهی فرانسوی به سیستم آنگلو ساکسونی در دوران ریاست جهانشاه صالح که خود تحصیلکرده آمریکا بود، رقم خورد (ساجدی صبا و دیگران، ۱۳۹۷: ۹۶).

اگر مقوله ترجمه را نیز یکی دیگر از عوامل رواج و گسترش زبان‌های خارجی در یک جامعه محسوب کنیم،^۱ جایگاه برجسته و چشمگیر زبان فرانسه در ایران از عصر قاجار تا جنگ جهانی دوم در حوزه ترجمه آثار خارجی نیز نمایان است. طبیعتاً آشنایی عموم تحصیل‌کردگان و متفکران جامعه با یک زبان خارجی سبب اقبال آنان به ترجمه آثار و تألیفات آن زبان می‌شود و البته از سوی دیگر، افزایش ترجمه آثار یک زبان، سبب علاقه‌مندی و اقبال گویش‌وران کشور مقصد ترجمه‌ها به زبان مبدأ ترجمه‌ها خواهد بود. روند تمرکز بر زبان فرانسه در دوره قاجار و پهلوی اول و سپس تضعیف موقعیت این زبان و توجه به زبان انگلیسی در دوره پهلوی دوم در حوزه ترجمه‌ها نیز به‌وضوح قابل مشاهده است. در ابتدا و در دوره قاجار، بیشتر ترجمه‌ها از زبان فرانسه بود (فشاهی، ۱۳۵۲: ۱۸؛ خسروبیگی و خالدفیضی، ۱۳۹۱: ۱۲۶) و اندک‌اندک ترجمه از زبان‌های دیگر نیز افزایش یافت (نوابی، ۱۳۸۸: ۷۹).

حتی باید اشاره کرد که نفوذ و اهمیت زبان فرانسه در جامعه ایران قاجاری به حدی بود که در این زمان دو نشریه به زبان فرانسه در ایران منتشر می‌شد که اولی به معنای اخص کلمه، روزنامه‌ای فرانسوی بود. در واقع، اعتمادالسلطنه در همکاری تنگاتنگ با بارون لویی دو نرمان^۲ مهندس بلژیکی در خدمت دولت ایران، روزنامه دوزبانه فارسی-فرانسوی "وطن"^۳ را بنیان گذاشت و نخستین شماره آن در ۹ محرم ۱۲۹۳/ ۵ فوریه ۱۸۷۶ منتشر شد (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۴۱). جایگاه زبان‌های خارجی در ترویج سیاست کشورها از اینجا آشکار می‌شود که انتشار این روزنامه از سوی سفیر انگلیس مورد انتقاد و مخالفت قرار گرفت. دومین نشریه فارسی-فرانسوی نیز "روزنامه علمیه دولت علیه ایران" بود که در سال ۱۲۸۰ ق. مطالب علمی ترجمه-شده را در سه زبان فارسی، عربی و فرانسه منتشر می‌کرد.

^۱. در تئوری‌های حوزه زبان‌شناسی کاربردی گفته شده است که در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی، روش دستور زبان (گرامر) و ترجمه بر دیگر روش‌های یادگیری و آموزش زبان خارجی غلبه داشته است. (الس و دیگران، ۱۳۷۲: ۲۹۲).

^۲. Baron Louis De Norman

^۳. La patrie

در کنار همه این موارد، البته باید به این نکته توجه داشت که سیاست عمومی دولت‌ها و برنامه‌ریزی‌های دیپلماتیک آنها نیز در اقبال عمومی جامعه نسبت به یادگیری یک زبان خاص بسیار مؤثر است. به عبارت دیگر، تصمیم‌گیری در خصوص اینکه چه زبانی به‌عنوان زبان خارجی در یک کشور تدریس شود، انتخابی صرفاً آکادمیک نیست، بلکه به سیاست‌های حکومتی ارتباط دارد که برگرفته از شاخصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی است (۱۰: ۲۰۱۰، Farhadi et al.). سیاست عمومی دولتی منجر به شکل‌گیری گرایش عمومی در جامعه برای یادگیری یک زبان خاص می‌شود؛ چرا که بسترها و امکانات نیز در راستای یادگیری زبان مورد توجه سیاست دولتی فراهم‌تر و در دسترس‌تر است و حتی سیاست‌گذاری آموزش دولتی و عمومی نیز در همین راستا شکل می‌گیرد، چنانکه به‌طور مثال در مدارس دولتی عصر قاجار مانند دارالفنون زبان فرانسه جنبه رسمیت داشت و همین مدرسه را از ارکان و عوامل مهم در رواج زبان فرانسه در ایران دانسته‌اند. برنامه‌ریزی‌های آموزش رسمی و دولتی و انتخاب نظام سیاسی در خصوص زبان بیگانه‌ای که باید در سطح عمومی مدارس تدریس شود، در اقبال عموم مردم جامعه نسبت به یک زبان خارجی و یا دست‌کم در ایجاد آشنایی حداقلی با آن زبان بسیار مؤثر است. بنا بر این، تغییر سیاست عمومی دولت‌ها در عصر قاجار و پهلوی نیز در تغییر زبان خارجی رایج در ایران از فرانسه به انگلیسی مؤثر بوده است.

در عصر قاجار و در ابتدای عمومیت یافتن مسأله یادگیری زبان‌های خارجی و توجه سیاستمداران و متفکران جامعه به اهمیت این امر، کشور فرانسه جایگاه خاصی در افکار عمومی ایرانیان داشت. همانطور که پیش‌تر بیان شد، با وقوع جنگ‌های ایران و روسیه، ایرانیان متوجه عقب‌ماندگی خود از سیر تمدن جدید جهانی شدند و چاره را در کسب علوم جدید و یادگیری زبان‌های خارجی دیدند. ایران در این زمان و در طول سالیان بعدی درگیر رقابت‌های دو کشور روسیه و انگلیس بود و فرانسه کشوری خارج از فضای این رقابت‌ها و به‌عنوان نیروی سوم شناخته می‌شد. از طرف دیگر، اندیشه‌های انقلاب فرانسه در این زمان در سرتاسر جهان و در ایران مورد توجه بود و زبان فرانسه نیز زبان ولتر و روسو، روشنفکران این انقلاب تلقی می‌شد و مورد اقبال جامعه روشنفکری ایران قرار داشت. مجموع این عوامل، هم سیاست عمومی دولتی و هم تمایل جامعه متفکران و روشن‌اندیشان در کنار عوامل دیگری که پیش‌تر مورد بحث قرار گرفت، سبب شد که زبان فرانسه جایگاه برجسته‌ای را کسب کند و بیش از یک قرن و تقریباً تا پایان دوره پهلوی اول و پس از جنگ جهانی دوم، این جایگاه را حفظ نماید. البته سابقه دیپلماسی فرهنگی فرانسه در ایران از عصر صفویه را نیز باید در این امر

دارای اهمیت دانست. بر خلاف کشورهای دیگری نظیر انگلیس، هلند، پرتغال و روسیه که جنبه اقتصادی و سیاسی بر دیپلماسی آنان با دولت‌های ایرانی غلبه داشت، جنبه فرهنگی روابط ایران و فرانسه در عصر صفوی برجسته‌تر است و حضور مبلغان مذهبی با ملیت فرانسوی و تلاش آنان برای راه‌اندازی مدارس در ایران بسیار چشمگیر است. این اقدامات فرهنگی و آموزشی در دوره قاجار نیز همچنان ادامه داشت و اهتمام چهره‌ها و نهادهای فرهنگی فرانسوی به تأسیس مدارس در ایران کاملاً آشکار است.

هم‌زمان با پایان دولت قاجاریه و روی کار آمدن پهلوی، مجموعه‌ای از عوامل، سبب پررنگ شدن نقش و اهمیت انگلستان در صحنه سیاست ایران شد. پیروزی‌های انگلیس در جنگ جهانی اول، قرارداد ۱۹۱۹م. و از همه مهم‌تر، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و قدرت گرفتن نیروهای هوادار انگلیس، نقش این کشور را در سپهر سیاسی ایران افزایش داد و تا حدی باعث تضعیف موقعیت زبان فرانسه به نفع زبان انگلیسی شد. نمودهایی از این تضعیف موقعیت را می‌توان در سیاست‌گذاری‌های دولتی دید. مثلاً وثوق‌الدوله (از دست‌اندرکاران انعقاد قرارداد ۱۹۱۹م.)، آموزش زبان فرانسوی را که در آن هنگام در ایران اجباری بود، از درس همه مدارس ابتدایی ایران حذف کرد (لوسوئر، ۱۳۷۳: ۱۹۵) و یا سید ضیاءالدین طباطبائی که پس از کودتا به نخست‌وزیری رسیده بود، دستور داد تابلوها، علامت‌ها و آگهی‌های دوزبانه را از سطح شهرها بردارند. او با این اقدام، متن‌های فرانسوی را از خیابان‌های شهر محو کرد (ساجدی صبا و دیگران، ۱۳۹۷: ۵۴) و گام‌هایی برای تضعیف جایگاه زبان فرانسه برداشته شد. اما علی‌رغم این تغییرات، سابقه طولانی آموزش و تدریس زبان فرانسه سبب می‌شد که همچنان آشنایی ایرانیان با این زبان و حتی اعزام دانشجو به فرانسه مورد توجه باشد. بنا بر این، با روی کار آمدن دولت پهلوی، زبان فرانسه در واقع جایگاه اول خود را از دست نداد، بلکه تا حدی از اهمیت انحصاری آن کاسته شد. ریشه‌داری و سابقه طولانی زبان فرانسه در ایران و جایگاه آن به‌عنوان نخستین زبان خارجی در ایران به حدی بود که حتی شخصیتی همچون سید ضیاءالدین طباطبائی که به‌عنوان شخصیتی انگلوفیل در تاریخ معاصر ایران شناخته می‌شود، روزنامه رعد را دوزبانه فارسی-فرانسوی (و نه فارسی-انگلیسی) منتشر می‌کرد.

به‌عبارت دیگر، جابه‌جایی میان زبان فرانسه و انگلیسی و اولویت‌یافتن زبان انگلیسی در دوره پهلوی در قالب روندی تدریجی انجام گرفت. در مرحله نخست، زبان انگلیسی در عصر پهلوی اول نسبت به روزگار قاجاری رونق افزون‌تری یافت و سرانجام در دوران پهلوی دوم جایگزین زبان فرانسه در میان ایرانیان شد. در دوره پهلوی، ایران به‌طور فزاینده‌ای در ساختار

نظامی و اقتصادی غرب قرار گرفته بود و زبان انگلیسی، زبان اصلی این ساختار بود. این ارتباطات از دهه ۱۹۵۰ میلادی به دو دلیل عمده؛ افزایش درآمدهای نفتی ایران و اتحاد نظامی نزدیک شاه با ایالات متحده گسترش بیشتری یافت (Tollefson, ۱۹۹۱: ۸۶). در پایان جنگ جهانی دوم، کشور انگلیسی‌زبان آمریکا به‌عنوان یکی از دو قدرت برتر دنیا شناخته شد و نزدیکی حکومت ایران به آمریکا به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و گسترش فراوان ارتباطات سیاسی، اقتصادی، علمی و بازرگانی دو کشور موجب گردید تا زبان انگلیسی جایگزین زبان فرانسوی شود که مدت‌ها زبان مشترک نخبگان و متجددان ایرانی بود (دهمرده و نعمتی‌لیمائی، ۱۳۹۵: ۸۹). در دوره پهلوی دوم، روابط ایران و آمریکا نزدیک‌تر شد و در این زمان به دلیل تمایل شاه و خانواده‌اش به ارزش‌های فرهنگ غربی، روابط و سفرهای خاندان سلطنتی به کشورهای اروپایی افزایش یافت و زبان انگلیسی اهمیت زیادی پیدا کرد (Khajavi ۲۰۱۱: ۹۰ & Abbasian)؛ این امر را می‌توان با علاقه خاندان قاجاری به یادگیری زبان فرانسه مقایسه کرد. به‌روایت منابع تاریخی، بسیاری از شاهزادگان قاجاری به یادگیری زبان فرانسه می‌پرداختند و اهتمام شخص ناصرالدین شاه به یادگیری این زبان بسیار مشهور است. اعتمادالسلطنه بارها روایت‌هایی را از جلسات تدریس زبان فرانسوی به ناصرالدین شاه در خاطرات خود ذکر کرده است.

این تغییر سیاست عمومی که در دوره پهلوی دوم رقم خورد، سبب گسترش آموزش زبان انگلیسی در این دوره شد. در واقع، از نیمه دهه ۱۹۵۰م. تا وقوع انقلاب اسلامی، زبان انگلیسی به رایج‌ترین زبان خارجی در بخش‌های مختلف از جمله تجارت، تحصیلات دانشگاهی و رسانه تبدیل شد (آقاگل‌زاده و داوری، ۱۳۹۳: ۱۸۸). در این دوره، آموزش زبان انگلیسی جزو برنامه اصلی و رسمی مدارس شد. پیش‌تر به اهمیت سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی رسمی آموزشی حکومت‌ها در فراگیر شدن زبان خارجی در جامعه اشاره شد. در مقایسه با نظام آموزشی عصر قاجار در ایران که کاملاً تحت‌سیطره و تمایل به زبان فرانسه بود، آموزش زبان انگلیسی از سال ۱۳۴۵ش. به طور مدون و زیر نظر دولت آغاز شد و کتب درسی آن توسط سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی تهیه می‌شد، بنا بر این، زبان انگلیسی وارد برنامه آموزشی رسمی مدارس شد (ریاضی، ۱۳۹۳: ۲۰؛ صفوی، ۱۳۸۳: ۱۸۳). همچنین از دهه ۱۳۲۰ش. به بعد، تحولی عمده در محل تحصیل دانشجویان خارج از کشور رخ داد و دو کشور انگلیسی‌زبان آمریکا و انگلستان به مهم‌ترین مقاصد این مهاجرت‌ها تبدیل شدند (حاضری، ۱۳۷۲: ۱۰۹). صدها معلم خارجی زبان انگلیسی در سیستم آموزشی ایران مشغول به فعالیت بودند و هزاران نفر از

ایرانیان در دانشگاه‌های انگلیسی‌زبان در انگلستان، ایالات متحده، هند و فیلیپین تحصیل می‌کردند (Tollefson, ۱۹۹۱: ۸۵) و فرانسه بر خلاف سالیان قبلی در رتبه‌های پایین‌تر قرار گرفت.

برنامه‌های نوسازی اداری و صنعتی عصر پهلوی دوم به‌ویژه طرح‌های نفتی و نظامی نیز خود در گسترش و رواج بیشتر زبان انگلیسی در جامعه اثرگذار بودند، چرا که این برنامه‌ها در ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم با آمریکا و انگلستان قرار داشتند و ایرانیان فعال در این حوزه‌ها، نیازمند یادگیری زبان انگلیسی می‌شدند. در طول دوره پهلوی دوم، روابط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی نزدیک میان ایران و آمریکا روند غربی‌سازی را که از دوره قاجار آغاز شده بود، سرعت بخشید. زبان انگلیسی به یک نیاز مهم در امور نظامی ایران تبدیل شد، چرا که لازم بود پرسنل نظامی سطح قابل‌قبولی از زبان انگلیسی را بدانند تا بتوانند برای آموزش‌های تخصصی بیشتر به آمریکا اعزام شوند (Farhadi et al. ۲۰۱۰: ۱۰). تقریباً تمام افسران عالی‌رتبه ایران برای دریافت آموزش‌های نظامی به آمریکا رفتند و البته آموزش زبان انگلیسی نیز بخشی از برنامه آموزشی آنان بود (Tollefson, ۱۹۹۱: ۸۷). طرح‌های سیاسی - بین‌المللی دیگری نظیر کمک‌های اصل چهار ترومن و حضور و نفوذ هیأت‌های مشاور آمریکایی همچون "هیأت مشاوران ملواری بحار" نیز در تشدید روند اقبال به زبان انگلیسی مؤثر بود (حاضری، ۱۳۷۲: ۱۱۰).

آنتونی پارسونز، آخرین سفیر انگلستان در ایران عصر پهلوی در یادداشت‌های خود تصویر کاملی از حضور گسترده انگلیسی‌ها در بخش‌های مختلف جامعه ایران عصر پهلوی و ممزوج بودن این حضور با فراگیری زبان انگلیسی در جامعه را ترسیم کرده است. او اشاره کرده است که «در اواخر سال ۱۹۷۵م. تعداد کثیری از اتباع انگلیس که شماره آنها بین پانزده‌هزار تا بیست‌هزار نفر در نوسان بود، در ایران زندگی می‌کردند. شورای فرهنگی بریتانیا در تهران، شیراز، اهواز، مشهد و تبریز فعالیت می‌کرد. کار عمده این شورا تشکیل کلاس‌های آموزش زبان انگلیسی و ارتباط با دانشگاه‌های ایران بود که اکثر آنها استادان انگلیسی داشتند. تعدادی از کارشناسان نظامی و تسلیحاتی انگلیس هم در تهران، شیراز، اهواز، بوشهر، بندرعباس و نزدیکی دریای خزر به آموزش افراد نیروهای مسلح و سرویس و مراقبت از سلاح‌های خریداری شده از انگلستان اشتغال داشتند. در تهران و شهرستان‌ها در حدود پانزده تا بیست مؤسسه تولیدی و صنعتی یا شرکت و سازمان مشترک انگلیسی - ایرانی به‌وجود آمده بود که

در رشته‌های مختلفی از تولید لوازم و مونتاژ اتومبیل تا تولید دستکش‌های لاستیکی فعالیت می‌کردند...» (پارسونز، ۱۳۶۳: ۶۸).

متناسب با این سیاست عمومی و اقبال جامعه به یادگیری زبان انگلیسی، مؤسسات آموزش این زبان نیز در ایران بسیار فعال شدند. در واقع، این بار جای مدارس و مؤسساتی را که در دوره قاجار از سوی نهادها و هیأت‌های فرانسوی در ایران شکل گرفته بودند و طبیعتاً زبان فرانسه را آموزش و ترویج می‌دادند، مؤسسات آموزش زبان انگلیسی تأسیس‌شده از سوی نهادهای فرهنگی کشورهای انگلیسی‌زبان گرفته بودند که مهم‌ترین آنها "شورای فرهنگی بریتانیا"^۱ و "انجمن ایران-آمریکا"^۲ بودند (Aghagolzadeh & Davari, ۲۰۱۵: ۱۳). از سال ۱۳۲۴ش. شورای فرهنگی بریتانیا در ایران آغاز به کار کرد و تشکیل کلاس‌های آموزش زبان انگلیسی توسط این مرکز همراه با تبلیغات و هیاهوی مراکز اقتصادی و حرفه‌ای همچون شرکت نفت و نظایر آن که استخدام افراد را به دانستن زبان انگلیسی مشروط می‌کردند، اقبال به یادگیری این زبان را موجب می‌شد. انجمن روابط ایران و آمریکا نیز در سال ۱۳۰۴ش. به ریاست محمدعلی فروغی آغاز به کار کرده بود، اما فعال‌تر شدن آن و به‌ویژه تمرکز بر حوزه آموزش زبان انگلیسی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم رقم خورد. این انجمن در سال ۱۳۳۴ش. مرکزی را برای آموزش زبان انگلیسی بنیان نهاد (دهمرده و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۱۱).

آموزش زبان‌های خارجی در ایران معاصر از دیدگاه نظریه امپریالیزم زبانی

بر اساس داده‌های تاریخی باید اذعان کرد که از دوره قاجار تا پایان عصر پهلوی اول، زبان فرانسه جایگاه اول را میان زبان‌های خارجی در ایران داشت و عموم ایرانیان به تحصیل این زبان می‌پرداختند. این رویه در دوره پهلوی دوم تغییر کرد و زبان انگلیسی که البته از دوره پهلوی اول اندک اندک در مسیر ارتقای جایگاه خود بود، موقعیت زبان فرانسه را از آن خود کرد و به زبان اول در میان زبان‌های خارجی تبدیل شد. در اینجا کوشش می‌شود تا این مسأله و روند تاریخی از نظرگاهی جامع‌تر و فراتر از داده‌های موردی تاریخی مورد بررسی قرار گیرد و آن نظرگاه جامع‌تر، نظریه امپریالیزم زبانی و نسبت دادن مسأله با روند جهانی‌سازی در قرن بیستم میلادی است.

^۱. British Council

^۲. Iran-American Society (IAS)

آنچه نظریه امپریالیزم زبانی در خصوص رواج زبان‌های فرانسوی و انگلیسی در ایران ارائه می‌کند، این واقعیت است که مسأله را نباید مبتنی بر سیاست یک دولت خاص دید، بلکه این مسأله یعنی موقعیت برتر زبان فرانسه در قرن نوزدهم و جایگزینی آن با زبان انگلیسی در قرن بیستم یک امر جهانی است و آن را باید در امتداد و هم‌راستا با امپریالیزم غربی در همین قرن ارزیابی نمود؛ همان‌طور که روزگاری زبان لاتین در جهان جایگاه بسیار برجسته‌ای داشت و البته در این جایگاه برجسته، توسعه امپراتوری روم نقش بسیار مهم را ایفاء می‌کرد. هنگامی که امپراتوری روم، سرزمین گل (فرانسه امروزی)، اسپانیا، بخشی از شمال آفریقا و مناطق شمالی بالکان را تصرف کرد، در واقع زبان لاتین نیز وارد این مناطق شد. از آنجایی که لاتین زبان مسیحیت شده بود، تبلیغ و نشر این مذهب مساوی با اشاعه زبان لاتین شد. به‌واسطه حضور سربازان رومی در مستعمرات، زبان لاتین عامیانه در سرزمین‌های تحت استیلای امپراتوری روم رواج یافت (گشمردی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). بعد از سقوط امپراتوری روم، کارکرد و جایگاه زبان لاتین عوض شد و لاتین تا این زمان به‌عنوان یک زبان میانجی^۱ مطرح بود که در همه امور استفاده می‌شد و ارتباطات، نگارش‌های رسمی و آموزش همه با این زبان صورت می‌گرفت (Phillipson, ۲۰۰۳: ۴۰). در نخستین دهه‌های قرن هجدهم میلادی، زبان لاتین در مدارس متوسطه و عالی فرانسه، انگلستان و اسپانیا زبان آموزش دیگر درس‌ها بوده است و حتی پادشاه وقت اسپانیا، فیلیپ پنجم دستور داده بود که دانش‌آموزان همه مراکز آموزشی به زبان لاتین گفتگو کنند (حافظیان، ۱۳۹۵: ۸). پس از آن، فرانسه از نظر فکری و سیاسی در اروپا بر ملل دیگر برتری یافت و به علت تفوق کشور فرانسه، زبان فرانسوی نیز به‌عنوان زبان بین‌المللی رونق گرفت. زبان فرانسه حتی در داخل مرزهای جغرافیایی این کشور، به‌ویژه پس از انقلاب فرانسه، همه زبان‌های بومی را از بین برد. در زمان وقوع انقلاب فرانسه، کمتر از نیمی از جمعیت کشور فرانسه به این زبان صحبت می‌کردند. سند برنامه‌ریزی زبانی که در ششم ژوئن ۱۷۹۴ از سوی آبه گرگوار^۲ به کنوانسیون ملی^۳ ارائه شد، به‌روشنی از ضرورت تحمیل زبان فرانسه به همه جمعیت و از میان بردن زبان‌های دیگر سخن می‌گوید؛ چرا که یک زبان واحد اتحاد و هویت ملی را افزایش می‌دهد (Phillipson, ۲۰۰۳: ۴۲). سپس زبان انگلیسی

^۱. Lingua Franca

^۲. Abbé Grégoire

^۳. The National Convention

جایگاه فرانسه را اشغال کرد و علت این امر هم در آغاز، پیشستازی انگلیس و بعدها پیشستازی آمریکا در زمینه‌های تجارت، صنعت و علوم بود (هال، ۱۳۵۰: ۲۴۰).

زبان و به‌ویژه زبان بین‌المللی و زبان خارجی همواره امری متأثر از سیاست‌ها و روندهای عمومی جهانی بوده است. در ایران نیز مانند بسیاری از نقاط جهان، زبان فرانسه از اواخر قرن نوزدهم منحصرأً تنها زبان خارجی رایج بود، اما سرانجام زبان انگلیسی این جایگاه را از آن خود کرد (Aghagolzadeh & Davari, ۲۰۱۷: ۵۰). جهانی‌شدن به‌مثابه فراگیر شدن نوعی گفتمان غالب که دربرگیرنده جنبه‌هایی گوناگون از همبستگی‌ها و همگنی‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی است، ارتباطی مستقیم و البته متقابل با زبان دارد. به بیان روشن‌تر، همان‌گونه که جهانی‌شدن با گسترش زبان متعلق به گفتمان غالب همراه است، فراگیر شدن یک زبان متعلق به گفتمان غالب نیز به گسترش روند جهانی‌شدن در چارچوب خواسته‌ها و علایق صاحبان آن گفتمان ارتباط دارد و این همان پدیده‌ای است که به‌طور خاص از قرن بیستم میلادی در خصوص زبان انگلیسی یعنی زبانی که در اکثر قریب به اتفاق جوامع، در حال یافتن جایگاهی برجسته هست، کاملاً مشهود است (آقاگل‌زاده و داوری، ۱۳۹۳: ۱۸۰).

رشد آموزش و یادگیری زبان انگلیسی در ایران از دوره پهلوی دوم، گرچه متأثر از سیاست‌های دولتی و رخدادهای تاریخی بوده است، اما در عین حال، باید آن را بخشی از یک طرح و رخداد جهانی و بین‌المللی قلمداد نمود که در سرتاسر جهان در حال شکل‌گیری بوده و در ایران رویه‌ای مغایر با وضعیت جهانی زبان انگلیسی رخ نداده است.^۱ زبان انگلیسی در حال حاضر مهم‌ترین زبان جهانی به‌شمار می‌آید و زبان اول حدود چهارصد میلیون نفر است. زبان انگلیسی امروزه به‌عنوان زبان خارجی اصلی، تقریباً در هر کشوری صحبت می‌شود و بخش

^۱. اهمیت یافتن جهانی زبان انگلیسی و تأثیر آن در ایران را به‌عنوان یک نمونه می‌توان از روایتی دریافت که سید حسین نصر از چهره‌های فرهنگی-دانشگاهی عصر پهلوی در شرح‌حال خود ارائه کرده است. وی اشاره می‌کند که از کودکی همواره به آموزش زبان فرانسه مشغول بوده است و والدین او نیز با این زبان کاملاً آشنا بوده‌اند. اما در اواخر جنگ جهانی دوم، پدر وی که خود از چهره‌های متفکر برجسته در تاریخ ایران عصر مشروطه و پهلوی محسوب می‌شود، در بستر بیماری در حال یادگیری زبان انگلیسی بوده است و به وی توصیه می‌کرده که «آینده دنیا زبان انگلیسی است، نه زبان فرانسه» (نصر، ۱۳۹۳: ۴). نصر که خود در آمریکا تحصیل کرده بود و در دهه چهل شمسی به ایران برگشت و در دانشگاه تهران مشغول به فعالیت شد، به‌خوبی فضای دانشگاه تهران را مبتنی بر تقابل میان دو گروه فرانسه‌دان‌ها (استادان قدیمی‌تر) و انگلیسی‌دان‌ها (استادان جوان‌تر) ترسیم می‌کند و اشاره دارد که «با ازدیاد نفوذ آمریکا و جنگ جهانی دوم، انگلیسی داشت جای فرانسه را به‌عنوان زبان اول خارجی می‌گرفت» و این امری جهانی و عمومی بود و فقط اختصاص به ایران نداشت (نصر، ۱۳۹۳: ۸۱).

اعظمی از جمعیت جهان از این زبان برای تجارت، تحصیل و دسترسی به اطلاعات استفاده می‌کنند. در نتیجه، نقش زبان‌های بین‌المللی دیگر از قبیل فرانسه و روسی به‌طور جدی کاهش یافته است (کوک، ۱۳۸۹: ۲۸). در واقع، رواج فراوان زبان انگلیسی در ایران طی دوره پهلوی دوم که البته متأثر از اتفاقات و سیاست‌های داخلی بود، امری است که تقریباً مقارن با همین زمان در سرتاسر جهان رخ داده است و زبان انگلیسی در اروپا نیز زبان‌های بومی را کنار زده یا دست‌کم خود را به عنوان اولین زبان خارجی معرفی کرده است و البته حتی پیش‌تر از آن، رواج فراوان زبان فرانسه در ایران قرن نوزدهم میلادی نیز امری هم‌راستا با وضعیت جهانی این زبان بوده است.

نتیجه‌گیری

با افزایش ارتباطات خارجی در اشکال و انواع گوناگون آن در ایران دوره معاصر، مسأله آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی نیز اهمیت فراوان یافت. آگاهی ایرانیان از عقب‌ماندگی و ضعف علمی و فنی خود در نتیجه جنگ‌های ایران و روسیه سبب شد که آنان برای جبران این ضعف، دست به اقدام بزنند و فعالیت‌های گوناگونی اعم از تأسیس مدارس جدید، اعزام محصلان به فرنگ و ترجمه آثار جدید انجام گرفت. در تمامی این‌گونه فعالیت‌ها زبان‌های خارجی نقشی مهم داشتند و نخبگان فکری و سیاسی و سپس عموم مردم در پی یادگیری زبان خارجی برآمدند. شواهد و روایت‌های تاریخی نشان می‌دهد که در دوره قاجار مهم‌ترین زبان خارجی که ایرانیان به یادگیری آن می‌پرداختند، زبان فرانسه بود. با روی کار آمدن دولت پهلوی و تغییر گرایش‌های سیاسی، اندک اندک زبان انگلیسی به‌عنوان زبان دو کشور آمریکا و انگلستان در ایران اهمیت پیدا کرد و سرانجام پس از جنگ جهانی دوم و با گسترش روزافزون ارتباطات دولت پهلوی دوم با دو کشور مزبور، زبان انگلیسی کاملاً جایگاه زبان فرانسه را از آن خود کرد. نگاه به این مسأله از زاویه مستندات و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در قرن بیستم میلادی یک جابجایی معنادار در تمایل عمومی به یادگیری زبان خارجی رخ داده و زبان انگلیسی جایگاه اول زبان فرانسه را از آن خود کرده است. اما این مسأله را باید از زاویه‌ای فراخ‌تر نیز نگریست. فارغ از مسائل داخلی سیاسی-اجتماعی که سبب اهمیت یافتن زبان فرانسه در قرن نوزدهم و زبان انگلیسی در قرن بیستم در ایران می‌گردید، نظریه امپریالیسم زبانی که بنیان اصلی تحلیل در این مقاله را شکل می‌دهد، توضیح می‌دهد که این وضعیت یعنی جایگزینی زبان انگلیسی به جای زبان فرانسه یک پدیده جهانی و هم‌راستا با مسأله

بین‌المللی شدن زبان انگلیسی پس از جنگ جهانی دوم و یکی از وجوه جهانی‌سازی در این قرن بوده است و نباید آن را صرفاً بر اساس سیاست‌گذاری‌های دولت‌های ایرانی تبیین نمود. در واقع همان‌گونه که روزگاری امپریالیزم بریتانیایی نظام‌های سیاسی را تحت سیطره خود درآورده است، امپریالیزم زبان انگلیسی نیز زبان‌های دیگر را کنار زده و به حاشیه رانده و خود به جایگاه اول دست یافته است و به مدد این جایگاه، شیوه تفکر و فرهنگ خود را نیز بر فرهنگ‌های بومی و منطقه‌ای حاکم گردانده است.

منابع و مأخذ

فارسی:

- آذرنگ، عبدالحسین، ۱۳۹۴، تاریخ ترجمه در ایران از دوران باستان تا پایان عصر قاجار، تهران: ققنوس.
- آرین‌پور، یحیی، ۱۳۷۲، از صبا تا نیما: تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، تهران: زوار.
- آقاگل‌زاده، فردوس و حسین داوری، ۱۳۹۳، «جهانی‌شدن و گسترش زبان انگلیسی»، راهبرد فرهنگ، شماره ۲۵، صص ۲۰۳-۱۷۹.
- الس، تئووان و دیگران، ۱۳۷۲، زبان‌شناسی کاربردی یادگیری و آموزش زبان‌های خارجی، ترجمه: محمود الیاسی، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- اورسل، ارنست، ۱۳۸۲، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه: علی‌اصغر سعیدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- باطنی، محمدرضا، ۱۳۴۹، زبان و تفکر، تهران: کتاب زمان.
- پارسونز، آنتونی، ۱۳۶۳، غرور و سقوط، ترجمه: منوچهر راستین، تهران: هفته.
- حائری، عبدالهادی، ۱۳۸۷، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر.
- حاضری، علی‌محمد، ۱۳۷۲، روند اعزام دانشجو در ایران، تهران: سمت.
- حافظیان، محسن، ۱۳۹۵، "متن اجتماعی و آموزش زبان‌ها"، نشریه پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، شماره ۳۸، صص ۲۶-۵.
- خسرویگی، هوشنگ و محمد خالدفیضی، ۱۳۹۱، «ترجمه در دوره قاجار از ۱۲۱۰ق. تا پایان دوره مظفری»، ادب فارسی، دوره ۲، شماره ۲، صص ۱۴۶-۱۲۵.
- خضری، سیداحمدرضا و اعظم فولادی‌پناه، ۱۳۹۱، «فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی مبلغان کارملیت در ایران عصر صفوی»، پژوهش‌نامه تاریخ تمدن اسلامی، سال ۴۵، شماره ۱، صص ۷۹-۶۳.

دهمرده، مهدی و امیر نعمتی لیمائی، ۱۳۹۵، "جایگاه زبانی و سیر تاریخی تحول زبان‌های خارجی در ایران"، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره نهم، شماره ۱، صص ۷۵-۹۷.

دهمرده، مهدی و دیگران، ۱۳۹۴، زبان‌های خارجی در گذر تاریخ ایران، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

روشن، محمد، ۱۳۹۳، مدخل "جامع‌التواریخ" در دانشنامه جهان اسلام، جلد ۹، زیرنظر: غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، صص ۳۲۷-۳۲۴.

ریاضی، حمیرا، ۱۳۹۳، «تاریخچه آموزش و تألیف کتب درسی زبان انگلیسی در ایران»، رشد آموزش زبان، دوره ۲۸، شماره ۳، صص ۱۴-۲۰.

زرگری نژاد، غلام‌حسین، ۱۳۸۶، "عباس‌میرزا، نخستین معمار بنای نظام جدید در ایران معاصر"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۸، شماره ۵، صص ۱۱۱-۷۹.

زینی‌وند، تورج و روزین نادری، ۱۳۹۸، "امپریالیسم زبانی از دیدگاه نقادانه عزالدین المناصره"، پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال اول، شماره ۱، صص ۲۰۲-۱۸۱.

ساجدی‌صبا، طهمورث، و دیگران، ۱۳۹۷، سیاست‌های آموزشی و فرهنگی زبان خارجی در ایران، تهران: امیرکبیر.

شیرازی، میرزا فضل‌الله، ۱۳۸۰، تاریخ ذوالقرنین، به تصحیح: ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

صفوی، امان‌الله، ۱۳۸۳، تاریخ آموزش و پرورش ایران از ایران باستان تا ۱۳۸۰ هجری شمسی، تهران: رشد.

طباطبایی، سیدجواد، ۱۳۹۴، «ایران در دوره فتح‌علی‌شاه»، در: تاریخ جامع ایران جلد دوازدهم، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۹۱-۱.

فشاهی، محمدرضا، ۱۳۵۲، "نهضت ترجمه در عهد قاجاریه"، نشریه نگین، شماره ۹۹، صص ۲۵-۱۸.

فلاندن، اوژن، ۱۳۵۶، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه: حسین نورصادقی، تهران: اشراقی.

فیلیپسون، رابرت، ۱۳۹۵، امپراتوری زبانی، ترجمه: فاطمه مدرسی، ابراهیم ملکی و یاسر رحمتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کوک، گای، ۱۳۸۹، زبان‌شناسی کاربردی، ترجمه: علی روحانی و محمودرضا مرادیان، تهران: رهنما.

گاردان، کنت آلفرد، ۱۳۶۲، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه: عباس اقبال، تهران: نگاه.

گشمردی، محمودرضا، ۱۳۸۳، "پیشینه آموزش زبان خارجی"، نشریه پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۲۲، صص ۱۶۸-۱۵۵.

لوسوتر، امیل، ۱۳۷۳، زمینه‌چینی‌های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ترجمه: ولی‌الله شادان، تهران: اساطیر.

محبوبی‌اردکانی، حسین، ۱۳۷۰، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

معتمدی، اسفندیار، ۱۳۸۲، "کتاب‌های درسی در ایران از تأسیس دارالفنون تا انقلاب اسلامی"، تاریخ معاصر ایران، دوره ۷، شماره ۲۷، صص ۱۳۸-۱۱۱.

ناطق، هما، ۱۳۷۵، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، پاریس، خاوران.

نصر، سید حسین، ۱۳۹۳، حکمت و سیاست تاریخ شفاهی زندگی و آثار دکتر سید حسین نصر، به‌کوشش: حسین دهباشی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

نفیسی، سعید، ۱۳۸۳، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، جلد اول: از آغاز سلطنت قاجار تا پایان جنگ نخستین با روسیه، تهران: اساطیر.

نوابی، داود، ۱۳۸۸، تاریخچه ترجمه از فرانسه به فارسی در ایران از آغاز تا کنون، کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان.
 هال، رابرت، ۱۳۵۰، زبان و زبان‌شناسی، ترجمه: محمدرضا باطنی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

لاتین:

Aghagholzadeh, Ferdows & Davari, Hossein, ۲۰۱۷, "English Education in Iran: From Ambivalent Policies to Paradoxical Practices", in: Kirkpatrick, Robert (ed.), *English Language Education Policy in the Middle East and North Africa*, Springer.

-----, ۲۰۱۵, "To Teach or not to Teach? Still an Open Question for the Iranian Education System", in: Kennedy, Chris (ed.), *English language Teaching in The Islamic Republic of Iran*, London: British Council.

Batibo, Herman, ۲۰۰۵, *Language Decline and Death in Africa*, Multilingual Matters Ltd.

Crystal, David, ۲۰۰۰, *Language Death*, New York: Cambridge University Press.

Farhadi, Hossein, et al, ۲۰۱۰, "Reflections on Foreign Language Education in Iran", *The Electronic Journal for English as a Second Language*, Volume ۱۳, Number ۴, pp. ۱-۱۸.

Heffer, Simon, ۲۰۱۰, *America Is the Acceptable Face of Cultural Imperialism*, UK: Telegraph.co.

Khajavi, Yaser, Reza Abbasian, ۲۰۱۱, "English Language in Iran: Why Practice is More Common than Practise?", *Canadian Social Science*, Vol. ۷, No. ۴, pp. ۸۹-۹۴.

Pennycook, Alastair, ۱۹۹۸, *English and the Discourses of Colonialism*, London & New York: Routledge.

Phillipson, Robert, ۱۹۹۲, *Linguistic Imperialism*, Oxford University Press.

-----, ۲۰۰۳, *English-Only Europe? Challenging Language Policy*, London & New York: Routledge.

-----, ۲۰۰۹, *Linguistic Imperialism Continued*, London & New York: Routledge

Ricneto, Thomas, ۲۰۰۰, "Historical and Theoretical Perspectives in Language Policy and Planning", in: Ricneto Thomas (ed.), *Ideology, Politics and Language Policies*, Philadelphia: John Benjamins Publishing Co.

Tollefson, James, ۱۹۹۱, *Planning Language, Planning Inequality*, London & New York: Longman.

فعالیت تجارخانه‌ها و کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی روسی در سبزوار اواخر دوره قاجار

هانیه طلوع فکور^۱

عباس سرافرازی^۲

❁ چکیده

در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، تولید پنبه در نتیجه جنگ‌های داخلی امریکا کاهش یافت و این مسأله برخی از دولت‌ها به‌ویژه روسیه را بر آن داشت تا برای جبران کسری پنبه مورد نیاز خود، وارد ایران شوند. از آنجایی که روسیه با تحمیل و اجرائی کردن مفاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای، یک‌ه‌تاز بازارهای تجاری ایران شده بود، در راستای خرید و تهیه پنبه از ایران گام برداشت. سبزوار که از دوره‌های گذشته به‌واسطه موقعیت جغرافیایی به یکی از مراکز عمده کشت پنبه تبدیل شده بود، از جمله مناطقی به‌شمار می‌رفت که توجه بازرگانان روسیه را برای خرید و صادرات این محصول باارزش جلب کرد. به‌گونه‌ای که روس‌ها برای دست‌یازیدن به این مقصود، به تأسیس تجارخانه‌هایی در این شهر همت گماشتند. این تجارخانه‌ها علاوه بر صادرات مقادیر زیادی پنبه به روسیه، در ترغیب کشاورزان این خطه به کاشت پنبه مرغوب نقش به‌سزایی داشتند. پژوهش حاضر با روش کتابخانه‌ای و با تکیه بر اسناد و مدارک آرشیوی وزارت امور خارجه و آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران در صدد است تا فعالیت تجارخانه‌ها و کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی روسی را در عرصه صادرات پنبه به روسیه مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که سبزوار در اواخر دوره قاجار سهم عمده‌ای در تولید پنبه و صادرات آن به روسیه داشت؛ امری که سبب تأسیس تجارخانه‌ها و کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی روسی در این شهر شده است.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، روسیه، دوره قاجار، سبزوار، تجارت خارجی، پنبه، تجارخانه‌ها، کارخانه‌ها.

درجه مقاله: علمی - ترویجی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۴/۱۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷

^۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه فردوسی، مشهد- ایران haniehtolofakor1@yahoo.com

^۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی، مشهد- ایران (نویسنده مسئول) ab.sarafrazi@ferdowsi.um.ac.ir

مقدمه

پایان یافتن جنگ‌های ایران و روسیه در دوره قاجار و تحمیل عهدنامه‌های گلستان (۱۲۲۸ق./ ۱۸۱۳م.) و ترکمانچای (۱۲۴۴ق./ ۱۸۲۸م.) فصل جدیدی از تاریخ روابط اقتصادی و تجاری ایران را رقم زد. علاوه بر این عهدنامه‌ها، انعقاد قرارداد آخال و تأسیس راه‌آهن ماورای دریای خزر (۱۲۹۹ق./ ۱۸۷۸م.) بر نفوذ هر چه بیشتر روس‌ها در خراسان افزود. روسیه با اجرایی کردن مفاد عهدنامه‌های مزبور، دست انگلستان رقیب دیرینه خود را از بازارهای پرسود ایران کوتاه کرد و تجارت را در قبضه خود درآورد. در نتیجه این موازنه بازرگانی، کالاهای روسی به ایران وارد می‌شدند و متقابلاً محصولات از ایران به روسیه صادر می‌شد. در چنین بستری بود که روسیه در نتیجه کاهش صادرات پنبه آمریکا همراه با افزایش قیمت آن، به ایران به‌عنوان منبعی مهم برای تأمین پنبه مورد نیاز اروپا می‌نگریست. از آنجایی که در سبزوار پنبه مرغوب تولید می‌شد، تجار و بازرگانان روسی به تأسیس تجارتخانه‌ها و همچنین کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی برای تولید، عدل‌بندی و صادرات این محصول می‌پرداختند. پژوهش حاضر در صدد است به دو پرسش بنیادین زیر پاسخ دهد:

- ۱- کدام تجارتخانه‌های روسی در حوزه تجارت پنبه سبزوار فعالیت می‌کردند؟
- ۲- هدف بازرگانان روسی از برپایی تجارتخانه‌ها و کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی در سبزوار چه بود؟

باید گفت که تاکنون پژوهشی مستقل در باره تجارت پنبه سبزوار، کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی و تجارتخانه‌هایی که در این شهر در دوره قاجار برپا شده بودند صورت نگرفته است. منابع دست اول موجود در زمینه اوضاع اقتصادی ایران، به‌طور کلی به مناسبات تجاری ایران و روسیه و صدور پنبه پرداخته‌اند. همچنین در برخی پژوهش‌های مرتبط با سبزوار از جمله در کتاب *سبزوار شهر دیرینه‌های پایدار* نوشته محمود بیهقی به پنبه و صادرات آن به روسیه در دوره قاجار اشاره‌ای نشده و از تجارتخانه‌های فعال در سبزوار سخنی به میان نیامده است. شهرام غلامی در مقاله "بازتاب نظام اقتصاد جهانی در تولید و صادرات پنبه ایران از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۴م./ ۱۲۳۹ تا ۱۳۲۰ش." تنها به صادرات پنبه ایران پرداخته و در باره جایگاه پنبه سبزوار سخن نگفته است. همچنین یعقوب تابش و فاطمه احمدوند در مقاله "واکاوای جایگاه تجاری سبزوار در اواخر دوره قاجار" با آنکه جایگاه تجاری سبزوار را مورد بررسی قرار داده‌اند، به صدور پنبه این شهر به روسیه و نیز فعالیت تجارتخانه‌های روسی اشاره‌ای نکرده‌اند. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از منابع و مقالات مرتبط

با موضوع مورد بحث در صدد است تا علاوه بر شناسایی جایگاه محصول پنبه سبزوار، به فعالیت تجارخانه‌ها و کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی روسی در سبزوار بپردازد.

مناسبات تجاری ایران با روسیه

ایران از دیرباز به واسطه موقعیت جغرافیایی خود، سرزمینی حاصلخیز و دارای تجارت و صنعت بوده است، به‌طوری‌که ممالک غربی پیوسته خواهان برقراری روابط و مناسبات تجاری با ایران بودند (جمال‌زاده، ۱۳۳۵: ۴). روسیه برای فروش محصولات و مصنوعات تولیدی کارخانه‌های خود و دسترسی به مواد خام فراوان و ارزان در صدد بود راهی به بازارهای آسیای مرکزی پیدا کند. به‌همین منظور یکی از اساسی‌ترین اصول سیاست این کشور، مستقر ساختن نفوذ تجاری و سیاسی در مشرق زمین بود. تأسیس نمایندگی‌های بازرگانی، ایجاد راه‌های ارتباطی و اعمال مزایا و معافیت‌ها برای کالاهایی که از راه روسیه به بازارهای شرق وارد و صادر می‌شد، جزء لاینفک دیپلماسی آسیایی آنها محسوب می‌گردید. همجواری خراسان با دریای خزر که روس‌ها حق کشتیرانی در آن را از آن خود کرده بودند و نزدیکی راه‌آهن ماورای دریای خزر از سال ۱۲۹۸ ق. / ۱۸۸۱ م. به بعد بستر مناسبی را برای پیشرفت تجارت روسیه در بخش‌های شمالی ایران فراهم آورد (کرزن، ۱۳۶۲: ۱ / ۲۸۰). اما هدف دولت روسیه برای دستیابی به بازار ایران تا سال ۱۳۱۸ ق. / ۱۹۰۰ م. همواره به نفع ایران بود (انتنر، ۱۳۶۹: ۳۲-۳۳)؛ بدین معنی که روسیه بهترین بازار برای صادرات کالاهای ایرانی بود و تقریباً نیمی از صادرات ایران به این کشور روانه می‌شد (انتنر، ۱۳۶۹: ۱۱۹). به هر روی، روابط تجاری ایران و روسیه به تدریج در دوره قاجار توسعه یافت و روسیه به مواد خام ایران نیاز فراوانی داشت. افزون‌بر این، مهم‌ترین کالاهای صادراتی ایران به روسیه مواد غذایی، الیاف، پنبه، خشکبار، بادام، گردو، فرش، برنج، تریاک، پنبه ابریشم، ماهی، پوست، چرم گاو، چرم گوسفند، کتیرا و صمغ بود. علاوه بر افزایش صادرات ایران به روسیه طی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۱۸ ق. / ۱۹۱۴-۱۹۰۰ م. بیشتر صادرات ایران شامل مواد خام می‌شد (انتنر، ۱۳۶۹: ۱۱).

در میان کالاهای صادراتی ایران دوره قاجار، پنبه مهم‌ترین آنها بود که بخش قابل‌توجهی را به خود اختصاص داده بود (جمال‌زاده، ۱۳۳۵: ۱۷). با وجود اینکه آمار و ارقام دقیقی از میزان تولید پنبه در ولایت‌های مختلف ایران در دست نیست، اما برخی گزارش‌ها مدعی هستند که مقداری از پنبه صادراتی ایران در شهر سبزوار تولید می‌شد. پنبه سبزوار نسبت

به سایر ولایات خراسان کیفیت مناسبی داشت و در مقیاس فراوانی کشت می‌شد (بخاری، ۱۳۶۹: ۱۷۱-۱۲۷). تا جایی که سبزوار را از مراکز عمده تولید پنبه تا اواخر دوره قاجار به‌شمار آورده‌اند (Gazetteer of Persia, ۱۹۱۰: ۶۳۷/۱). کشور روسیه از مقاصد مهم صادرات پنبه ایران بود که در فاصله سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۵ ق. / ۱۸۹۰-۱۸۸۸ م. حجم صادرات پنبه ایران به آن کشور تا سه برابر افزایش یافت (انتنر، ۱۳۶۹: ۱۱۹). پنبه ایران از مسیرهای گوناگونی به روسیه ارسال می‌شد؛ برای نمونه پنبه خراسان از طریق ماوراء دریای خزر به روسیه صادر می‌گردید (عیسوی، ۱۳۶۲: ۳۸۳). در سال ۱۳۲۸ ق. / ۱۹۱۰ م. طبق گزارش اسناد انگلیسی، بیشترین حجم معاملات پنبه در سبزوار در دست سی نفر از تجار ارمنی - روسی ساکن این شهر بود که به‌عنوان نماینده شرکت‌های تجاری فعالیت می‌کردند (Gazetteer of Persia, ۱۹۱۰: ۶۳۷/۱؛ ییت، ۱۳۶۵: ۳۷۴). تجار ارمنی فعال در سبزوار حتی محصول پنبه ولایت جاجرم را نیز به روسیه صادر می‌کردند (ییت، ۱۳۶۵: ۳۶۴). پنبه خام به‌دست آمده در سبزوار، به‌وسیله شرکت‌های تجاری ارمنی به روسیه ارسال می‌شد. پنبه سبزوار مرغوب بود و هر ۶۵۰ پوند (یک خروار) آن به قیمت ۶ پوند (۳۰ تومان) به فروش می‌رسید (Gazetteer of Persia, ۱۹۱۰: ۶۳۸/۱).

صادرات پنبه ایران در آستانه قحطی پنبه

دولت‌های صنعتی نیاز فراوانی به مواد خام ایران داشتند (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۶) و این مسأله ایران را به‌سوی تولید پنبه سوق داد تا در نتیجه قحطی پنبه که بخشی از آن معلول جنگ‌های داخلی آمریکا بود، بتواند مقادیری از پنبه مورد نیاز کارخانجات و صنایع اروپا را تأمین کند (عیسوی، ۱۳۶۲: ۱۰۸). آمریکا به‌ویژه در ایالت‌های جنوبی که تا پیش از جنگ‌های داخلی، منبع مهم تولید پنبه محسوب می‌شدند، در مدت چهار سال جنگ داخلی ۱۲۸۲-۱۲۷۷ ق. / ۱۸۶۵-۱۸۶۰ م. (پالمر، ۱۳۸۶: ۹۵۴/۲-۹۵۳) حتی قادر به تأمین پنبه مورد نیاز صنایع و کارخانجات خود نبود. در نتیجه این کمبود، تولید پنبه در ایران افزایش یافت، تا جایی که بخش عمده‌ای از کمبود پنبه در بازارهای جهانی را جبران کرد (جمال‌زاده، ۱۳۳۵: ۱۷). پنبه که از مواد اولیه صنعت نساجی بود، در بیشتر مناطق ایران از جمله خراسان به‌عمل می‌آمد (عیسوی، ۱۳۶۲: ۳۷۶) و رونق کشت پنبه در خراسان زمینه صادرات این محصول را فراهم آورده بود (اشرف، ۱۳۵۹: ۹۰). انواع مختلف پنبه در خراسان کشت می‌شد و نوع بسیار باکیفیت آن به قیمت‌های گزافی در بازارهای اروپایی به‌فروش

می‌رسید (جمال‌زاده، ۱۳۳۵: ۱۷). برخی گزارش‌های موجود نشان می‌دهند که در فاصله سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۲۳ ق. / ۱۹۰۵-۱۹۰۰ م. نواحی زیر کشت پنبه در خراسان به دو برابر افزایش یافته بود (عیسوی، ۱۳۶۲: ۳۷۸). نیاز فراوان اروپایی‌ها به‌ویژه روسیه به تأمین پنبه، کشت این محصول را در بیشتر نواحی ایران مورد تشویق قرار می‌داد (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۶). بازرگانان روسی برای افزایش کشت و توسعه اراضی به‌منظور تولید پنبه، بذر مرغوب در اختیار پنبه‌کاران ایران قرار می‌دادند. علاوه بر تشویق دولت روسیه، زمین‌داران بزرگ که با بازارهای خارجی در ارتباط بودند، کشاورزان را وادار می‌کردند دست از کشت و زرع قدیمی بردارند و محصولات جدیدی چون پنبه را که در بازارهای خارجی مصرف‌کنندگان و خریداران زیادی داشت، کشت نمایند (ایوانف، ۱۳۵۶: ۱۱-۱۰). سرمایه‌داران ایرانی نیز که توانایی رقابت در حوزه تولیدات صنعتی را نداشتند، برای کاهش خطر ورشکستگی و کسب سود بیشتر، با آگاهی از اینکه پنبه خریداران فراوانی دارد، سرمایه‌های خود را به تولید و فروش این محصول اختصاص دادند (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۶).

در این میان، مشکل عمده پنبه‌کاران ایرانی این بود که از چگونگی کشت پنبه بی‌اطلاع بودند. آنها تخم پنبه الیاف بلند را با الیاف کوتاه مخلوط می‌کاشتند؛ در نتیجه محصول به‌دست آمده غیرقابل استفاده بود. از این‌رو، کنسول‌ها و بازرگانان روسی برای تولید پنبه باکیفیت، شیوه‌های کشت پنبه را به پنبه‌کاران آموزش دادند. نخستین فعالیت آنان در راستای آموزش کاشت پنبه به پنبه‌کاران ایران از سال ۱۳۰۷ ق. / ۱۸۹۰ م. آغاز شد. اقدامات روس‌ها در زمینه آموزش تولید پنبه باکیفیت در سال‌های بعد (۱۳۳۰ ق. / ۱۹۱۲ م.) نتایج چشمگیری داشت. روس‌ها برای دست‌یافتن به پنبه باکیفیت، فعالیت خود را تا سال ۱۳۳۱ ق. / ۱۹۱۳ م. ادامه دادند. پیامد چنین اقداماتی تولید پنبه باکیفیت در مناطق شمالی ایران تا اصفهان بود. با وجود فقدان فناوری مناسب و هزینه زیاد حمل‌ونقل، پنبه ایران بخش عمده‌ای (حدود ۱۵ درصد) از صادرات به روسیه را تشکیل می‌داد (انتتر، ۱۳۶۹: ۱۲۰).

ارزش صادرات پنبه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی در حال افزایش بود و سرانجام توانست حدود یک چهارم ارزش صادرات ایران را به خود اختصاص دهد (اشرف، ۱۳۵۹: ۹۰). یکی از دلایل آن، تسهیلاتی بود که روس‌ها برای عوارض گمرکی در نظر گرفته بودند (کرزن، ۱۳۶۲: ۱ / ۲۸۸). دولت روسیه هم‌چنین برای به‌دست آوردن پنبه مورد نیاز صنایع و کارخانجات خود، تسهیلاتی برای ساختن راه‌ها، بانک‌ها، شرکت‌های بیمه، شرکت حمل و نقل، کارخانه پنبه‌پاک‌کنی، انبار کالا و عمده فروشی، مطالعه پروژه راه‌آهن و

اقداماتی از این دست را در ایران در دستور کار قرار داد. پیامد چنین تسهیلاتی از طرف روس‌ها گسترش روابط تجاری با ایران بود تا از این طریق بر اقتصاد ایران مسلط شوند (انتنر، ۱۳۶۹: ۷۸). شایان توجه است که بخشی از محصول پنبه تولید شده در ایران برای تهیه ریسمن ضخیم، چلوار ضخیم، کرباس، طناب و مواردی از این دست مورد استفاده قرار می‌گرفت و مازاد آن به روسیه صادر می‌شد (عیسوی، ۱۳۶۲: ۳۷۹).

سبزوار؛ مرکز کشت پنبه خراسان

سبزوار دوره قاجار به لحاظ تعداد جمعیت و حجم مبادلات تجاری از ولایت‌های مهم خراسان به‌شمار می‌رفت (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶: ۱۶۶۶/۲). گزارش کرزن نیز نشان می‌دهد که تجارت سبزوار در دوره قاجار از رونق خوبی برخوردار بود (کرزن، ۱۳۶۲: ۳۶۰/۱). به‌نظر می‌رسد یکی از علل گسترش تجارت سبزوار، قرار گرفتن این شهر در مسیر شاهراه خراسان-تهران بود. این مسئله عبور و مرور کاروان‌های بزرگ تجاری را از سبزوار به‌همراه داشت (بخاری، ۱۳۶۹: ۱۷۲-۱۷۱). افزون بر این، گزارش حاج سیاح در سال ۱۲۹۵ق. / ۱۸۷۸م. بیان می‌کند که سبزوار، محل تجارت و آمدوشد کاروان‌های تجاری بود که به سمت ترکستان روسیه و عشق‌آباد حرکت می‌کردند (سیاح‌محلاتی، ۱۳۵۹: ۱۲۵). دلیل اهمیت تجارت و بازرگانی سبزوار را می‌توان موقعیت جغرافیایی ویژه و داشتن محصولات عمده تجاری دانست. تجارت کالا در سبزوار تا حدود زیادی بر نوع محصولات کشاورزی و کمیت آن در منطقه تأثیرگذار بود و بالعکس نوع محصولات کشاورزی نیز بر شکل تجارت اثر داشت (تابش و احمدوند، ۱۳۹۸: ۴۵). گزارش ناصرالدین‌شاه نیز گواه آن است که اغلب زراعت سبزوار، پنبه بود (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۵۴: ۱۶۵). وی از چندین مزرعه وسیع و آباد در شهر سبزوار یاد کرده‌است که در آن‌جا «تمامش زراعت پنبه بود» (ناصرالدین‌شاه ۱۳۵۴: ۱۶۸). سبزوار همچنین روستاهای آباد و مزارع حاصل‌خیز گسترده‌ای داشت که در بیشتر آنها پنبه تولید می‌شد و بخش بزرگی از تولیدات پنبه خام سبزوار به خارج از کشور صادر می‌گردید (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۱۶۶۶/۲؛ سیف‌الدوله، ۱۳۶۴: ۳۰۲). دشت جویین (ییت، ۱۳۶۵: ۳۶۸)، رباط صدخرو (در زبان محلی سودخر) (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۲: ۲۰۰)، خسروگرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۳ق: ۲۲۲/۳)، مهر و مزینان (سیف‌الدوله، ۱۳۶۴: ۳۰۲-۳۰۱) از مناطق عمده تولید پنبه در سبزوار اواخر دوره قاجار به‌شمار می‌رفتند.

بر اساس گزارش دالمانی، ترقی سبزوار بیشتر به واسطه محصول زیاد پنبه بوده است و در این میان، وی به نقش عمده تجار ارمنی اشاره می‌کند که محصول پنبه را از مردم این شهر خریداری کرده و صدور آن به روسیه را منحصر به خود نموده‌اند (دالمانی، ۱۳۳۵: ۶۸۸). تجارتخانه‌های ارمنی فعال در سبزوار از طریق راه عشق آباد- قوچان که از آن به دروازه خراسان یاد می‌شد، با روسیه ارتباط تجاری برقرار می‌کردند. کار این تجارتخانه‌ها صادرات پنبه به روسیه و واردات قند و چیت بود (کرزن، ۱۳۶۲: ۳۶۰/۱). با اینکه کرزن نامی از این تجارتخانه نیآورده است، ارامنه روس که در شاهرود سکونت داشتند، بخشی از خوراک کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی خود را از سبزوار وارد می‌کردند. آنها پس از جداسازی غوزه از پنبه، پنبه‌ها را با شتر و قاطر از راه چلچیلیان از کنار رودخانه نکا به بندر گز می‌رساندند و از آنجا با کشتی به حاجی‌طرخان می‌بردند (ذبیحی، ۱۳۴۸: ۲۵۸). هم‌چنین در ولایت جوین از توابع سبزوار، کارخانه‌ای مجهز وجود داشت که در آنجا پس از تصفیه پنبه، آن را برای صادرات عدل‌بندی می‌کردند (اشرف، ۱۳۵۹: ۶۲).

در این بین، یکی از مشکلات تجارت پنبه در سبزوار سلف‌فروشی بود که باعث از بین رفتن سرمایه تولیدکنندگان و تجار پنبه می‌شد؛ به‌همین دلیل حاجی صدرالدوله حاکم سبزوار در محرم ۱۳۲۱/ مارچ ۱۹۰۳ به عموم ملاکین و مستأجرین اطلاع داد: «چون همواره خاطر شهریاری در ازدیاد تمول رعایا و ترقی مال‌التجاره داخله است و فروش پنبه سلف موجب اتلاف مال و پریشانی عموم رعایا است، فی‌الحال قدغن اکید فرموده‌اند که معامله فروختن پنبه سلف با رعیت داخله و خارجه از طرف قرین‌الشرف اولیای دولت قاهره ممنوع باشد و چنان‌چه احدی از ملاکین و زارعین مرتکب شده پنبه سلف ابتیاع نماید، بایع و مشتری مؤاخذه خواهند شد» (آرشیو وزارت امور خارجه: ۱۸/ ۱۵-۱۱-۱۳۲۰ق). این مسأله باعث نگرانی تجار تبعه روس در سبزوار شده بود و به همین دلیل در اواخر محرم ۱۳۲۱/ مارچ ۱۹۰۳ به کنسولگری روسیه تلگرافی ارسال کردند که «تاجرباشی تبعه دولت روسیه مقیم سبزوار اعلانی داده است مبنی بر اینکه حکومت سبزوار حکم کرده و سلف فروختن پنبه را منع کرده است. البته از این قدغن مبالغ خطیری ضرر به تجار تبعه خارجه وارد می‌آید. زیرا که اسلافاً ابتیاع کرده‌اند و بهانه به‌دست مردم می‌افتد و تعویق محاسبات و مطالبات تجار می‌شود. به هر وسیله ممکن که سرکنسولگری بدانند، این قدغن را مرتفع و از میان بردارند که امور تجارتی با سهولت انجام پذیرد» (آرشیو وزارت امور خارجه: ۱۷/ ۱۴-۱۱-۱۳۲۰ق). تاجرباشی روسیه در این رابطه به کنسول روسیه نوشت: «حاجی صدرالدوله

حاکم سبزوار اعلام کرده است که اهالی سبزوار سلففروشی پنبه را موقوف بدانند و از این کار بهانه به دست مردم افتاده اسباب خسارت تجار خارجه شده است». البته اگر سلففروشی در حوزه تجارت پنبه در سرتاسر ایران منع می شد و این قانون به خوبی اجراء می شد، اسباب آسایش مردم اعم از پنبه کاران ایران فراهم می گردید (آرشیو وزارت امور خارجه: ۱۴/۱۹-۱۱-۱۳۲۰ق). تجار تبعه روسیه که در سبزوار به تجارت اشتغال داشتند، در ۱۸ صفر ۱۳۲۱/۱۶ می ۱۹۰۳ از حکومت سبزوار شکایت کردند. هر چند که اسناد موجود مطالعه شده در این پژوهش در باره نتیجه شکایت تجار روس، آگاهی های دقیقی ارائه نمی دهند؛ عمده درخواست تجار روسیه آن بود که حکومت سبزوار به امور تجاری و فعالیت های اقتصادی آنها به خوبی رسیدگی نمی کند و این مسأله باعث شده بود در امور تجاری شان وقفه ایجاد شود (آرشیو وزارت امور خارجه: ۱۰۷-۱۶/۲-۱۳-۱۳۲۱ق).

واردات ماشین آلات پنبه پاک کنی به سبزوار

گسترش سریع صادرات پنبه ایران به روسیه و ضرورت پاک کردن پنبه صادراتی سبب شد تا عده ای از شهروندان روسی در این زمینه سرمایه گذاری کنند (اشرف، ۱۳۵۹: ۶۲). با این حال، کارخانجات مختلفی توسط ایرانیان نیز تأسیس شد و اما به علت بی تجربگی، بی ثباتی سرمایه، رقابت و اشکال تراشی روس ها و انگلیس ها دوام چندانی نیافت (جمال زاده، ۱۳۳۵: ۹۳). در میان کارخانجات تأسیس شده، موفق ترین آنها کارخانجاتی مانند کارخانه های پنبه پاک کنی بودند که به آماده سازی محصولات کشاورزی اشتغال داشتند (اشرف، ۱۳۵۹: ۸۶). نیاز دولت روسیه به پنبه ایران، سبب تأسیس کارخانه های پنبه پاک کنی در برخی از مناطق ایران از جمله در سبزوار شد (حسنی، ۱۳۸۸: ۱۴۳). گزارش های موجود نشان می دهد که تجار ارمنی تبعه روسیه که در حوزه تجارت سبزوار فعال بودند، در ذیحجه ۱۳۲۳/ژانویه ۱۹۰۶ از دولت ایران درخواست کردند تا به آنها اجازه دریافت امتیاز کارخانه پنبه پاک کنی و از غوزه درآوردن پنبه در سبزوار داده شود (ملک المورخین، ۱۳۸۶: ۹۰۶/۲).

به همین منظور وزارت امور خارجه ایران در ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۹/۲۷ مارس ۱۹۱۱ در نامه ای به وزارت مالیه در باره دریافت امتیاز ماشین های پنبه پاک کنی در سبزوار و نیشابور نوشت: عشر مالیات که باید از صاحبان ماشین های پنبه پاک کنی در سبزوار و نیشابور دریافت شود را وصول نمایند و به ویژه از کارگزاری سبزوار بخواهید که در این گونه عایدات به هیچ وجه مداخله نمایند و اگر اشکالی در این زمینه پیش آمد، به کارگزاری خارجه محل

رجوع نمایند (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۳۸/ ۳۶۸۴-۲۴۰). بر اساس گزارش نجدالسلطنه پیشکار مالیه خراسان در ۲۱ رمضان ۱۳۲۹/ ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۱ شش دستگاه ماشین پنبه پاک‌کنی در سبزوار، نیشابور و تربت حیدریه دایر شدند و از روی کنترات‌هایی که با دولت ایران بسته‌اند، می‌بایست عشر کلیه عایدات را به دولت ایران پرداخت نمایند. وزارت مالیه سه هدف را در این راستا دنبال می‌کرد: «۱- در اول ماه شعبان ۱۳۲۹/ اول ژوئیه ۱۹۱۱ به مأمورین مالیه در ولایات مزبوره قدغن کنید به موجب قرارنامه عشریه مزبوره، جزء عایدات دولتی دریافت کنند. ۲- معلوم نمائید از این ماشین‌ها در درگز، سیستان و قائن هم اگر دایر شده به‌همین طور معامله شود. ۳- تفتیش کنید که هر یک از این کارخانه‌ها از روزی که تاکنون تأسیس شده‌اند چقدر عایدی داشته‌اند و عشریه دولتی را داده یا نداده که اگر داده و کارگزاری دریافت کرده، صورت مفصلی بنویسید و بفرستید که با وزارت خارجه مذاکره شود» (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۳۹/ ۳۶۸۴-۲۴۰).

مطابق گزارش مفتش مالی خراسان در ۲۱ رمضان ۱۳۲۹/ ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۱ نشان داده می‌شود که شش دستگاه کارخانه پنبه پاک‌کنی در سال ۱۳۲۹ق. / ۱۹۱۱م. وارد ایران شد و در شهرهای سبزوار، تربت حیدریه و نیشابور دایر گردید. مبالغ کنترات آنها نیز می‌بایست به دولت ایران پرداخت شود و از عایدات سالیانه این شش ماشین پنبه پاک‌کنی، عشر آن را به دولت ایران پرداخت کنند (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۴۰/ ۳۶۸۴-۲۴۰). وزارت خارجه هم‌چنین در اول جمادی‌الآخر ۱۳۲۹/ ۳۰ می ۱۹۱۱ در باره ماشین‌های پنبه پاک‌کنی سبزوار و نیشابور به وزارت مالیه نوشت: به کارگزاری خارجه خراسان دستور داده شود کارگزاری سبزوار را قدغن نماید تا تحقیق کند که صاحبان ماشین‌های پنبه پاک‌کنی از زمان تأسیس تاکنون آیا مالیات پرداخت کرده‌اند یا خیر؟ اگر نپرداخته‌اند در وصول مالیات سال‌های گذشته به اداره مالیه محل اطلاع دهند (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۵/ ۳۶۸۴-۲۴۰).

افزون بر کارخانه‌های پنبه پاک‌کنی که توسط اتباع خارجی در سبزوار تأسیس شده بودند، برخی از کارخانه‌های پنبه پاک‌کنی نیز توسط اتباع ایرانی ایجاد شدند که از جمله می‌توان به تأسیس دو کارخانه پنبه پاک‌کنی توسط حاج میرزا علی محمد اصفهانی در سبزوار اشاره نمود (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۸/ ۳۶۸۴-۲۴۰؛ اشرف، ۱۳۵۹: ۸۵؛ جمال‌زاده، ۱۳۳۵: ۹۵). وی هم‌چنین در سال ۱۳۳۰ق. / ۱۹۱۲م. چندین دستگاه پنبه پاک‌کنی وارد سبزوار کرد (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۷/ ۳۶۸۴-۲۴۰).

تجارخانه‌های فعال روسی در سبزوار

تاجران روسی برای نظارت بر تجارت پنبه سبزوار، تجارخانه‌هایی در این شهر تأسیس کردند. یکی از دلایل اهمیت تجاری سبزوار در اواخر دوره قاجار، تأسیس همین مؤسسات پولی و بانکی بود. این مؤسسات از لوازم کار تجارت محسوب می‌شدند و با پشتوانه دولت روسیه پدیدار شده بودند. ایجاد چنین مؤسساتی بیانگر اراده بیرونی برای رونق تجارت در سبزوار بود، به‌طوری‌که روس‌ها ابتدا امنیت را برقرار کردند و سپس در صدد بهره‌برداری تجاری از مناطق شمالی ایران و از جمله سبزوار برآمدند (تابش و احمدوند، ۱۳۹۸: ۵۱). نباید از نظر دور داشت که هدف روس‌ها از برقراری امنیت و تأسیس تجارخانه‌ها در سبزوار و سایر مناطق ایران، تنها رونق تجارت آن مناطق نبود، بلکه آنان برای پیشبرد مقاصد استعماری و به‌دست آوردن بازارهای تجاری ایران تلاش می‌کردند.

بر اساس اسناد موجود، تجار سبزوار از برخورد حکومت شهر نسبت به فعالیت تجاری آنها شکایت داشتند. در همین رابطه کنسول روسیه در ۱۶ صفر ۱۳۲۱/۱۴ می ۱۹۰۳ به کارگزار خارجه خراسان نوشت: «حکومت محلی سبزوار بنا بر نوشته تاجرباشی روس در سبزوار نسبت به تبعه دولت روسیه بی‌اعتنایی می‌کند و به‌جای همراهی با درخواست و مطالبات آنها کوتاهی و عدم توجه به درخواست‌های آنها دارد. این مسأله باعث یأس اتباع روسیه از تجارت در سبزوار شده است. اگر حکومت سبزوار رفتار خود را با تجار روسیه تغییر ندهد اسباب تشکی فراهم خواهد آمد (آرشیو وزارت امور خارجه: ۱۰۶-۱۳۱۶/۲-۱۳۱۳۲۱ق). با وجود این، تلگراف ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۱۹/۱ اوت ۱۹۰۱ از سبزوار به مشیرالدوله وزیر خارجه نشان می‌دهد که برخی از تجار ارمنی از جمله پانیانس (یانینس) ارمنی مبلغی در حدود ۹ هزار تومان تنخواه از حاج میرزا محمدباقر مجتهد سبزوار دریافت کرده بود که در پرداخت آن قصور می‌کرد (آرشیو وزارت امور خارجه: ۵۳/۲۳-۱۲-۱۳۱۹ق). طبق تلگراف کنسول روس در ۱۸ محرم ۱۳۱۹/۷ می ۱۹۰۱ و تأیید آن از طرف دولت مرکزی در تهران، حاجی میرزا محمدباقر ۹ هزار تومان وام به تجار ارامنه پرداخت کرده است. تاجرباشی روس مقیم سبزوار نیز همین موضوع را به کنسول روس در مشهد مخابره کرده است (آرشیو وزارت امور خارجه: ۷۰/۲۳-۱۲-۱۳۱۹ق). از این رو، کنسول روسیه در تلگرافی به تاجرباشی سبزوار نوشت: یانینس می‌بایست مبلغ نه‌هزار تومان حاجی میرزا محمدباقر مجتهد را به وکیل او، حاجی میرزا محمدعلی بپردازد. اما ظاهراً پولی به حاج میرزا محمدعلی نماینده میرزا محمدباقر مجتهد پرداخت نشده است. به‌همین دلیل از طرف دولت

مرکزی حکم به توقیف پانیانس داده شد. پانیانس نیز در حجره تاجرباشی سبزوار متحصن شد (آرشیو وزارت امور خارجه: ۶۴/۲۳-۱۲-۱۳۱۹ق.). برخی دیگر از تجار ارمنی فعال در سبزوار از جمله وارامیانس و سیوان مبالغی در حدود ۱۸۰۰۰ تومان به میرزا محمدباقر مجتهد بدهکار بودند. بر اساس تلگراف ارسالی به منتخب‌الملک، کارگزار خراسان از او درخواست شده است تا به اطلاع سرکنسول روسیه در مشهد برسانند و مبالغ بدهکاری تجار به حاج میرزا محمدباقر شریعتمدار سبزوار را اخذ نمایند (آرشیو وزارت امور خارجه: ۵۹/۲۳-۱۲-۱۳۱۹ق.). در این تلگراف آمده است: «از قرار معلوم ارامنه سبزوار خیلی از حد خود تجاوز نموده و بی‌اعتدالی می‌نمایند. تاجرباشی مسیحی چه کاره است که در امور ایرانیان دخالت نماید و حجره خود را بست قرار دهد [...] اگر ارامنه سبزوار بخواهند این نحو بی‌اعتدالی‌ها نمایند برای آنها نتیجه خوبی نخواهد داشت» (آرشیو وزارت امور خارجه: ۶۰/۲۳-۱۲-۱۳۱۹ق.). با وجود این نوع بی‌اعتدالی‌هایی که از سوی تجار تبعه روسیه در سبزوار رخ نموده بود، برخی از تجارتخانه‌های روسی در سبزوار دوره قاجار به فعالیت می‌پرداختند.

۱- تجارتخانه ویر مکروویچ یانس

ویر مکروویچ یانس^۱ از تجار روسی فعال در سبزوار بود. وی علاوه بر صادرات پنبه از سبزوار به روسیه، در سبزوار اقدام به دایر کردن کارخانه پنبه پاک‌کنی نمود (حسنی، ۱۳۸۸: ۱۴۳). وزارت خارجه در ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۲۸/ ۳۰ دسامبر ۱۹۱۰ طی تلگرافی به وزارت مالیه در باره کارخانه پنبه پاک‌کنی ولایات ایران شرح می‌دهد که دو تجارتخانه مکروویچ یانس و نرسیانس در سال ۱۳۲۳ق./ ۱۹۰۵م. از طریق سفارت روسیه از وزارت امور خارجه ایران تقاضا کرده‌اند تا اجازه داده شود در سبزوار و نیشابور کارخانه پنبه پاک‌کنی دایر نمایند. وزارت امور خارجه هم طبق قراردادی که به وزارت مالیه سپرده بود، با تقاضای آنان موافقت نمود (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۳۰/۳۶۸۴-۲۴۰). دولت ایران از طریق وزارت خارجه به تجارتخانه مکروویچ یانس اجازه واردات ماشین‌های پنبه پاک‌کنی به سبزوار را داد (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۱۱/۳۶۸۴-۲۴۰).

بر اساس نامه وزارت خارجه به کارگزار سبزوار در ۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۲/ ۱۶ ژوئن ۱۹۰۵، تجارتخانه مکروویچ یانس در ذی‌الحجه ۱۳۲۲/ ژانویه ۱۹۰۵ و تجارتخانه نرسیانس در ذی‌الحجه ۱۳۲۳/ ژانویه ۱۹۰۶ با دولت ایران قراردادی منعقد کرده‌اند که طبق این قرارداد،

^۱. Makrovich Jans

تجارتخانه‌های مزبور عشرِ منافع عایدی از ماشین‌های پنبه پاک‌کنی در سبزواری و نیشابور را باید به دولت ایران پرداخت کنند. دولت از کارگزاری‌های سبزواری و نیشابور درخواست کرد تا مشخص نمایند در آن ولایت‌ها چند دستگاه ماشین پنبه پاک‌کنی دایر است و آنچه متعلق به این تجارتخانه‌هاست، چند دستگاه می‌شود و خارج از این تجارتخانه‌ها چند دستگاه دیگر دایر شده و متعلق به چه اشخاصی است؟ طبق تلگراف وزارت خارجه هر کس خارج از تجارتخانه‌های مکروبیچ یانس و نرسیانس ماشین پنبه پاک‌کنی دایر می‌نمود، مطابق همین قرارداد می‌بایست عشرِ منافع عایدات آن کارخانه‌ها را به‌عنوان حقوق دولتی پرداخت نماید. بر پایه اسناد دفاتر کارگزاری و دفاتر خود تجارتخانه‌ها مشخص می‌شد که چندین سال ماشین‌های پنبه پاک‌کنی در این شهرها فعالیت داشتند و چه مقدار از عایدات این ماشین‌ها پرداخت شده است (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۲/ ۱۱۹۱-۳۶۰). علاوه بر ماشین‌های پنبه پاک‌کنی، برخی ماشین‌های منگنه برای عدل‌بندی در سبزواری دایر شده بود که آنها نیز می‌بایست به دولت حقوق مقرری پرداخت نمایند (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۲/ ۱۱۹۱-۳۶۰).

گزارش وزارت مالیه به وزارت امور خارجه از ماشین‌های پنبه پاک‌کنی نشان می‌دهد که تجارتخانه‌های نرسیانس و مکروبیچ یانس در سال ۱۳۲۲ ق. / ۱۹۰۴ م. تعداد ۶ دستگاه ماشین پنبه پاک‌کنی در شهرهای سبزواری و نیشابور دایر کرده بودند که می‌بایست عشر عایدات آنان را به وزارت مالیه پرداخت کنند. در این باره از پیشکاران وزارت مالیه درخواست گردید تا عایدات دولت را به درستی از کارخانه پنبه پاک‌کنی اخذ کنند (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۳۷/ ۳۶۸۴-۲۴۰). با وجود این، دولت ایران چند شرط را برای واگذاری امتیازنامه احداث کارخانه پنبه پاک‌کنی در سبزواری برای شهروندان روسی در نظر گرفته بود که عبارت بودند از: ۱- تجارتخانه مکروبیچ یانس امتیاز احداث کارخانه‌های پنبه پاک‌کنی را به انحصار خود درنیورد تا سایر شهروندان داخلی و خارجی بتوانند با اجازه دولت ایران به تأسیس کارخانه پنبه پاک‌کنی در سبزواری و سایر ولایت‌ها اقدام نمایند. ۲- مکروبیچ یانس باید در کارخانه‌های پنبه پاک‌کنی از عملیات و کارگران ایرانی استفاده کند. ۳- کارگران ایرانی که در خدمت کارخانه‌های پنبه پاک‌کنی مکروبیچ یانس هستند، باید به کارگزاری خارجه این شهر معرفی شوند. ۴- مالیات دیوانی کارخانه‌های پنبه پاک‌کنی مشتمل بر عشر منافع حاصل از سود سالانه آن به دیوان اعلی به‌عنوان مالیات دیوانی پرداخت شود (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۳۳/ ۳۶۸۴-۲۴۰).

۲- تجارتخانه نرسیانس

تجارتخانه نرسیانس^۱ از دیگر تجارتخانه‌های روسی بود که در شهرهای سبزوار و نیشابور شعبه و نمایندگی تجاری داشت. بر اساس گزارش کارگزاری سبزوار در ۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۲/ ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ تجارتخانه روسی نرسیانس در ذی‌الحجه ۱۳۲۳/ ۲۸ ژانویه ۱۹۰۶ با دولت ایران قراردادی منعقد کرد که طبق آن، تجارتخانه مزبور عشر منافع عایدی از ماشین‌های پنبه پاک‌کنی سبزوار و نیشابور را باید به دولت ایران پرداخت کند. دولت به کارگزاری‌های سبزوار و نیشابور دستور داد که مشخص کنند در این دو شهر چند دستگاه ماشین پنبه پاک‌کنی دایر است و آنچه متعلق به این تجارتخانه است، چند دستگاه می‌شود و خارج از این تجارتخانه‌ها چند دستگاه دیگر دایر شده و متعلق به چه اشخاصی است؟ هر کس خارج از دو تجارتخانه نرسیانس و مکروویچ یانس ماشین پنبه پاک‌کنی دایر کرده باشد، عشریات را مطابق همین قرارداد حقوق دولتی ایران پرداخت کند. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۲/ ۱۱۹۱-۳۶۰. تجارتخانه نرسیانس در تلگراف ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۲۸/ ۳۱ دسامبر ۱۹۱۰ به وزارت خارجه چنین آورده است: از طریق سفارت روسیه در ذی‌الحجه ۱۳۲۲/ مارچ ۱۹۰۵ از وزارت امور خارجه ایران تقاضا کرده است اجازه داده شود در ولایت‌های سبزوار و نیشابور کارخانه پنبه پاک‌کنی دایر نماید. وزارت امور خارجه هم طبق قراردادی با تقاضای این تجارتخانه موافقت کرد و در مورد دریافت عشریه عواید کارخانه مزبور، دستورالعمل لازم را به کارگزار خراسان ارسال نمود (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۳۰/ ۳۶۸۴-۲۴۰).

۳- تجارتخانه استوکن

تجارتخانه استوکن^۲ از دیگر تجارتخانه‌های روسی بود که مرکز اصلی آن در مسکو قرار داشت و دو شعبه و نمایندگی در خراسان تأسیس کرده بود. شعبه اصلی آن در مشهد بود و شعبه دیگر در سبزوار فعالیت می‌کرد (عیسوی، ۱۳۸۸: ۵۶۵؛ لیتن، ۱۳۶۷: ۱۱۸-۱۱۹؛ حسنی، ۱۳۸۸: ۱۴۲). تجارتخانه استوکن تا جنگ جهانی اول فعالیت داشت (اشرف، ۱۳۵۹: ۵۱) و منابع تاریخی آگاهی‌های بیشتری در باره فعالیت این تجارتخانه در سبزوار ارائه نمی‌دهند.

^۱. Narcissus

^۲. Stuken

۴- شرکت بارانسکی

شرکت تجاری بارانسکی^۱ در ایام جنگ جهانی اول در ایران فعالیت می‌کرد و در سبزوار شعبه و نمایندگی داشت. این شرکت تجاری روسی در زمینه صادرات پنبه و خشکبار از سبزوار به روسیه فعالیت می‌کرد (لیتن، ۱۳۶۷: ۱۲۰).

۵- تجارتخانه خلوپ‌کم

تجارتخانه روسی خلوپ‌کم^۲ در سال‌های پایانی حکومت قاجاریه (دی ۱۳۰۳ / دسامبر ۱۹۲۴) فعالیت خود را در خراسان آغاز کرد. این تجارتخانه هر ساله مقادیر زیادی پنبه را از منطقه خراسان برای حمل به روسیه خریداری می‌کرد. با وجود این‌که دفتر مرکزی تجارتخانه خلوپ‌کم در مشهد مستقر بود، روس‌ها شعبه‌ای از این تجارتخانه را به همراه کارخانه پنبه پاک‌کنی در شهرهای سبزوار، جوی، میان‌آباد، نیشابور و تربت حیدریه تأسیس کردند و برای خرید پنبه مورد نیاز این کارخانه‌ها عده‌ای از مأمورین خود را برای خرید پنبه به اطراف اعزام می‌کردند (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: ۴-۳ / ۲۶۳۳۳-۲۴۰). روس‌ها در سال ۱۳۰۴ ش. / ۱۹۲۵ م. حدود دوازده کارخانه پنبه پاک‌کنی در منطقه خراسان داشتند و رفته‌رفته همه ماشین‌های پنبه پاک‌کنی منطقه خراسان را اجاره کردند. با توجه به این‌که پنبه قبل از حمل به خارج از کشور می‌بایست پاک و عدل‌بندی شود، زارعان پنبه‌کار چون دستگاه‌های پنبه‌پاک‌کنی نداشتند، ناگزیر بودند به هر نحوی که تجارتخانه خلوپ‌کم تعیین می‌کند، محصول خود را به آن تجارتخانه بفروشند (آرشیو وزارت امور خارجه: ۶۲-۶۰ / ۴۷-۳۸-۱۳۰۴ ش.). در این بین، هزینه‌های بالای حمل‌ونقل مانع بزرگی برای صنعت پنبه‌کاری خراسان به‌ویژه ولایت سبزوار محسوب می‌شد.

شرکت مختلط پرس خلوپ‌کم^۳ در سال ۱۳۴۲ ق. / ۱۹۲۴ م. بیش از چهارصد هزار پود^۴ پنبه و سایر کالاها از جمله پشم، کنف، کتیرا، برنج و خشکبار را که در خارج بازاری نداشت، از ایران خریداری کرد. شرکت مزبور یکی از شرکت‌های مشترک ایران و شوروی بود و در توسعه و پرورش کشت پنبه در ایران نقش بزرگی ایفاء نمود. شرکت مزبور انواع جدید

^۱. Baransky

^۲. Khloopkem

^۳. از سال ۱۳۳۹ ق. / ۱۹۲۱ م. به‌ابتکار دولت شوروی و در دوره طرح نپ، به‌جای تجارتخانه‌های شخصی، شرکت‌های دولتی بازرگانی به‌وجود آمد. آنها برای توسعه بازرگانی و تجارت با ایران در زمینه تجارت شکر، قند و پنبه، شرکت‌های مختلطی با عنوان شرکت مختلط پرس خلوپ‌کم با مشارکت ایران تأسیس کردند (ایوانف، ۱۳۵۶: ۶۰).

^۴. هر پود برابر با ۱۶ کیلوگرم بود.

پنبه‌های گران‌بها را در ایران پرورش می‌داد و مزارع نمونه و هم‌چنین ایستگاه‌های هواشناسی برای آنها تأسیس کرد. کارها و فعالیت‌های بزرگ این شرکت باعث شد که پنبه‌کاران ایران که در سال‌های جنگ و بعد از جنگ در حال ورشکستگی و نابودی بودند، احیاء گردند و نجات یابند (ایوانف، ۱۳۵۶: ۶۱-۶۰). این شرکت، سبزوار را به‌عنوان مرکز عملیات خرید پنبه خراسان برگزید و افراد زیادی در آنجا مشغول به کار شدند (ایوانف، ۱۳۵۶: ۶۴).

نتیجه‌گیری

سبزوار یکی از ولایت‌های عمده تولید پنبه در ایران اواخر دوره قاجار بود که بخش قابل‌توجهی از صادرات پنبه ایران را تولید می‌کرد. از آنجا که این شهر دارای خاک مناسب و آب و هوای مساعد برای تولید پنبه بود، دو نوع پنبه بومی و پنبه فیلیستانی در این ولایت و قصبه‌های پیرامون آن تولید می‌شد. در اواخر دوره قاجار کمبود پنبه در دنیا به‌ویژه در امریکا، سوداگران و بازرگانان خارجی را به مناطق پنبه‌خیز ایران سوق داد. در این بین، تجارت روسی به‌دلیل نزدیکی مرزی با خراسان، دسترسی آسان به ولایت‌های خراسان پس از افتتاح راه‌آهن ماوراء خزر و امنیت و آرامش منطقه پس از انعقاد قرارداد آخال با ایران، برای تولید و صادرات پنبه مرغوب به خراسان به‌ویژه ولایت پنبه‌خیز سبزوار رهسپار شدند. پنبه‌کاران سبزوار با حضور تجارت روسی موفق به تولید پنبه باکیفیت شدند. تجارت روسی روش‌های علمی و نوین تولید پنبه را برای تولید پنبه مرغوب به کشاورزان و پنبه‌کاران سبزوار آموزش می‌دادند. آنها هم‌چنین برای صادرات پنبه مورد نیاز و واردات تولیدات کارخانجات روسی به سبزوار، به تأسیس تجارتخانه‌های مکروبیچ یانس، نرسیانس، استوکن، بارانسکی و خلوپ‌کم در این ولایت مبادرت ورزیدند. افزون بر این، تجارت روسی به ایجاد کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی روی آوردند تا بتوانند با تهیه پنبه باکیفیت و عدل‌بندی پنبه‌های تولید شده، مواد اولیه باکیفیتی برای کارخانجات نساجی روسیه تهیه کنند. چنین می‌نماید که سبزوار اواخر دوره قاجار جایگاه ممتازی در تولید و صادرات پنبه ایران داشته است که در این میان، نقش فعالان اقتصادی و سوداگران روسی با ایجاد تجارتخانه‌ها و کارخانه‌جات پنبه‌پاک‌کنی مشخص‌تر است.

منابع و مآخذ

اسناد:

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

سند شماره: ۴-۳/۲۶۳۳۳-۲۴۰.

سندهای شماره: ۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۳-۳۱-۳۰-۷-۵، ۳۶۸۴-۲۴۰.

سندهای شماره: ۱۱/۳۶۸۴-۳۶۰ و ۲/۱۱۹۱-۳۶۰.

وزارت امور خارجه، آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد

سندهای شماره: ۷۰-۶۴-۶۰-۵۹-۵۳-۱۹-۲۳/۱۷-۱۲-۱۳۱۹ ق.

سند شماره: ۱۸/۱۵-۱۱-۱۳۲۰ ق.

سند شماره: ۱۰۷-۱۰۶-۱۶/۲-۱۳-۱۳۲۱ ق.

سند شماره: ۶۲-۶۰-۴۷/۳۸-۱۳۰۴ ش.

فارسی:

احمدی، سیروس، ۱۳۹۵، "تحلیل تاریخی موانع توسعه صنعتی ایران"، توسعه راهبرد، سال دوازدهم، شماره دوم، پیاپی ۴۶، صص ۳۶-۲۱.

اشرف، احمد، ۱۳۵۹، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، تهران: زمینه.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۰۳ ق.، مطلع/شمس، ج ۳، تهران: اداره انطباعات حکومتی.

انتنر، مروین، ۱۳۶۹، روابط بازرگانی روس و ایران، ترجمه: احمد توکلی، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

ایوانف، میخائیل سرگه‌یویچ، ۱۳۵۶، تاریخ نوین ایران، ترجمه: هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، تهران: اسلوج.

بخاری، میرزا سراج‌الدین، ۱۳۶۹، سفرنامه تحف بخارا، با مقدمه: محمد اسدیان، تهران: بوعلی.

تابش، عقوب و فاطمه احمدوند، ۱۳۹۸، "واکاوی جایگاه تجاری سبزواری در اواخر عهد قاجار"، تاریخ ایران، دوره دوازدهم، شماره دوم، صص ۵۶-۳۵.

پالمر، رابرت روزول، ۱۳۸۶، تاریخ جهان نو، ج ۲، ترجمه: ابوالقاسم طاهری، تهران: امیرکبیر.

جمال‌زاده، محمدعلی، ۱۳۳۵، گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران، تهران: سلسله انتشارات اداره کاوه.

حسینی، سید رحمان، ۱۳۸۸، "نقش شرکت‌های تجاری ایران و روسیه در اقتصاد دوران قاجار"، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، وزارت امور خارجه، شماره ۴۱، صص ۱۴۶-۱۳۳.

دالمانی، هانری رنه، ۱۳۳۵، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه: علی محمد فره‌وشی (همایون)، تهران: امیرکبیر.

ذبیحی، مسیح، ۱۳۴۸، سترآباد نامه، با همکاری: ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: فرهنگ ایران زمین.

رزم‌آرا، حسینعلی، ۱۳۲۹، فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹، تهران: دایره‌المعارف جغرافیایی ستاد ارتش.

فعالیت تجارتخانه‌ها و کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی روسی در سبزوار اواخر دوره قاجار □ ۱۰۳

سدیدالسلطنه مینایی بندرعباسی، محمدعلی خان، ۱۳۶۲، *سفرنامه سدیدالسلطنه*، به تصحیح و تحشیه: احمد اقتداری، تهران: به‌نشر.

سیاح محلاتی، محمدعلی، ۱۳۵۹، *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*، به‌اهتمام: حمید سیاح، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.

سیف‌الدوله، سلطان محمد میرزا، ۱۳۶۴، *سفرنامه سیف‌الدوله*، به تصحیح و تحشیه: علی‌اکبر خداپرست، تهران: نی.

عیسوی، چارلز، ۱۳۶۲، *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: گستره.
عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور، ۱۳۷۴، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، ج ۲، به‌کوشش: مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.

قاجار، ناصرالدین شاه، ۱۳۵۴، *سفرنامه خراسان*، تهران: فرهنگ ایران زمین.
قصابی‌گزکوه، جلیل و همکاران، ۱۳۹۹، "بررسی فعالیت تجارتخانه‌های روسی در مشهد دوره قاجار از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۴۴ ق"، *پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*، سال نهم، شماره اول، پیاپی ۱۷، صص ۲۷۰-۲۴۹.

کرزن، جرج ناتینل، ۱۳۶۲، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه: غلامعلی وحیدمازندرانی، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
لیتن، ویلهلم، ۱۳۶۷، *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحماگی*، ترجمه: مریم میراحمدی، تهران: معین.
ییت، ادوارد چارلز، ۱۳۶۵، *خراسان و سیستان*، ترجمه: مهرداد رهبری و قدرت‌الله روشنی، تهران: یزدان.

لاتین:

Gazetteer of Persia, ۱۹۱۰, Prepared by the General Staff, Head Quarter, volume ۱, India: Simla.

نامه‌های دیپلماتیک ایران با همسایگان در دوره صفوی

(بررسی و تحلیل نسخه خطی مکاتیب مختلفه)

یاسر ملازئی^۱

❁ چکیده

مکاتیب مختلفه به مثابه یک اثر منشآت، مجموعه‌ای از نامه‌های دیپلماتیک ایران در عصر صفوی را با قلمروهای سیاسی مجاور آن در بر می‌گیرد. این مجموعه که توسط محمدصالح، برادرزاده اسکندربیک منشی در عصر فرمانروایی شاه عباس دوم گردآوری شده، ۱۴۹ نامه دیپلماتیک را شامل می‌شود که هر کدام از این نامه‌ها، ابعاد و زوایای گوناگونی از اصول حاکم بر مناسبات دیپلماتیک ایران عصر صفوی در سطح منطقه‌ای را نمایان می‌سازد. سؤال مقاله حاضر این است که دسته‌بندی نامه‌های دیپلماتیک موجود در مکاتیب مختلفه، چه ابعاد و زوایایی از اصول حاکم بر مناسبات دیپلماتیک منطقه‌ای ایران در دوره صفوی را نشان می‌دهد؟ یافته‌های پژوهش بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد که دسته‌بندی نامه‌های مکاتیب مختلفه، الگوهای دیپلماتیکی را نمایان می‌سازد که در قالب قلمروهای سیاسی کوچک و بزرگ، هویت فرستنده و گیرنده نامه‌ها و همچنین زبان رایج دیپلماتیک قابلیت طرح دارند. بر مبنای این الگوهای سه‌گانه در مکاتیب مختلفه، ضمن کسب آگاهی از تبادل نامه‌های مختلف بین صفویان با حلقه همسایگان شرقی و غربی، میزان اثرگذاری نیروهای سیاسی و حتی مذهبی در سیاست خارجی ایران عصر صفوی نیز نمایان می‌شود. از طرفی، در بستر تبادل این نامه‌ها، زبان فارسی به عنوان حلقه ارتباطی بین صفویان با همسایگانشان ایفای نقش می‌کرده است.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، دوره صفوی، همسایگان، نامه‌های دیپلماتیک، نسخه خطی، مکاتیب مختلفه.

درجه مقاله: علمی-پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۵/۰۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷

^۱. دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران-ایران yassermollazaei@ut.ac.ir

مقدمه

تحقیق در باره روابط خارجی ایران و مناسبات دیپلماتیک آن در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی در سده‌های دهم تا دوازدهم قمری/ شانزدهم تا هجدهم میلادی یکی از زمینه‌های پژوهشی و تحقیقاتی در حوزه کلان مطالعات صفویه‌شناسی است که توجه تعدادی از پژوهشگران را در قالب تحقیقات تک‌نگاری (غفاری‌فرد، ۱۳۷۶؛ فلسفی، ۱۳۱۶؛ صفت‌گل، ۱۴۰۰) و نیز تحقیقات عمومی‌تر (رمضانی، ۱۴۰۰؛ هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۹۶؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳) جلب کرده است. آغاز فصلی جدید در مناسبات منطقه‌ای ایران با همسایگان و همچنین دگرگونی‌های سیاسی و اقتصادی در سطح بین‌المللی و متأثر شدن ایران از آن، زمینه‌های کافی را برای این توجه فراهم ساخته است.^۱ برای شناخت این مناسبات دیپلماتیک، امروزه حجم گسترده‌ای از منابع تاریخی برجای مانده است که بخشی از آن شناسایی شده و بخشی دیگر، تاکنون ناشناخته مانده و ضرورت بررسی آن وجود دارد. این منابع تاریخی را می‌توان در دو دسته عمومی «منابع خارجی» و «منابع ایرانی» دسته‌بندی کرد. به علت گسترش مناسبات ایران و اروپا در دوره صفویه، تعدادی از سفرنامه‌نویسان، بازرگانان و سفیران اروپایی به ایران رفت و آمد کردند که نتیجه این وضعیت، تولید انبوهی از منابع و اسناد بود که برای شناخت ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ایران دوره صفوی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. این منابع در زمره «منابع خارجی» قرار می‌گیرند. در تعدادی از این آثار از جمله سفرنامه‌ها، بخش‌هایی از روابط خارجی ایران با دولت‌های خارجی منعکس شده است.^۲

علاوه بر منابع خارجی، انواع گوناگون منابع ایرانی نیز، اطلاعات ارزشمندی را در باره مناسبات دیپلماتیک ایران دوره صفویه با دولت‌های خارجی منعکس می‌سازند.^۳ از متون تاریخ‌نگاری درباری گرفته که در آنها، مصداق‌ها و نمونه‌هایی در باره فرایند رفت و آمد ایلچیان ارائه شده (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۹۹: ۲۵۴؛ ترکمان، ۱۳۹۰: ۱۳۹۷/۲؛ جناب‌دی، ۱۳۸۷: ۸۷۵؛ خواجه‌گی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۹۰) تا آثاری هم‌چون *روضه‌الانوار* عباسی از ملا محمدباقر سبزواری که دستورالعمل‌ها و اصول دیپلماتیک حاکم بر فرایند انتخاب ایلچیان و سفرها و همچنین نحوه تعامل و برخورد با آنان را ذکر کرده است (سبزواری، ۱۳۷۷: ۸۲۳-۸۲۴).

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر در باره چشم‌انداز سیاست خارجی ایران در دوره صفویه نک: صفت‌گل، ۱۴۰۰: ۷۵-۶۱.

۲. برای نمونه نک: کمپفر، ۱۳۵۰: ۲۷۱-۲۴۱؛ سانسون، ۱۳۴۶: ۲۰۱-۱۹۹، ۱۹۱-۹۳.

۳. برای کسب اطلاعات بیشتر در باره نگرش منابع اصلی دوره صفویه نسبت به مسائل مربوط به روابط خارجی نک: حاجیان‌پور و دریکوندی، ۱۳۹۸: ۲۴-۱.

۸۱۵). گزارش‌های سفرای دربار صفوی به خارج را نیز می‌توان گونه‌ای دیگر از منابع ایرانی مرتبط با روابط خارجی ایران برشمرد. اگر چه نمونه‌های این دست گزارش‌ها اندک است، اما سفینه سلیمانی نوشته محمدربیع بن ابراهیم فرستاده ایران به سیام^۱ در دوره شاه سلیمان را می‌توان نمونه درخشان این دسته از منابع دانست (محمدربیع بن ابراهیم، ۱۳۵۶).

افزون بر آن، گونه‌ای دیگر از منابع دوره صفوی که در آن ابعاد و زوایای گوناگونی از مناسبات دیپلماتیک ایران با دولت‌های خارجی شرح داده شده و در عین حال، کم‌تر در تحقیقات و پژوهش‌های تاریخی مورد توجه قرار گرفته‌اند، مجموعه‌های منشآت هستند که در برخی از آنان، نامه‌های رد و بدل شده بین ایران با دولت‌های خارجی جمع‌آوری شده است.^۲ نمونه‌های متعددی از این مجموعه‌های منشآت که حاوی نامه‌های دیپلماتیک‌اند، برجای مانده که تعدادی از آنها تصحیح شده و مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته‌اند^۳ و برخی دیگر، تاکنون در عرصه مطالعات روابط خارجی ایران در دوره صفویه ناشناخته مانده‌اند. این ناشناخته‌ماندن و عدم بازشناسی منسجم از منابع ایرانی در حوزه تاریخ روابط خارجی، باعث غلبه استناد به منابع خارجی و نادیده گرفتن منابع ایرانی در عرصه تحقیقات مرتبط با روابط خارجی شده است. در همین راستا، هدف مقاله پیش‌رو، معرفی و بررسی نمونه‌ای از این مجموعه‌های منشآت به نام مکاتیب مختلفه است که از دوره صفوی برجای مانده و تعدادی از نامه‌های رد و بدل شده بین دولت ایران در عصر صفویه و همسایگان آن را در بر می‌گیرد. سؤال مقاله این است که مکاتیب مختلفه به عنوان یک منبع ایرانی در حوزه روابط خارجی و مناسبات دیپلماتیک آن در دوره صفوی، چه ابعاد و زوایایی را از این مناسبات در سطح منطقه‌ای آشکار می‌سازد؟

با توجه به اینکه مجموعه‌های منشآت از غنی‌ترین و مهم‌ترین منابع در حوزه تحقیقات تاریخی به‌شمار می‌روند و مکاتیب مختلفه نیز با در برداشتن مجموعه‌ای از نامه‌های رد و بدل شده بین صفویان و همسایگان، منبعی ارزشمند برای تحقیقات تاریخ روابط خارجی ایران در دوره صفویه به‌شمار می‌آید، معرفی و بررسی این اثر می‌تواند برای تحقیقات و پژوهش‌های مرتبط با روابط خارجی و مناسبات دیپلماتیک ایران در این دوره مفید باشد. بر

۱. تایلند امروزی

۲. برای مشاهده نمونه‌ای از آن نک: نسخه خطی با عنوان «منشآت»، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره ۵۰۳۲. ایرج افشار این نسخه خطی را با عنوان «بیاضی از مکاتیب عصر صفوی» نام‌گذاری کرده است: افشار، ۱۳۵۷: ۳۳۶-۱۷۹. همچنین ایرج افشار در مقاله‌ای ابعاد و زوایای گوناگون این نسخه را مورد بررسی قرار داده است: افشار، ۱۳۸۷: ۷۴-۲۳.

۳. برای مشاهده نمونه‌ای از آن نک: جمعی از کاتبان و نویسندگان دوره صفوی، ۱۴۰۰.

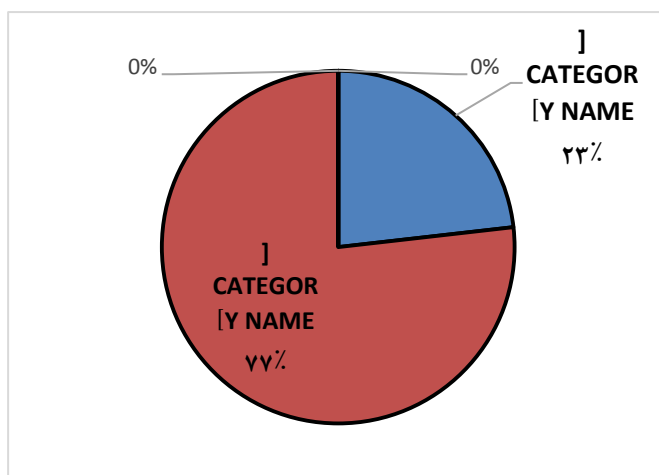
اساس جستجوی نویسنده به نظر می‌رسد که از این اثر، تاکنون یک نسخه با این نام شناسایی شده است که در کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی با شماره ۳۳۴۹ نگهداری می‌شود^۱ و در مقاله حاضر، همین نسخه مبنا و اساس کار قرار گرفته است. در باره پیشینه پژوهش این مقاله لازم به ذکر است که نسخه خطی مکاتیب مختلفه، تاکنون در پژوهش‌های متن‌شناسی و نسخه‌شناسی مورد ارزیابی و بررسی قرار نگرفته و از این جهت پژوهشی نو به‌شمار می‌رود. تنها برخی از نامه‌های موجود در این مجموعه به‌طور پراکنده در آثار عبدالحسین نوایی همچون شاه طهماسب صفوی: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی (۱۳۵۰)^۲ بازتاب پیدا کرده است.

معرفی عمومی نسخه خطی مکاتیب مختلفه: موضوع، ساخت ظاهری، مؤلف و زمانه تألیف

مجموعه مکاتیب مختلفه شامل ۱۹۴ سند و نامه تاریخی است که از نظر موضوع، در دو دسته قابلیت تقسیم‌بندی دارند: دسته اول، مربوط به اسناد و نامه‌هایی است که جنبه دیپلماتیک داشته و بین صفویان و قلمروهای سیاسی مجاور آنها رد و بدل شده‌اند. ۱۴۹ سند و نامه مربوط به این دسته هستند و جنبه دیپلماتیک دارند. دسته دوم، مربوط به اسناد و نامه‌هایی است که از نظر موضوعی، مباحث متفرقه‌ای را در برمی‌گیرند و جنبه دیپلماتیک ندارند. این دسته از اسناد که ۴۵ سند را شامل می‌شود، از یک طرف نامه‌هایی را در بر می‌گیرد که در زمره مکاتبات دیپلماتیک نیستند و از جمله آنها می‌توان به نامه تیمور گورکانی به سید علی کیا والی گیلان (مکاتیب مختلفه، برگ ۲۶ ب) اشاره کرد و از طرف دیگر اسنادی با موضوعات پراکنده همچون شعر (مکاتیب مختلفه، برگ ۲۲۲ الف)، خواص داروها (مکاتیب مختلفه، برگ ۱۹۹ الف - ۲۰۱ ب) و داستان (مکاتیب مختلفه، برگ ۹۹ ب) را شامل می‌شود (شکل شماره ۱).

۱. در سامانه الکترونیکی کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، عنوان نسخه به‌صورت «جنگ فرامین و منشآت» آمده است؛ اما مراجعه به صفحه اول فایل الکترونیکی نسخه نشان می‌دهد که نام اصلی آن، مکاتیب مختلفه است.

۲. یکی از این نمونه‌ها، نامه عیدالله خان ازبک به شاه طهماسب صفوی است که در نسخه خطی مکاتیب مختلفه با عنوان «مکتوب عبید خان ازبک که به اعلی‌حضرت جم‌جاه جنت‌مکانی شاه طهماسب - علیه‌الرحمه و الرضوان - نوشته بوده» (نسخه خطی مکاتیب مختلفه، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، برگ ۸۳ ب) درج گردیده است. برای مشاهده این نامه در اثر عبدالحسین نوایی، نک: (نوایی، ۱۳۵۰: ۳۴ - ۲۸).

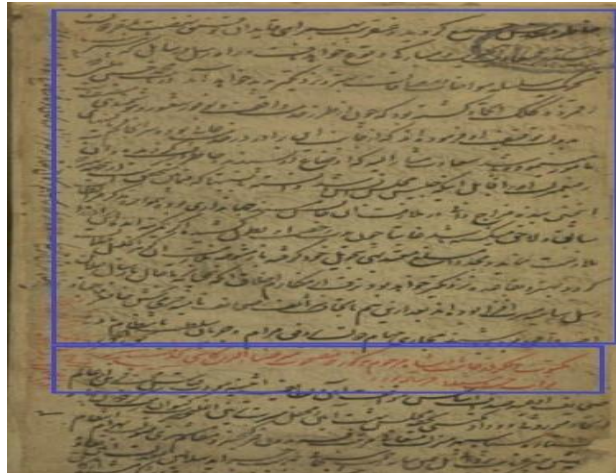


شکل شماره ۱. دسته‌بندی موضوعی اسناد و نامه‌های موجود در مکاتیب مختلفه

از نظر ساخت ظاهری نسخه، مکاتیب مختلفه شامل ۲۲۴ برگ [۴۴۷ صفحه] به خط نستعلیق است که عمدتاً با شیوه نوشتاری چلیپا^۱ نوشته شده است. هر صفحه شامل ۲۰ تا ۲۴ سطر و قطع نسخه بیاضی است و در الگوی صفحه‌گذاری، از روش رکابه‌نویسی استفاده شده است؛ به طوری که عمدتاً در برگ‌های فرد، رکابه‌نویسی دیده می‌شود. عنوان نامه‌ها بیشتر با شن‌گرف و متن اصلی با جوهر مشکی نوشته شده است.^۲ به نظر می‌رسد که بخش‌های ابتدایی نسخه که در آن ممکن است دیباچه یا نامه‌های دیگر درج شده باشد، از بین رفته است، به طوری که در نخستین صفحه برگ اول، مطالبی بدون عنوان ارائه شده که به نظر می‌رسد ادامه مطالب دیگری باشد. سپس در همین برگ، عنوان یک نامه به صورت «مکتوب دیگر از جانب پادشاه مرحوم مذکور مصحوب ضیاءالدین کاشی که به خدمت نواب جنت آشیانی فرستاده بود» قید شده است. تعابیر «مکتوب دیگر» و همچنین «پادشاه مرحوم مذکور» نشان می‌دهد که قبل از این نامه، نامه‌ای دیگر نیز وجود داشته است (تصویر شماره ۱).

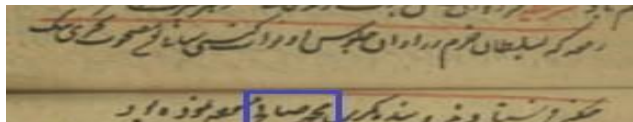
^۱. چلیپا در خوشنویسی یکی از قالب‌های شناخته‌شده برای نگارش است که در آن، دو یا چهار مصرع و حتی بیشتر را به شکل مؤرب می‌نویسند؛ به طوری که زاویه خط موربی که خط زمینه را تشکیل می‌دهد، نسبت به خط افق و عمود نیم‌ساز و زاویه نسبی آن ۴۵ درجه است: تیموری، ۱۳۹۸: ۶۲ - ۴۹.

^۲. فقط در تعداد محدودی از نامه‌ها، عنوان‌ها با جوهر مشکی به همراه خطی قرمز در زیر آن کتابت شده است.

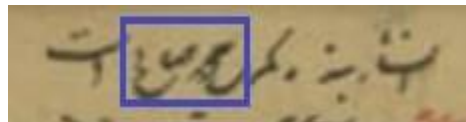


تصویر شماره ۱. برگ اول نسخه خطی مکاتیب مختلفه

در باره هویت گردآورنده مجموعه مکاتیب مختلفه، اطلاعات مستقیم و کاملی در نسخه ذکر نشده و صرفاً بر اساس برخی از اطلاعات پراکنده و غیرمستقیم ارائه شده در نسخه، می توان بخشی از هویت گردآورنده شامل: نام، نسبت خانوادگی، شغل و پیشه وی را شناسایی کرد. بر اساس عنوان تنها دو نمونه از نامه های موجود در بخش های میانی و پایانی نسخه که از طرف دولت ایران برای پادشاهی هند ارسال شده اند، نام گردآورنده مکاتیب مختلفه، محمد صالح بوده است، به طوری که وی هنگام ذکر عنوان این دو نامه، خود را نویسنده آن دو معرفی کرده است (تصویر شماره ۲ و ۳).

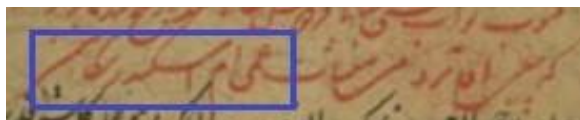


تصویر شماره ۲. شناسایی گردآورنده مکاتیب مختلفه
(مکاتیب مختلفه، برگ ۱۲۲ ب)



تصویر شماره ۳. شناسایی گردآورنده مکاتیب مختلفه
(مکاتیب مختلفه، برگ ۱۸۷ الف)

از نظر نسبتِ خانوادگی، محمدصالح گردآورنده مکاتیب مختلفه برادرزاده اسکندر بیگ، منشی دربار شاه عباس اول صفوی بوده است. این نسبت خانوادگی را می‌توان به طور غیرمستقیم از عنوان دست‌کم دو تا سه نمونه از نامه‌ها استنتاج کرد؛ به‌طوری که محمدصالح هنگام ذکر عنوان این نامه‌ها، مدعی شده که آنها را از منشآت اسکندر بیگ منشی گردآوری کرده و او را به‌عنوان عموی خود معرفی کرده است (تصویر شماره ۴ و ۵).

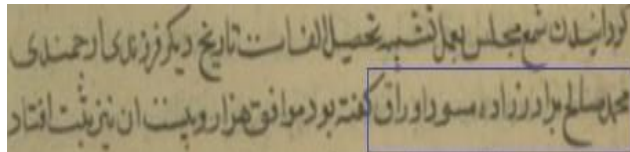


تصویر شماره ۴. شناسایی گردآورنده مکاتیب مختلفه
(مکاتیب مختلفه، برگ ۹۴ ب)

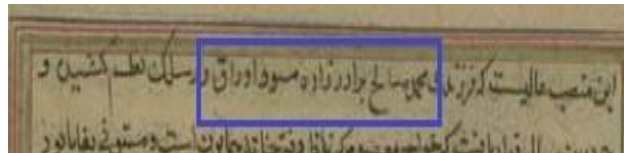


تصویر شماره ۵. شناسایی گردآورنده مکاتیب مختلفه
(مکاتیب مختلفه، برگ ۳۷)

این نسبتِ خانوادگی را خود اسکندر بیگ در *تاریخ عالم‌آرای عباسی* نیز تأیید کرده و در دو قسمت از اثرش، از شخصی به نام محمدصالح به عنوان برادرزاده خود یاد نموده است (تصویر شماره ۶ و ۷). در باره شغل و پیشه محمدصالح، به نظر می‌رسد که وی دست‌کم در دو حوزه فعالیت داشته است: اول شغل منشی‌گری و فعالیت در دیوان انشاء بوده است؛ زیرا همان‌طور که اشاره شد، او خود را به‌عنوان نویسنده نامه‌های پادشاه ایران به پادشاه هند معرفی کرده که این نکته حاکی از فعالیت وی در دیوان انشاء است. از طرفی دیگر، با توجه به فعالیت عمویش اسکندربیک در شغل منشی‌گری، به‌نظر می‌رسد که این پیشه به‌صورت خانوادگی به او منتقل شده است. علاوه بر منشی‌گری، محمدصالح در دوره‌ای از زندگانی‌اش [احتمالاً در دوره جوانی] در حوزه شعر و شاعری نیز فعالیت داشته است؛ زیرا این موضوع را اسکندربیک در *تاریخ عالم‌آرا* تأیید کرده است (تصویر شماره ۶ و ۷).

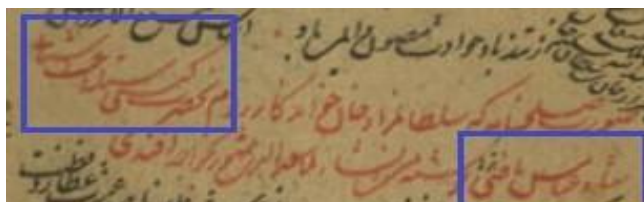


تصویر شماره ۶. شناسایی گردآورنده مکاتیب مختلفه
(تاریخ عالم آرای عباسی، برگ ۲۹۴ ب)

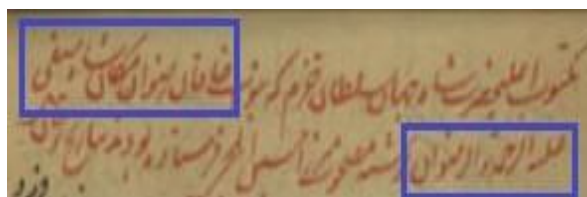


تصویر شماره ۷. شناسایی گردآورنده مکاتیب مختلفه
(تاریخ عالم آرای عباسی، برگ ۴۰۲ الف)

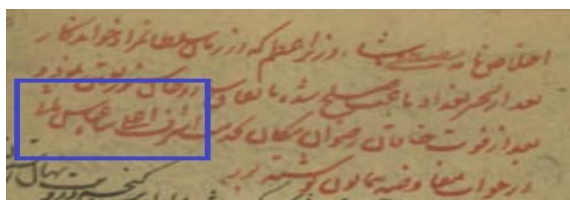
از نظر زمانه تألیف، گرچه محمدصالح به صورت مستقیم، سال تدوین و تنظیم مکاتیب مختلفه را ذکر نکرده، اما بر اساس برخی شواهد موجود در عنوان برخی از نامه‌ها، می‌توان دوره شاه عباس دوم صفوی و بازه زمانی ۱۰۷۷ تا ۱۰۵۹ ق. را زمان تألیف این مجموعه دانست. یکی از مهم‌ترین روش‌ها برای شناسایی دوره زمانی تألیف این مجموعه، توجه به عنوان نامه‌ها و ردیابی نام پادشاهان و همچنین سال‌شماری نامه‌های موجود در آن است. بر اساس ردیابی نام پادشاهان در عنوان نامه‌ها، محمدصالح هنگام ذکر نام شاه عباس اول (۱۰۳۸ - ۹۹۵ ق.)، از صفاتی همچون «شاه جنت‌مکان» و «شاه عباس ماضی» (تصویر شماره ۸) و هنگام برشمردن نام شاه صفی (۱۰۵۲ - ۱۰۳۸ ق.)، از صفاتی مثل «رضوان‌مکان» و «علیه الرحمه و الرضوان» (تصویر شماره ۹) استفاده کرده است. این بدین معناست که در زمان تألیف مکاتیب مختلفه، شاه عباس اول و شاه صفی از دنیا رفته‌اند؛ در حالی که هنگام ذکر نام شاه عباس دوم (۱۰۷۷ - ۱۰۵۲ ق.) از صفاتی که حاکی از مرگ پادشاه باشد، استفاده نکرده است (تصویر شماره ۱۰).



تصویر شماره ۸. نام شاه عباس اول در مکاتیب مختلفه
(مکاتیب مختلفه، برگ ۶۷ ب)



تصویر شماره ۹. نام شاه صفی در مکاتیب مختلفه
(مکاتیب مختلفه، برگ ۱۱۶ ب)



تصویر شماره ۱۰. نام شاه عباس دوم در مکاتیب مختلفه
(مکاتیب مختلفه، برگ ۸ الف)

افزون بر نام پادشاهان، آنچه برای شناسایی زمانه تألیف مکاتیب مختلفه می‌تواند راهگشا باشد، توجه به سال‌شماری برخی از نامه‌ها است که البته محمدصالح فقط چند نمونه نامه را سال‌شماری کرده است. برای مثال، موضوع یکی از نامه‌ها، فتح‌نامه‌ای مربوط به سال ۱۰۵۹ ق. است که به ماجرای استرداد قندهار از طرف نیروهای ایرانی در دوره شاه عباس دوم مربوط می‌شود^۱ (مکاتیب مختلفه، برگ ۳۷ ب). از آنجا که این سند مربوط به سال ۱۰۵۹ ق. است، مشخص می‌شود که مکاتیب مختلفه تا قبل از این سال تألیف نشده است. بر همین مبنا و

^۱ ولی‌قلی خان شاملو مورخ معاصر با شاه عباس دوم صفوی که نسبت به تحولات شرق ایران درک و آگاهی مناسبی داشته، در اثر تألیفی خود به نام قصص الخاقانی به تفصیل ماجرای این منازعه را در ذیل حوادث ۱۰۵۹ ق. گزارش داده است (شاملو، ۱۴۰۰: ۱/ ۵۵۹ - ۵۵۱).

همچنین از آنجا که نامه‌های مربوط به دوره شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷ ق.) یعنی پادشاهی که بعد از شاه عباس دوم به سلطنت رسید، در این مجموعه دیده نمی‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که مجموعه مکاتیب مختلفه در دوره شاه عباس دوم توسط محمدصالح به عنوان یکی از اعضای دیوان انشاء، تألیف و گردآوری شده است.

منابع مورد استفاده محمدصالح برای تألیف مکاتیب مختلفه

مکاتیب مختلفه از جمله آثاری است که نامه‌های مندرج در آن، اصل نامه‌ها نیستند، بلکه سواد و رونوشت نامه‌ها به‌شمار می‌روند. بر همین اساس، محمدصالح گردآورنده مکاتیب مختلفه برای تألیف این مجموعه و جمع‌آوری نامه‌های دیپلماتیک ایران با همسایگان، نامه‌ها را از منابع متعدد و مختلفی استخراج کرده است. بر مبنای عنوان نامه‌ها و همچنین با در نظر گرفتن متن آن‌ها به نظر می‌رسد که او برای تدوین مکاتیب مختلفه دست کم از دو گونه منبع استفاده کرده است: دسته اول متون تاریخ‌نگارانه دوره صفوی بوده است. برخی از مورخان هنگام گزارش حوادث مربوط به روابط صفویان با همسایگان، گاهی سواد و رونوشت نامه‌هایی را که بین دو طرف رد و بدل می‌شد گزارش داده‌اند.^۱ توجه برخی از مورخان صفوی به ضبط نامه‌ها در آثار تألیفی خود و به عبارتی بازتاب این نامه‌ها در متون تاریخ‌نگاری، این امکان را برای محمدصالح فراهم کرد تا برای تألیف اثر خود به متون مورخان رجوع کند. مقابله و مقایسه دقیق برخی از نامه‌های درج‌شده در مکاتیب مختلفه با نامه‌هایی که در متون تاریخ‌نگاری بازتاب پیدا کرده، این موضوع را تأیید می‌کند.

برای نمونه در مجموعه مکاتیب مختلفه نامه‌ای ضبط گردیده که از طرف شاه اسماعیل اول برای شیبک خان ازبک ارسال شده است. محمدصالح بعد از آوردن این نامه در مکاتیب مختلفه اشاره می‌کند که «مکتوب مذکور از تاریخ/حسن/تواریخ نقل شد» (مکاتیب مختلفه، برگ ۳۷ ب). در همین راستا، مراجعه به کتاب/حسن/تواریخ روملو و مقابله و مقایسه نامه آن با آنچه که در مکاتیب مختلفه آمده، نشان می‌دهد که این نامه را گردآورنده مکاتیب مختلفه عیناً (حتی در جمله‌بندی‌ها و کلمات) از/حسن/تواریخ اقتباس کرده است. حسن روملو هنگام اشاره به حوادث مربوط به روابط شاه اسماعیل اول و شیبک خان، بعد از ذکر این عبارت: «... و کتابت بی‌ادبانه که سوادش این است ارسال شد: ...» (روملو، ۱۳۸۴: ۲/

۱. برای نمونه نک: شاملو، ۱۴۰۰: ۹۳۵-۹۲۷، ۷۲۳-۷۲۱؛ افوخته‌ای‌نطنزی، ۱۳۹۹: ۴۱۷-۴۱۱، ۳۲۹-۳۲۸.

(۱۰۴۳) نامه را نقل کرده است^۱ (روملو، ۱۳۸۴: ۲/ ۱۰۴۵ - ۱۰۴۳). در نمونه‌ای دیگر، محمدصالح نامه‌ای را با عنوان «کتابتی که از جانب اشرف به والی هندوستان نوشته شده از چمن بسطام مصحوب قلی بیک ولد مقصود بیگ ناظر فرستاده‌اند» (مکاتیب مختلفه، برگ ۵ الف - برگ ۷ الف) ذکر کرده که به نامه شاه عباس دوم خطاب به پادشاه هندوستان در سال ۱۰۵۷ ق. اشاره دارد. عین همین نامه توسط یکی از مورخان معاصر با محمدصالح، یعنی ولی‌قلی خان شاملو از مورخان دوره شاه عباس دوم در کتاب *قصص الخاقانی* گزارش شده است (شاملو، ۱۴۰۰: ۱/ ۳۸۲ - ۳۷۷).

افزون بر متون مورخانه، گونه دیگر منابع تاریخی که محمدصالح در تدوین مکاتیب مختلفه از آن بهره برده، مجموعه‌های منشآت بوده است. محمدصالح هنگام ذکر عنوان برخی از نامه‌ها مشخص کرده است که آن را از چه مجموعه منشآت گردآوری کرده است. با این حال، فقط پنج نامه از این ویژگی برخوردارند (جدول شماره ۱). به نظر می‌رسد که محمدصالح برای تدوین مجموعه مکاتیب مختلفه به گونه‌های مختلف و متنوعی از متون زمانه خویش دسترسی داشته و از آنها برای تألیف این مجموعه استفاده کرده است.

جدول شماره ۱. نامه‌های مستخرج از مجموعه‌های منشآت در مکاتیب مختلفه	
تعداد	عنوان نامه
۱	کتابتی که از جانب نواب گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی به خواجه افندی مفتی روم نوشته <u>من منشآت مرحوم نصیرا همدانی</u> ^۲
۲	جواب کتابت [ناخوانا] از جانب نواب گیتی‌ستان فردوس‌مکانی مسوده‌شده میر محمد معصوم بکری بُرد. <u>من منشآت مرحوم مغفور اسکندر بیک منشی غفرالله</u> ^۳

۱. به نظر می‌رسد که حسن روملو خود نیز این نامه را از آثار پیشین اقتباس کرده است، به‌طوری‌که مؤلف *جهانگشای خاقان* از متون مربوط به عصر شاه اسماعیل اول نیز سواد همین نامه را عیناً گزارش داده است (مؤلف ناشناس، ۱۴۰۰: ۳۱۱ - ۳۱۰).

۲. نصیرا همدانی از شاعران قرن یازدهم هجری قمری بود که نصرآبادی در تذکره خود در باره مهارت‌ها و تخصص‌های او چنین نوشته است: «از اکثر فنون بهره‌ور و دوحه طبعش به اقسام علوم خصوصاً ریاضی صاحب ثمر، در ترتیب انشاء سخنانش دلنشین و در تقریر شعر معانی‌ش رنگین» (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۱۶۷ - ۱۶۶). وی در سال ۱۰۳۰ ق. در عصر فرمانروایی شاه عباس اول از دنیا رفت (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۱۶۷). نصیرای همدانی در زمانه خود ضمن تألیف آثار فراوانی در حوزه فلسفه، منطق و شعر، همچنین در تألیف و تدوین مجموعه‌های منشآت نیز فعالیت داشته است. بر اساس کتاب *فهرست نسخه‌های خطی ایران (فنخا)*، از منشآت نصیرای همدانی، ۲۲ نسخه در مراکز علمی ایران نگهداری می‌شود (درایتی، ۱۳۹۲: ۲۹/ ۸۹۱ - ۸۹۱).

۳. اسکندر بیگ منشی عموی محمدصالح ضمن تألیف *تاریخ عالم‌رای عباسی* که در حوزه تاریخ‌نگاری دوره صفوی از اهمیتی ویژه برخوردار است، آثار دیگری را نیز تألیف کرد که یکی از آنها مجموعه منشآت است که به نام «ترسل من منشآت خواجه اسکندر بیک منشی» شناخته و در کتابخانه لیدن هلند نگهداری می‌شود (رازنهان، ۱۳۸۰: ۴۰).

۳	کتابت سلطان محمد خواندگار روم که به نواب گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی شاه عباس ماضی علیه‌الرحمه و الغفران <u>من منشآت اوقچی‌زاده</u>
۴	مکتوب نواب گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی که بعد از فتح قندهار به خواندگار روم که [ناخوانا] <u>من منشآت عمی‌ام اسکندر منشی</u>
۵	کتابت نواب گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی به پادشاه مرحوم شاه سلیم که بعد از فتح قندهار نوشته بود <u>من منشآت مرحوم عمی‌ام</u>

دسته‌بندی نامه‌های دیپلماتیک در مکاتیب مختلفه

چنان‌که گذشت، مجموعه مکاتیب مختلفه شامل ۱۹۴ سند است که در بین آنها، تعداد ۱۴۹ نامه مضمون دیپلماتیک داشته و بین صفویان با قلمروهای سیاسی مجاور آنها رد و بدل شده است. این بخش از نامه‌ها که بیشترین حجم مجموعه مکاتیب مختلفه را شامل می‌شوند، در دسته‌بندی‌های مختلفی قرار می‌گیرند. دسته‌بندی نامه‌های موجود در مکاتیب مختلفه از آنجایی اهمیت دارد که امکان طرح و استخراج الگوهای^۱ مختلف حاکم بر اصول مناسبات دیپلماتیک ایران صفوی در سطح منطقه‌ای را نمایان می‌سازد. از همین رو، نامه‌های این مجموعه را می‌توان در قالب: قلمروهای سرزمینی، هویت فرستنده و گیرنده و همچنین زبان رایج دیپلماتیک دسته‌بندی کرده و الگوهایی را به شرح ذیل از آن استخراج کرد.

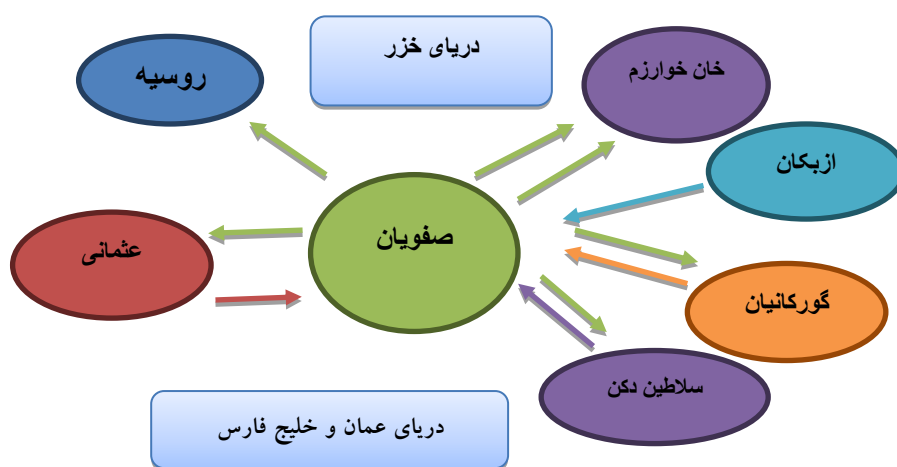
الف. دسته‌بندی نامه‌ها بر مبنای قلمروهای سیاسی

طراحی یک الگوی منطقه‌ای

همزمان با فرمانروایی صفویان در ایران طی سده‌های دهم تا دوازدهم هجری، مناسبات منطقه‌ای ایران با همسایگان وارد مرحله تازه‌ای شد. گرچه دولت صفوی در غرب با عثمانی روبرو بود که از عمر سیاسی آن بیش از دویست سال می‌گذشت، اما در شرق با دو قلمرو سیاسی نوپا، یعنی خانات ازبک در ماوراءالنهر و گورکانیان در هند رویاروی شد. در کنار این سه واحد سیاسی بزرگ، صفویان با واحدهای سیاسی کوچک‌تری نیز همسایه بودند که از آن جمله می‌توان به خان خوارزم در شمال شرق و سلاطین دکن در جنوب شرق اشاره کرد. علاوه بر این همسایه‌های بزرگ و کوچک، در دوران فرمانروایی صفویان همسایه‌ای دیگر این‌بار در شمال غرب و در مجاورت دریای خزر، به نام روسیه در حال تکاپو بود؛ قلمرویی که در

۱. مفهوم «الگو» به نظم و ترتیب عناصر یا واحدها که به واسطه تکرار، قابلیت تشخیص و شناسایی دارند، اطلاق می‌شود (استنفورد، ۱۴۰۰: ۱۳۹).

متون ایرانی صفوی از آن با عنوان مملکت یا پادشاهی اروس یاد می‌شد (قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۵۶۸؛ وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۱۳۰؛ نصیری، ۱۳۷۳: ۱۶۳؛ ستوده، ۱۳۸۳: ۸۲). عنوان پادشاه اروس را محمدصالح نیز در مکاتیب مختلفه به کار برده است (مکاتیب مختلفه، برگ ۲۰۵ ب). داشتن مرز مشترک و حس متقابل هم‌جواری، به‌زودی امکان مراوده‌های سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی بین صفویان با قلمروهای مجاور را فراهم کرد. در برقراری چنین مراوداتی، استفاده از ابزار نامه برای انتقال و انعکاس اهداف و منافع سیاسی، نظامی و اقتصادی خود به دیگری از اهمیتی ویژه برخوردار بود.^۱ از این منظر و بر اساس قلمروهای سیاسی مجاور، مکاتیب مختلفه شامل نامه‌هایی است که از طریق ارزیابی آنها با در نظر گرفتن روند ارسال و دریافتشان می‌توان یک الگوی منطقه‌ای بر مبنای قلمروهای سیاسی طراحی کرد. بر پایه این الگوی منطقه‌ای، مکاتیب مختلفه شامل نامه‌های دیپلماتیکی است که بین صفویان با شش قلمرو سیاسی کوچک و بزرگ مجاور یعنی گورکانی در هند، ازبکان در ماوراءالنهر، عثمانی و روسیه در غرب و شمال غرب، خان خوارزم در شرق دریای خزر و همچنین سلاطین دکن در جنوب هند رد و بدل شده است (شکل شماره ۲). از طرفی، این الگو نشان می‌دهد که صفویان با چهار قلمرو گورکانی، ازبک، عثمانی و سلاطین دکن نامه‌های ارسالی و دریافتی داشته، اما با دو قلمرو سیاسی خان خوارزم و روسیه تنها نامه‌های ارسالی داشته‌اند (شکل شماره ۲).



شکل شماره ۲. الگوی منطقه‌ای نامه‌های موجود در مکاتیب مختلفه بر مبنای قلمروهای سیاسی

^۱ برای کسب اطلاعات بیشتر در باره ماهیت نامه‌های دیپلماتیک در ایران عصر صفوی نک: چلونگر و کشاورز، ۱۴۰۰: ۴۲۶-۴۲۵؛ همچنین برای کسب اطلاعات در باره اهمیت و ضرورت مکاتبات در مناسبات خارجی ایران عصر صفوی نک: متولی، ۱۳۹۷: ۱۴۵-۹۷.

محمدصالح گردآورنده مکاتیب مختلفه برای جمع‌آوری نامه‌های قلمروهای سیاسی مختلف و ضبط آنها در این مجموعه از یک ترکیب و ترتیب پراکنده استفاده کرده است؛ بدین معنی که نامه‌های هر قلمرو را به ترتیب ذکر نکرده، بلکه برای نمونه، بخشی از نامه‌های رد و بدل شده بین صفویان و گورکانیان هند در بخش‌های ابتدایی نسخه و بخشی دیگر در انتهای نسخه ضبط شده‌اند. این ترکیب پراکنده در باره ترتیب کروئولوژیک نامه‌ها نیز صدق می‌کند. اگر چه محمدصالح سال نگارش بیشتر نامه‌ها را ذکر نکرده؛ اما بر اساس نام پادشاهان می‌توان این ترکیب پراکنده سال‌شمارانه را نیز استنباط کرد. نامه‌های متبادله بین صفویان با شش قلمرو سیاسی کوچک و بزرگ همسایه را می‌توان از بیشترین به کمترین تعداد نامه، بر اساس جدول زیر ارزیابی کرد:

جدول شماره ۲. تعداد نامه‌های متبادله بین صفویان و قلمروهای سیاسی مجاور		
شماره	قلمروهای سیاسی	تعداد نامه‌ها
۱	صفوی - عثمانی	۹۰
۲	صفوی - گورکانی	۴۲
۳	صفوی - ازبک	۱۱
۴	صفوی - خان خوارزم	۲
۵	صفوی - روسی (پادشاهی اروس)	۲
۶	صفوی - سلاطین دکن	۲
مجموع نامه‌ها		۱۴۹

ب. دسته‌بندی نامه‌ها بر اساس هویت فرستنده و گیرنده

از پادشاهان تا افراد بلندپایه سیاسی و مذهبی

یکی دیگر از قالب‌های دسته‌بندی نامه‌های گردآوری شده در مجموعه مکاتیب مختلفه، ارزیابی هویت فرستنده و گیرنده نامه‌هاست. توجه بدین موضوع، این مسئله اساسی را نمایان می‌سازد که در سیاست خارجی ایران در دوره صفوی، کدام گروه‌ها و نیروهای سیاسی و دیوانی نقش فعالی را ایفاء می‌کردند. مهم‌ترین روش برای ردیابی هویت فرستنده و گیرنده نامه‌ها در مکاتیب مختلفه، توجه به عنوان نامه‌هاست که محمدصالح، تقریباً در همه نامه‌ها هویت آن دو را نمایان ساخته است. بر اساس نسخه خطی مکاتیب مختلفه می‌توان هویت

فرستنده و گیرنده را در چهار الگو طراحی کرد. الگوی اول ناظر بر رد و بدل شدن نامه‌ها در سطح پادشاهان است. بر مبنای این الگو که در نامه‌های موجود در مکاتیب مختلفه رایج‌ترین است، فرستنده نامه پادشاه یک قلمروی سیاسی بوده که آن را برای پادشاه قلمرو مجاور ارسال کرده است (جدول شماره ۳؛ الگوی شماره ۱). الگوی دوم ناظر بر ارسال نامه از طرف پادشاه یک قلمرو برای یک فرد بلندپایه سیاسی و مذهبی در قلمرو مجاور است؛ این فرد بلندپایه می‌توانست شخصیت دیوانی مثل وزیراعظم یا فرد بلندپایه مذهبی باشد (جدول شماره ۳؛ الگوی شماره ۲). الگوی سوم برعکس الگوی پیشین است و نامه‌هایی را شامل می‌شود که از طرف افراد بلندپایه سیاسی یا مذهبی یک قلمرو به پادشاهی در قلمرو مجاور ارسال گردیده‌اند (جدول شماره ۳؛ الگوی شماره ۳). سرانجام، الگوی چهارم مربوط به نامه‌هایی است که نه بین پادشاهان، بلکه در سطح افراد بلندپایه سیاسی و دیوانی دو قلمرو رد و بدل می‌شدند (جدول شماره ۳؛ الگوی شماره ۴).

جدول شماره ۳. الگوهای رایج در هویت فرستنده و گیرنده نامه‌ها			
الگو	فرستنده	گیرنده	تعداد نامه‌ها
۱	از پادشاه	به پادشاه	۶۶
نمونه نامه			
«کتابت پادشاه مغفور محمداکبر پادشاه که به نواب گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی شاه عباس ماضی نوشته و محمد معصوم خان بکری آورده بود» (مکاتیب مختلفه، برگ ۳۱ الف)			
۲	از پادشاه	به افراد بلندپایه سیاسی یا مذهبی	۲۹
نمونه نامه			
«ملطفه نواب گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی شاه عباس ماضی به مفتی روم نوشته‌اند» (مکاتیب مختلفه، برگ ۹۷ ب)			
۳	از افراد بلندپایه سیاسی یا مذهبی	به پادشاه	۳۶
نمونه نامه			
«مکتوب نصوح پاشا به خدمت نواب گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی» (مکاتیب مختلفه، برگ ۱۴۷ ب)			
۴	از افراد بلندپایه سیاسی یا مذهبی	به افراد بلندپایه سیاسی یا مذهبی	۱۸

نمونه نامه	
« کتابت محمدپاشا وزیراعظم سلطان سلیمان خواندگار روم به حضرت معصوم بیگ صفوی وکیل السلطنه شاه جنت مکان » است (مکاتیب مختلفه، برگ ۷۹ ب)	
مجموع نامه‌ها	۱۴۹

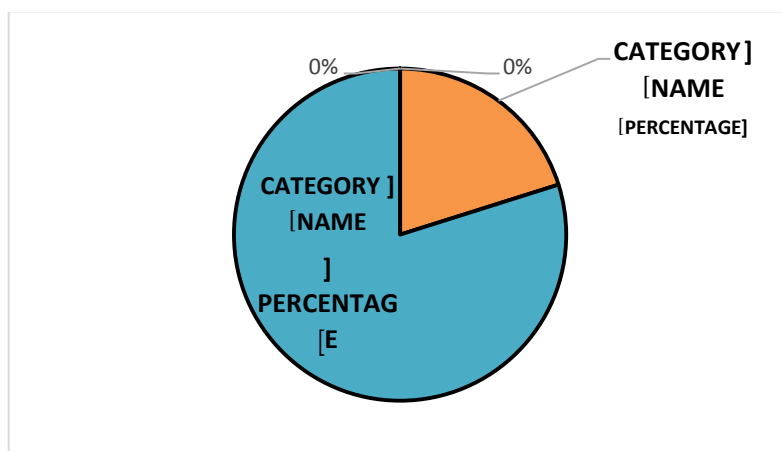
بر اساس الگوهای برشمرده در نامه‌های موجود در مکاتیب مختلفه و همچنین با استناد به داده‌های منابع دوره صفوی، نهاد پادشاهی کلیدی‌ترین نهاد و هسته تصمیم‌گیری‌های مرتبط با مسائل روابط خارجی و مناسبات دیپلماتیک بوده است. با توجه به بافت نظام‌های سیاسی ایران تا قبل از دوره معاصر و همچنین عدم تشکیل نهاد مستقل مرتبط با وزارت امور خارجه تا قبل از دوره قاجار، نهاد پادشاهی کانون اصلی تصمیم‌گیری‌های مرتبط با مسائل دیپلماتیک بود. در دوره صفوی از آنجا که نهاد اداری ویژه مرتبط با مناسبات خارجی وجود نداشت (فلور، ۱۳۸۴: ۹۰)، پادشاه نقش کلیدی داشت و بنیاد سیاست خارجی ایران و مناسبات دیپلماتیک آن با دولت‌های خارجی را تعریف و تبیین می‌کرد. همچنین الگوهای شماره ۱ و ۲ و ۳ در جدول شماره ۳ به‌خوبی نقش نهاد پادشاهی در مناسبات دیپلماتیک را نمایان می‌سازند. گزارش‌های منابع دوره صفوی و همچنین شناسایی هویت فرستنده و گیرنده نامه‌های دیپلماتیک بر مبنای الگوهای شماره ۲ و ۳ و مهمتر از همه الگوی شماره ۴ در مکاتیب مختلفه، از نقش کلیدی عنصر دیگری در مناسبات دیپلماتیک ایران در دوره صفوی حکایت دارد و آن مقام وزیراعظم است. گزارش کمپفر به‌خوبی گستره اختیارات این مقام سیاسی و دیوانی را نشان می‌دهد که به‌نظر می‌رسد حوزه مناسبات خارجی و مسائل دیپلماتیک هم از آن مستثنی نیست. او در این زمینه چنین می‌نویسد که: «شخص اول از بین بزرگان مملکت یعنی وزیراعظم است ... وزیراعظم را می‌توان محور اداره امور ایران دانست زیرا تمام کارها و حیات عمومی به دور وجود او جریان دارد ... وی قراردادهای اتحاد را می‌پذیرد و یا رد می‌کند ... در همه کار و همه چیز به موافقت وزیراعظم نیاز است و او با دیده باز ناظر جریانات و امور مملکتی است» (کمپفر، ۱۳۶۳: ۷۷-۷۶).

ج. دسته‌بندی نامه‌ها بر اساس زبان

فارسی زبان رایج دیپلماتیک منطقه‌ای

یکی دیگر از ویژگی‌های نامه‌های دیپلماتیک موجود در مکاتیب مختلفه که امکان طرح الگو در حوزه مناسبات دیپلماتیک ایران در دوره صفویه را فراهم می‌سازد، موضوع زبان نامه‌ها است. اگر همه اسناد و نامه‌های موجود در مکاتیب مختلفه (شامل اسناد متفرقه و نامه‌های دیپلماتیک) مورد ارزیابی قرار گیرد، سه زبان عربی، ترکی و فارسی قابلیت طرح دارند. تنها برخی از اسناد متفرقه‌ای که در مجموعه مکاتیب مختلفه گردآوری شده‌اند، به زبان عربی نوشته شده‌اند و هیچ‌کدام از نامه‌های دیپلماتیک موجود در این مجموعه، به زبان عربی نیستند.^۱ در بین ۱۴۹ نامه دیپلماتیک، حدود سی نامه که عمدتاً از طرف عثمانی به ایران ارسال شده‌اند، به زبان ترکی بوده و مابقی نامه‌ها به خصوص نامه‌هایی که از طرف دولت ایران در عصر صفویه برای عثمانی ارسال شده، به زبان فارسی نوشته شده‌اند (شکل شماره ۳). همچنین لازم به ذکر است که در مکاتیب مختلفه و در بین نامه‌های صفوی-عثمانی، نامه‌هایی دیده می‌شود که با وجود این که از قلمرو عثمانی به ایران ارسال شده‌اند، اما به زبان فارسی تحریر شده‌اند. برای نمونه، نامه سلطان ابراهیم پادشاه عثمانی به شاه عباس دوم را که در صفحات ابتدایی نسخه آمده، می‌توان از این دست شمرد (مکاتیب مختلفه، برگ ۳ ب - ۵ الف). توضیح اینکه نامه‌های ارسالی و دریافتی بین ایران و قلمرو گورکانی هند (۴۲ نامه)، نامه‌های ارسالی و دریافتی از قلمرو ازبکان (۱۱ نامه)، نامه‌های ارسالی به روسیه (۲ نامه)، نامه‌های ارسالی به خان خوارزم (۲ نامه) و همچنین نامه‌های ارسالی و دریافتی برای سلاطین دکن (۲ نامه) همه به زبان فارسی تحریر شده‌اند. رد و بدل شدن بخش بزرگی از نامه‌های دیپلماتیک ایران (حدود ۸۰ درصد) با قلمروهای سیاسی کوچک و بزرگ مجاور به زبان فارسی حاکی از این است که در دوره صفوی، زبان فارسی نقش حلقه ارتباطی در مناسبات منطقه‌ای ایران را ایفاء می‌کرد.

^۱ در ابتدای برخی از نامه‌های دیپلماتیک موجود در مکاتیب مختلفه، مقدمه‌ای به زبان عربی ذکر می‌شد و سپس متن اصلی نامه و مضمون آن به زبان فارسی ادامه پیدا می‌کرد؛ بنابراین نمی‌توان زبان اصلی این نامه‌ها را عربی قلمداد کرد. نامه شاه طهماسب اول صفوی به سلطان سلیمان پادشاه عثمانی از جمله این نامه‌هاست (مکاتیب مختلفه، برگ ۴۲ الف).



شکل شماره ۳. زبان نامه‌های دیپلماتیک موجود در مکاتیب مختلفه

نتیجه‌گیری

مکاتیب مختلفه یک اثر منشآت‌ی است که از دوره صفویه برجای مانده و نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. این اثر که توسط محمدصالح، برادرزاده اسکندر بیک منشی در عصر فرمانروایی شاه عباس دوم تدوین شده، حاوی ۱۴۹ نامه دیپلماتیک است که در دوره صفویه بین دولت ایران با شش همسایه شرقی و غربی مبادله شده است. این شش همسایه به ترتیب از شرق به غرب شامل: گورکانیان در هند، سلاطین دکن، ازبکان در ماوراءالنهر، خان خوارزم، روسیه و عثمانی می‌شوند. محمدصالح که برای گردآوری این مجموعه از منابع مختلفی از جمله مجموعه‌های منشآت‌ی و متون مورخان عصر صفوی استفاده کرده، کوشیده است تا هر نامه را در دو قالب عنوان با شنگرف و متن نامه با جوهر مشکی کتابت کند.

ارزیابی نامه‌ها از منظرهای مختلف و همچنین دسته‌بندی آنها در قالب‌های گوناگون، الگوهایی را نمایان می‌سازد که بر مناسبات دیپلماتیک منطقه‌ای ایران عصر صفوی حاکم بوده است. این الگوها را می‌توان در سه دسته قلمروهای سیاسی مجاور، هویت فرستنده و گیرنده و همچنین زبان رایج دیپلماتیک تقسیم‌بندی کرد. دسته‌بندی نامه‌ها بر مبنای قلمروهای سیاسی مجاور، الگویی منطقه‌ای را نمایان می‌سازد که در آن صفویان با شش همسایه شرقی و غربی نامه‌های ارسالی یا ارسالی-دریافتی داشته‌اند. دسته‌بندی دوم نامه‌ها بر مبنای هویت فرستنده و گیرنده است و چهار الگوی تبادل نامه را می‌توان از آن استخراج کرد که بر اساس آن، ضمن اهمیت نهاد پادشاه برای امر تبادل نامه، صاحب‌منصبان سیاسی

و حتی مذهبی نیز در سیاست خارجی ایران در دوره صفوی نقش داشته‌اند. دسته‌بندی سوم نامه‌ها بر اساس زبان، الگویی را مبنی بر وجود یک زبان رایج دیپلماتیک نمایان می‌سازد که آن زبان، فارسی است که در نقش حلقه‌ای ارتباطی بین صفویان با همسایگانشان عمل می‌کرد.

منابع و مآخذ

- استنفورد، مایکل، ۱۴۰۰، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه: احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- افشار، ایرج، ۱۳۵۷، "بیاضی از مکاتیب عصر صفوی"، *فرهنگ ایران زمین*، شماره ۲۳، صص ۳۳۶-۱۷۹.
- _____، ۱۳۸۷، "بیاضی صفوی: آداب نامه‌نگاری پادشاهان صفوی به سران سرزمین‌های مجاور"، *نامه بهارستان*، شماره ۱۳ و ۱۴، صص ۷۴-۲۳.
- افوشته‌ای‌نطنزی، محمود بن هدایت‌الله، ۱۳۹۹، *نقاوه‌الآثار فی ذکر الاخبار*، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ترکمان، اسکندر بیک، *نسخه خطی تاریخ عالم‌آرای عباسی*، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۴۴۷۴.
- تیموری، کاوه، ۱۳۹۸، "چلیپانویسی"، *رشد آموزش هنر*، دوره هفدهم، شماره ۱، صص ۴۲-۴۹.
- جمعی از کاتبان و نویسندگان دوره صفوی، ۱۴۰۰، *منشآت و مکاتیب عصر صفوی*، به تصحیح: غلامحسین محرابی، تهران: میراث فرهیختگان.
- جنابدی، میرزا بیگ، ۱۳۷۸، *روضه‌الصفویه*، به تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- چلونگر، محمدعلی و زهرا سادات کشاورز، ۱۴۰۰، "نقش ابزارهای سیاست خارجی در فرایند تمدنی دولت صفویه با تأکید بر ابزار دیپلماسی"، *فصلنامه سیاست*، دوره ۱۵، شماره ۲، صص ۴۳۴-۴۰۹.
- حاجیان‌پور، حمید و رضا دریگوندی، ۱۳۹۸، "واکاوی رویکرد منابع عصر صفوی در روابط خارجی"، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، سال بیستم، شماره ۸۰، صص ۲۴-۱.
- خواجگی‌اصفهانی، محمد بن معصوم، ۱۳۶۸، *خلاصه‌السیر*، زیر نظر: ایرج افشار، تهران: علمی.
- درایتی، مصطفی، ۱۳۹۲، *فهرست نسخه‌های خطی ایران (فنخا)*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- رازنهان، محمدحسن، ۱۳۸۰، "نقد و بررسی کتاب تاریخ عالم‌آرای عباسی در نگاهی به چاپ جدید آن"، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۵۳، صص ۴۲-۴۰.
- رمضانی، روح‌الله، ۱۴۰۰، *تاریخ سیاست خارجی ایران از صفویه تا پایان پهلوی*، ترجمه: روح‌الله اسلامی و زینب پزشکیان، تهران: نشر نی.
- روملو، حسن، ۱۳۸۴، *احسن‌التواریخ*، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
- ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، *تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه*، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: امیرکبیر.

سانسون، ۱۳۴۶، *سفرنامه سانسون: وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی*، ترجمه: تقی تفضلی، تهران: ابن سینا.

سبزواری، محمدباقر، ۱۳۷۷، *روضه‌الانوار عباسی*، به تصحیح اسماعیل چنگیزی اردهایی، تهران: میراث مکتوب. ستوده، منوچهر و ایرج افشار (گردآورنده)، ۱۳۸۳، *اسناد پادریان کرملی بازمانده از عصر شاه عباس اول*، ۱۳۸۳، تهران: میراث مکتوب.

شاملو، ولی قلی خان، ۱۴۰۰، *قصص‌الخاقانی*، به تصحیح: سید سعید میرمحمدصادق، تهران: انتشارات سروش با همکاری انتشارات نگارستان اندیشه.

شفیعون، سعید و مهسا رضایی، ۱۳۹۶، "جریان‌شناسی نثر ادبی در دوره صفوی با تکیه بر آثار نصیری همدانی"، *جستارهای نوین ادبی*، شماره ۱۹۶، صص ۵۳ - ۲۳.

صفت‌گل، منصور، ۱۴۰۰، "الگوی نوین سیاست خارجی ایران در آستانه دوره تجدد آغازین: نظم تازه منطقه‌ای صفوی و نظام جهانی"، *مجموعه مقالات سومین کنفرانس تاریخ روابط خارجی ایران: ایران و مناطق پیرامونی*، به کوشش: سید محمد کاظم سجادیپور، تهران: وزارت امور خارجه، صص ۷۵ - ۶۱.

غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۷۶، *روابط صفویه و ازبکان*، تهران: وزارت امور خارجه.

فلسفی، نصرالله، ۱۳۱۶، *تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه*، تهران: چاپخانه ایران.

فلور، ویلم، ۱۳۸۴، "تاریخچه وزارت امور خارجه در ایران"، *تاریخ روابط خارجی*، شماره‌های ۲۴ و ۲۵، صص ۱۰۲ - ۸۹.

قمی، قاضی احمد، ۱۳۸۳، *خلاصه‌التواریخ*، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.

کمپفر، انگلبرت، ۱۳۵۰، *در دربار شاهنشاه ایران*، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: انجمن آثار ملی.

متولی، عبدالله، ۱۳۹۷، *مبانی، چارچوب‌ها و الگوهای سفارتی و مکاتباتی در ایران عصر صفوی*، اراک: انتشارات دانشگاه اراک.

محمدریغ بن ابراهیم، ۱۳۵۶، *سفینه سلیمانی: سفرنامه سفیر ایران به سیام*، به تصحیح: عباس فاروقی، تهران: دانشگاه تهران.

محمدصالح، *نسخه خطی مکاتیب مختلفه*، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره ۳۳۴۹.

مؤلف ناشناس، ۱۴۰۰، *جهانگشای خاقان*، به تصحیح: نعمت احمدی و نیلوفر جفرودی، با دیباچه رضا شعبانی، تهران: تاریخ ایران.

نسخه خطی منشآت، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره ۵۰۳۲.

نصرآبادی اصفهانی، محمدطاهر، ۱۳۱۷، *تذکره نصرآبادی*، تهران: چاپخانه ارمغان.

نصیری، محمدابراهیم، ۱۳۷۳، *دستور شهریاران*، به تصحیح: محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

نوابی، عبدالحسین، ۱۳۵۰، *شاه طهماسب صفوی: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفضیلی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

وحیدقزوینی، محمدطاهر، ۱۳۸۳، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، به تصحیح: سید سعید میر محمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

همدانی، نصیرا، *نسخه خطی نامه‌ها و منشآت*، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۱۲۲/۱۹. هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۹۶، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم*، تهران: امیرکبیر.

ارزیابی اهمیت حکومت محلی ارزنجان در روابط خارجی تیموریان

فائزه نیاستی^۱

آتنا فراهانی^۲



ارزنجان از شهرهای مهم دوره تیموریان است و به دلیل واقع شدن در منطقه میان شمال غرب ایران، ارمنستان و آناطولی نقش مهمی در معادلات سیاسی و نظامی دولت‌های قدرتمند تیموریان، عثمانی‌ها و ترکمانان ایفا می‌کرد. این شهر همیشه در کشمکش میان قدرت‌های بزرگ منطقه قرار داشت و با این حال، امور داخلی آن توسط حاکمان محلی دست‌نشانده اداره می‌شد. با ظهور و آغاز تکاپوهای تیمور گورکان، پهرتن والی ارزنجان با اعلام پیروی از تیمور تلاش کرد موقعیت خود را در منطقه تثبیت نماید. این مقاله در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که روابط حاکمان محلی ارزنجان با تیموریان چگونه و مبتنی بر چه سیاست‌هایی بوده است؟ برای پاسخ به این پرسش از روش توصیفی-تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که منطقه ارزنجان در سده نهم هجری قمری نقش تعیین‌کننده‌ای در روابط قدرت‌های بزرگ داشت. تیمور علاوه بر کسب اتحاد و حمایت حاکمان محلی ارزنجان برای تسلط بر این نواحی و صدور قدرت خود به سوی آناطولی و ارمنستان، از این منطقه به عنوان سد و دژی برای حفاظت از سرزمین‌های اصلی خود در ایران و آسیای مرکزی برابر رقیبان استفاده نمود. حاکمان ارزنجان نیز برای بقای خود در مقابل سیاست‌های سرزمینی عثمانی‌ها و ترکمانان به اتحاد با تیمور پیوستند، اما این منطقه با شکست تیموریان و خروج آنان از ارزنجان به سیطره ترکمانان و بعد عثمانی‌ها در آمده و حکومت محلی منطقه از بین رفت.

▪ واژگان کلیدی:

تیموریان، ارزنجان، حکومت محلی، روابط خارجی.

درجه مقاله: علمی- ترویجی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۴/۲۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷

^۱. دانشجوی کارشناسی ارشد، گرایش تاریخ اسلام، دانشگاه اراک، اراک-ایران (نویسنده مسئول)

Niastifaeze2@Gmail.com

^۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، گرایش تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه اراک، اراک-ایران

Atenafarahani.09@gmail.com

مقدمه

حکومت‌های محلی در تاریخ سیاسی ایران، همواره نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در روابط سیاسی حکومت‌های مرکزی ایفاء می‌کردند. دست‌کم از دوره مغولان تا عهد صفویان، می‌توان انواع مختلفی از حکومت‌های محلی در مناطق جغرافیایی خاص چون ارمنستان و آناتولی مشاهده نمود. ارزنجان یکی از مناطقی بود که چنین نقشی را در تاریخ سیاسی دوره تیموریان ایفا نمود. این منطقه که دارای حکومت محلی بود، به تسخیر تیمور درآمد و تا سقوط نفوذ تیموریان در قلمروهای غربی و آغاز قدرت‌نمایی ترکانان، با حکومت مرکزی تیموریان روابط دوجانبه داشت. اهمیت ارزنجان در سده نهم هجری قمری بیشتر به‌خاطر قرارگرفتن در میان قلمرو تیموریان و قلمرو عثمانی بود. تصرف ارزنجان یکی از عوامل مهم جنگ آنقره (۸۰۴ ق. / ۱۴۰۲ م.) بین تیمور و بایزید عثمانی است. در واقع اهمیت ارزنجان از نظر جغرافیایی، به‌واسطه قرارگرفتن میان قلمرو تیموریان و عثمانی و از نظر سیاسی، به‌واسطه نقشی بود که می‌توانست در روابط میان این دو دولت ایفا نماید. از این روی، توجه به ارزیابی روابط حکومت محلی ارزنجان با تیموریان مسئله پژوهش حاضر است.

گرچه در تحقیقات مختلف مربوط به دوره تیموریان، به تسخیر ارزنجان در دوره تیمور پرداخته شده است، اما به‌طور خاص به موضوع ارزنجان و اهمیت این منطقه در سیاست خارجی تیموریان توجه نشده است. بنابراین، تحقیق حاضر با روش توصیفی و تحلیلی به دنبال بررسی جایگاه سیاسی ناحیه ارزنجان در روابط سیاسی تیموریان است و برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای بهره برده است.

محدوده جغرافیای ارزنجان

آرزنجان، ارزنگان و یا به ترکی ارزینجان^۱، شهری در شمال شرق ترکیه امروزی است. قزوینی، این شهر را از مناطق ارمنستان و بین شهر اخلاط و ارزالروم در منطقه‌ای به نام یاسی چمن نوشته است (قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۷۲). حافظ ابرو نیز در تقسیمات خود و در ذکر حدود ارمنستان کبیر، ارزنجان را از شهرهای غربی ارمنستان می‌داند (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۲۰-۱۹). یاقوت نیز این شهر را این‌گونه توصیف می‌کند: «شهری نیکو، زیبا، پردرآمد از ارمنستان، در میان مرز روم و خلاط، نزدیک ارزن روم است. بیشتر مردمش ارمنی و اندکی هم مسلمان‌اند که ثروتمند هستند» (حموی، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۸۸).

^۱. Erzincan

کلاویخو که خود در دوره مورد بحث از ارزنجان گذشته، شهر را این گونه توصیف می کند: «شهر ارزنجان در دشتی است که در کنار رودی قرار گرفته است (که همان فرات غربی باشد). در انتهای دشتی که این شهر در آن قرار دارد کوهی است بلند که قله آن از برف پوشیده شده است ولی در دره های آن اثری از برف نیست. در همه پیرامون آن، دهکده هایی که بوستان ها و بیشه های بسیار داشتند دیده می شد. همه این دشت از موستان و مزارع غله پوشیده شده بود. در هر سو باغ های بسیار زیبا و بیشه هایی دیده می شد. خود شهر چندان بزرگ نیست و بر گرداگرد آن حصاری با برج های متعدد قرار دارد. ارزنجان را ارمنیان ساخته اند و در دیوارهای شهر در بسیاری نقاط علامت صلیب در سنگ کنده شده است. همه خانه های شهر بام مسطح دارند، چنان که می توان از یک بام به بام دیگر رفت هم چنان که از خیابان می توان قدم زنان گذشت. این شهر بسیار پرجمعیت است و در آن بازارها و خیابان ها و میدان ها زیاد است. بسیاری از مأموران رسمی در اینجا زندگی می کنند که غالب آنان توانگرند و نیز در همین شهر بازرگانان دولتمند بسیاریند. مساجد زیبا و چشمه سارها و قنوات جهت تأمین آب درین شهر بسیار است. ساکنان شهر غالباً یونانی و ارمنی می باشند که همه مسیحی هستند» (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۴۰).

نگاهی به تاریخ سیاسی ارزنجان

منطقه ارزنجان در دوره باستان، تسلط حکومت های چندی را به خود دید که از جمله آن می توان به میتانی ها، هیتی ها، آشوری ها، دولت اورارتو، مادها، سلوکیان و پارتیان اشاره کرد. با روی کار آمدن ساسانیان، شهر میان این حکومت و امپراطوری بیزانس دست به دست می شد. با قدرت یابی اعراب مسلمان، آنان در سال ۱۷ق. به ارزنجان حمله و آنجا را فتح کردند، اما این موفقیت موقتی بود و تا قدرت یابی ترکمانان سلجوقی، این منطقه از نظر سیاسی و حکومتی در بین مسلمانان، ارمنه و گرجیان دائماً در چرخش بود (Miroğlu, [n. d.]: ۳۱۸-۳۱۹).

با قدرت یابی ترکمانان سلجوقی، حملات به این منطقه شروع شد تا اینکه در دوره آلبارسلان و پس از جنگ ملاذگرد، شهر به دست سلجوقیان افتاد. در دوره آلبارسلان، یکی از سرداران او به نام منگوجک احمد، حکومتی را در کماخ، ارزنجان و شابین قراحصار (مناطق از آناتولی شمالی) با مرکزیت کماخ تشکیل داد که از اواخر قرن پنجم تا اواسط قرن هفتم قمری به طول انجامید. پس از پسر منگوجک احمد، ملک اسحاق امور منطقه را در دست گرفت. با درگذشت ملک اسحاق، قلمرو او میان پسرانش تقسیم شد و شاخه ارزنجان و کماخ تا دوره داوود دوم در دست این سلسله محلی باقی ماند. در زمان او (۶۲۵ ق. / ۱۲۲۸م) قلمرو این سلسله مورد

حمله علاءالدین کیقباد قرار گرفت و به قلمرو وی ضمیمه شد (عمری، ۱۴۲۴: ۹/ ۱۴۹-۱۴۸؛ باسورث، ۱۳۸۱: ۴۱۷-۴۱۶).

ارزنجان در دوره حکومت منگوجکیان و نیز سلجوقیان روم از مراکز مهم اقتصادی و فرهنگی محسوب می‌شد، اما در حمله مغولان آسیب‌دیده و تا حد زیادی ویران شد. پس از سقوط سلجوقیان روم، ارزنجان به‌وسیله امرای مغول منطقه اداره می‌شد، تا اینکه پس از سقوط تیمورتاش بن چوپان، امیر ارتنا توانست امیرنشین وسیعی را که از آنکارا در غرب و سامسون در شمال تا ارزنجان در مشرق گسترده بود، به‌وجود آورد. پایتخت بنی‌ارتنا، ابتدا سیواس و سپس قیصریه بود. بنی‌ارتنا تحت حمایت سلاطین مملوک مصر و شام بودند و پس از مرگ ارتنا، قسمتی از قلمرو او را عثمانی‌ها در غرب و آق‌قویونلوها در شرق متصرف شدند و در این میان، اعمال قدرت واقعی در آن سرزمین در دست قاضی برهان‌الدین بود که در ۷۸۲ ق. / ۱۳۸۰ م. به سلسله ارتنا خاتمه داد (عمری، ۱۴۲۴: ۹/ ۱۴۹-۱۴۸؛ باسورث، ۱۳۸۱: ۴۵۰-۴۴۹).

روابط تیمور با طهرتن والی ارزنجان

در سال ۷۸۱ ق. / ۱۳۷۹ م. و هم‌زمان با ضعف و فروپاشی سلسله ارتنا، ارزنجان به دست یکی از امرا به نام طهرتن (۸۰۶-۷۸۱ ق. / ۱۴۰۳-۱۳۷۹ م.) یا مطهرتن افتاد. رویمر معتقد است که طهرتن یا مطهرتن، همان تحریف شده مطهرالدین باشد (رویمر، ۱۳۸۷: ۸۶). طهرتن، احتمالاً از ترکان اویغور و یا تاتارها و از وابستگان ارتنا باشد. دوره حکومت و قدرت طهرتن، تقریباً با قدرت‌یابی و تکاپوهای تیمور و نیز سلسله‌های آق‌قویونلو، قراقویونلو و دولت رو به گسترش عثمانی معاصر است. همین موضوع باعث شد که مناطق حکومتی او به دلایل استراتژیک، سیاسی، نظامی و اقتصادی از اهمیت خاصی در تکاپوهای تیمور و بقیه مدعیان قدرت این عصر برخوردار باشد. طهرتن به نام خود سکه ضرب نمود و به طور رسمی حکومت محلی خود را در سال ۷۸۱ ق. پایه‌گذاری کرد. او با کمک امیران آق‌قویونلو توانست حمله علاءالدین علی، آخرین فرمانروای ارتنا را شکست دهد. طهرتن ارزنجان را به پایتختی انتخاب نمود و مناطقی چون بایبورد، کماخ، ارزروم و ترجان را به زیر سیطره در آورد (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۸۵؛ طهرانی، ۱۳۵۶: ۱/ ۳۸-۳۵).

هنگامی که تیمور، نقشه‌هایش در ایران را تقریباً به اتمام رسانده و در پی توجه به مناطق غربی قلمرو خود از جمله آناتولی و ارمنستان کبیر بود؛ طهرتن قدرت زیادی داشت و ارزنجان، بایبرت (بایرت)، کماخ و اسپیر (اسپهر) و ارزن‌الروم و ترجان (ترخان) را در تصرف داشت.

چمشکزک و قراحصار نیز تابع او بودند و طرابوزان نیز به او خراج می‌داد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۱/ ۳۸-۳۴). البته میرخواند و یزدی، نواحی وان و وسطان را نیز جزء قلمرو طهرتن ثبت کرده‌اند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/ ۵۸۰؛ میرخواند، ۱۳۸۶: ۶/ ۷۱۸-۴۷۱/۵). در حالی که این مناطق بر طبق گزارش سایر منابع، تحت اختیار شخصی به نام ملک عزالدین قرار داشتند (طهرانی، ۱۳۵۶: ۱/ ۳۸-۳۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/ ۹۳-۵۹۲؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۲۵۳-۲۵۲).

در این زمان، امیر ارزنجان از چنان آوازه‌ای برخوردار بود که بتواند نظر امیر قرایوسف را به‌عنوان متحد به خود جلب نماید. شایان ذکر است که بعد از پیروزی امیر قرایوسف بر پیر حسن، تیمور مناطق زیر سلطه پیر حسن را به قرایوسف داد و طهرتن و قرایوسف با هدف مقابله با آق‌قویونلوها با یک‌دیگر متحد شدند. امیر طهرتن و امیر قرایوسف با هم به آق‌قویونلوها که حاکم آنان، احمد بیگ برادر بزرگ عثمان بیگ بود، حمله کردند. متحدان شکست خوردند و طهرتن فرار کرد. بار دیگر، طهرتن به آق‌قویونلوها حمله کرد و دو سپاه در منطقه شمساط، میان بایبرت و خرپرت به هم برخورد کردند. احمد بیگ که دخترش را به همسری طهرتن داده بود، متمایل بود صلح بین آنان صورت بگیرد، اما عثمان بیگ مخالفت کرده و در ادامه جنگ پافشاری نمود. در نهایت نیز طهرتن شکست را پذیرفته و گریخت (طهرانی، ۱۳۵۶: ۱/ ۳۸-۳۴).

نخستین ارتباط بین طهرتن و تیمور به سال ۷۸۹ق. بازمی‌گردد. در این سال، تیمور در حالی که برای فتح قلعه‌های آیدین، اونیک و النجق حرکت کرده بود، نامه‌ای برای طهرتن والی ارزنجان فرستاده و از او خواست تسلیم تیمور شود. طهرتن نیز اطاعت از تیمور را پذیرفت (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/ ۵۹۳-۵۹۲؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۵۳-۵۲؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/ ۴۴۰). تیمور، قلعه آیدین را تسخیر کرد و تیمور خواجه را برای محاصره النجق فرستاد. مصادف با این فتوحات تیمور، طهرتن شخصاً در منطقه اوچ‌کلیسا با هدایایی به حضور تیمور رسید. پس از این دیدار، تیمور، امیرزاده محمد سلطان را برای تسخیر قلعه اونیک مأمور کرد و خود نیز پشت سر امیرزاده روانه شد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/ ۷۰۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/ ۴۶۱).

ارسال نامه از سوی تیمور برای حاکم یک منطقه کوچک در آناتولی و اعلام تابعیت طهرتن از تیمور می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد. به نظر می‌رسد که تیمور با دوراندیشی خاصی، تحولات سیاسی- نظامی منطقه را به‌خوبی در نظر داشته است. چهره سیاسی شرق آناتولی و غرب ارمنستان در این دوره نشان می‌دهد که دولت‌های محلی کوچک و بزرگی در این منطقه قدرت داشتند. علاوه بر آن، دولت عثمانی نیز در حال قدرت‌یابی و گسترش قلمرو خود بود. ارزنجان به لحاظ موقعیت سیاسی- نظامی در جوار دولت‌های محلی قرار داشت که با تیمور

مخالف بوده و یا در فرصتی که دست می‌داد به فکر تحکیم موقعیت و استقلال طلبی بودند؛ بنا بر این، حضور متحدی چون طهرتن می‌توانست به منزله وجود یک منطقه نفوذ در نقطه‌ای حساس باشد که در صورت لزوم به‌تنهایی و یا با سپاهیان تیمور، به نفع او وارد عمل شود.

طهرتن بعد از این ملاقات، سه سال بعد نیز به خدمت تیمور رسیده و اعلام اطاعت کرد. تیمور در ادامه لشکرکشی‌های خود، زمستان سال ۸۰۲ ق. را در قراباغ اران نزول کرد و در آنجا منتظر ماند تا سپاهیان و چهارپایانشان کمی استراحت کنند و بهار سال آینده (۸۰۳ ق.) به فتوحات خود ادامه دهد. زمانی که تیمور در برده به سر می‌برد؛ طهرتن به خدمت او شتافت و پس از آنکه به گرفتن توق، علم و کلاه و کمر سرافراز شد، به ولایت خود بازگشت. ابوبکر طهرانی در این باره چنین می‌آورد: «در مقام آنیک در تاریخ سنه ۸۰۳ ق. به اردوی گردون‌شکوه پیوستند و به عز انسلاک در عقد عبودیت افتخار یافته مشمول نظر عاطفت و نوازش‌های لایقه و سیورغالات پادشاهانه گشتند و برحسب فرمان واجب‌الاذعان دلیل یورش روم شده صاحب‌قران را به سیواس رسانیدند و به اندک التفاتی تسخیر نمود. از آنجا به ملطیه دالت کردند و آن شهر را نیز تحت تصرف در آوردند» (طهرانی، ۱۳۵۶: ۱/ ۴۸).

در این زمان، تیمور خود را آماده فتوحات در قفقاز جنوبی کرده بود. مشخص نیست چرا تیمور، از طهرتن نخواست تا همانند حاکم شروانشاه و شکی به سپاهیان در فتوحات او در گرجستان بپیوندند؟ (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۸۲۹/۱-۸۲۴). به نظر می‌رسد لزوم وجود متحدانی در مناطق غربی قلمرو تیموریان برای جلوگیری از تهدیدهای حکام منطقه از جمله عثمانی، از دلایلی بوده است که تیمور از طهرتن، همراهی و مشارکت او را در این لشکرکشی نخواست.

در سال ۸۰۳ ق. ایلدروم بایزید، سلطان عثمانی به امیر طهرتن فشار آورد و از او خواست تا خراج ارزنجان را به او پرداخت کند. طهرتن موضوع را به اطلاع تیمور رسانید. تیمور نیز نامه‌ای برای بایزید نوشته و از او خواست تا به ممالک خود قانع باشد. بایزید به درشتی پاسخ تیمور را داد و این موضوع باعث شد تا تیمور نیز در سال ۸۰۳ ق. با سپاهی گران که امیر طهرتن نیز با سپاهیان در آن حضور داشت، به سیواس از مناطق تحت نفوذ بایزید یورش برد. تیمور پس از آنکه بر گرجی‌ها غلبه کرد، به تشویق قرايولوق رئیس عشیره آق‌قویونلوها به سرعت از طریق ارزروم عازم سیواس شد؛ قرايولوق و طهرتن لشکر تیمور را راهنمایی می‌کردند. سیواس به شدت تحت محاصره در آمد. شاهزاده سلیمان پسر ایلدروم بایزید و والی سیواس، دفاع از قلعه را به مصطفی بیگ پسر مالک‌کوچ سپرد و خود عقب نشست. سیواس توانست هجده روز در برابر فشار نیروهای تیمور مقاومت کند. مالک‌کوچ اوغلی پس از آنکه از تیمور قول گرفت که در صورت

تسلیم به جان و مال مردم تعرضی نشود و خونی نریزد، قلعه را تسلیم کرد و شهر به تصرف تیمور در آمد. تیمور دستور داد مدافعان قلعه را زنده‌زنده در خندق‌ها دفن کردند (شامی، ۱۳۶۳: ۲۲۰-۲۱۷). وی در این حمله، سیواس را غارت، آنجا را به ویرانه‌ای تبدیل و آسیب‌های مالی و جانی زیادی به مردم شهر وارد کرد. تیمور گرچه مسلمانان را امان داد، اما پیروان سایر ادیان به‌خصوص مسیحیان را تاراج و غارت کرد. حدود چهارهزار نفر از ارمنیان و مسیحیان سپاهیان بایزید را به چاه انداخته و بر رویشان خاک ریخت، سپس دستور داد تا سیواس را تخریب کنند. پس از سیواس، نوبت به ولایت ابلستان و ملطیه رسید. در اینجا او به طهرتن اجازه مرخصی داد و حکومت بر منطقه ملطیه توابع آن را به متحد دیگر خود، قراعثمان ترکمان واگذار کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/ ۴۹۱-۴۸۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/ ۸۳۵-۸۳۲؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۷/ ۴۹۱).

گرچه، منابع از اتحاد بین تیمور و طهرتن، قبل از حمله به سیواس خبر می‌دهند، اما کلاویخو گزارش می‌دهد که این اتحاد بعد از حمله تیمور به سیواس بوده است. کلاویخو در مورد علت اتحاد طهرتن و تیمور این‌گونه می‌نویسد که به دلیل همجواری قلمرو طهرتن با ترکان، سلطان بایزید علاقه داشت که این مناطق را به متصرفات خود ضمیمه کند. مخصوصاً او نگاه ویژه‌ای به دژ مستحکم و مهم کاماگ^۱ که در قلمرو طهرتن بوده و او با نهایت حساسیت از آن محافظت می‌کرد، داشت. زیرا این دژ به لحاظ نظامی بسیار ارزشمند بود و تسلط بر آن، دستیابی به منطقه را راحت‌تر می‌کرد. سلطان بایزید پیامی به طهرتن فرستاده و از وی خواست که دژ کاماگ را به او تحویل دهد. طهرتن در پاسخ گفت که حاضر است به سلطان عثمانی خراج داده و حق اولویت و بزرگی سلطان را به رسمیت بشناسد، اما از واگذاری دژ کاماگ به ترکان معذور است. با این پاسخ، تهدیدهای بایزید شروع شد و طهرتن برای جلوگیری از حمله بایزید به قلمروش و حفظ آن از هرگونه تهدید در آینده، به فکر اتحاد با تیمور افتاد. در این زمان، تیمور در اوج قدرت بود و فتوحات و پیروزی‌های او به گوش بیشتر حاکمان منطقه رسیده بود. بنا بر این، طهرتن در یک دوراندیشی سیاسی درست، فرستاده‌ای را با پیشکش‌ها و نامه نزد تیمور فرستاد و اعلام کرد که حاضر است خود و قلمرو خود را کاملاً در اختیار و خدمت تیمور قرار داده و تابع او باشد. البته در قبال این موضوع از تیمور خواست تا از او و متصرفاتش در مقابل ترکان حفاظت کند. تیمور نیز از جانب خود، سفیری به همراه نامه برای سلطان بایزید فرستاد و اشاره کرد که طهرتن دست‌نشانده و تحت‌الحمایه اوست و بایزید نباید برای وی و منطقه تحت‌فرمانش

^۱. Camag

تهدیدی ایجاد کند. در غیر این صورت، تیمور برای حفظ اعتبار و نیز حمایت از دست‌نشانده‌اش وارد عمل خواهد شد (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۳۹).

با وجود پیام تیمور، به نظر می‌رسد که قلمرو طهرتن و از جمله ارزنجان به آن اندازه جذابیت داشت که بایزید نتواند از آن صرف‌نظر نماید. به همین دلیل، در سال ۸۰۴ ق. که تیمور در ولایات شام بود، بایزید به تحریک سلطان احمد جلایری و امیر قرایوسف قراقویونلو به ارزنجان حمله و شهر را تسخیر کرد و خانواده و بستگان طهرتن را به اسارت برد، اما دستور داد نه به اسرا اهانتی شود و نه به شهر آسیبی برسد (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۳۹). تیمور چون از این خبر آگاه شد، شاهرخ را با برخی از امراء به نبرد پادشاه عثمانی فرستاد. چون شاهرخ در میان راه به‌سوی ارزنجان در حرکت بود، خواهرزاده طهرتن پیام آورد که بایزید، طهرتن را رها کرده و او را واسطه صلح بین خود و تیمور قرار داده است. بایزید بعد از این، زنان و فرزندان طهرتن را نیز آزاد کرد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/ ۸۹۱-۸۹۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/ ۵۰۳). چون تیمور از النجق به اردوی اصلی خود بازگشت، طهرتن در همین سال به دیدار او شتافت و باعث صلح بین تیمور و بایزید شد. البته صلح مدت زیادی دوام نیاورد و تیمور در هنگام پیشروی به‌سوی روم پس از فتح موضع یسار، آنجا را به قلمرو طهرتن اضافه کرد و او را مأمور محافظت از آن منطقه نمود (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/ ۹۱۰ و ۸۹۵-۸۹۴).

کلاویخو در این مورد می‌نویسد که تیمور بعد از فتح سیواس و برخی مناطق سوریه، به‌سوی ایران رفت. در این زمان، سلطان بایزید به شهر ارزنجان حمله کرد. کلاویخو، انگیزه سلطان را از این حمله نه تحریک سلطان احمد جلایری و امیر قرایوسف قراقویونلو، بلکه خشم بایزید نسبت به امیر طهرتن در تابعیت و درخواست مساعدت از تیمور علیه بایزید و حمله تیمور به سیواس می‌داند (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۳۹). به نظر می‌رسد که انگیزه بایزید از حمله به ارزنجان، علاوه بر آنچه منابع به آن اشاره کرده‌اند، علاقه او به گسترش قلمرو در شرق متصرفات خود نیز بوده است. به‌خصوص این که با ظهور سلطان قدرتمندی مانند تیمور، دستیابی به دژهای این منطقه مانند کاماگ می‌توانست موقعیت محکم‌تری به موضع سلطان عثمانی ببخشد. در واقع، این حمله گریزناپذیر و محصول معادلات سیاسی و نظامی بایزید بود و از سیاست خارجی او ریشه می‌گرفت و شاید عواملی که منابع به آن اشاره کرده‌اند، عوامل تسریع‌کننده این حمله بوده است.

به گزارش کلاویخو در دوره مورد بحث در ارزنجان، هم مسلمانان و هم مسیحیان زندگی می‌کردند. مسلمانان مورد حمایت تیمور و مسیحیان هم از حمایت طهرتن برخوردار بودند. به

نظر می‌رسد که حمایت طهرتن از مسیحیان، هم به دلایل سیاسی و نظامی و هم به دلایل اقتصادی مربوط بود، زیرا ارزنجان به‌عنوان یکی از مناطق غربی ارمنستان کبیر از شهرهایی بود که مسیحیان در آنجا حضور فعالی داشتند و می‌توانستند هم بر جو سیاسی و هم بر شرایط اقتصادی شهر تأثیر گذارند. روزی مردم مسلمان شهر به دنبال بهانه‌ای، در صدد درگیری با مسیحیان ساکن در ارزنجان برآمدند، یکی از بهانه‌های آنها توجه طهرتن به مسیحیان و نیز فزونی کلیساهای آنها در مقابل مساجد مسلمانان بود (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۳۹).

تیمور با اطلاع از نارضایتی مسلمانان، فردی را نزد طهرتن فرستاد و شکایت مسلمانان را به او ابلاغ کرد. طهرتن در پاسخ، این موضوع را پذیرفت که مسیحیان مورد حمایت او هستند و علت آن را نیز درآمدی دانست که از محل بازرگانی و تجارت مسیحیان عاید او می‌گردد. با وجود این، تیمور دستور داد که کشیش یونانی که پیشوای مسیحیان به‌شمار می‌آمد، نزد او آمده و از کیش خود برگشته و مسلمان شود. با امتناع او از این موضوع، تیمور فرمان داد که همه سکنه مسیحی شهر را از دم تیغ بگذرانند. با صدور این دستور، طهرتن پادرمیانی نموده و از تیمور خواست تا با پرداخت نود هزار آسپر (هر آسپر معادل نیم ریال نقره است) از کشتن اهالی مسیحی صرف‌نظر کند. گرچه با پرداخت این مبلغ، تیمور از فرمان کشتن مسیحیان شهر صرف‌نظر نمود، اما فرمان داد تا برای رضایتمندی مسلمانان، همه کلیساهای مسیحی شهر ویران شود (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۳۹).

در تحولات تاریخ سلسله‌های ایرانی، منابع ارمنی به‌خصوص در ارتباط با منطقه آناتولی و قفقاز جنوبی، بسیار کم مورد توجه قرار گرفته است. طبق یکی از مهم‌ترین منابع ارمنی این دوره، تیمور نخستین بار در یورش دوم خود در سال ۷۹۶ق./ ۱۳۹۵م. به ارزنجان رفت. به گزارش بناسر^۱ نویسنده این منبع، تیمور در سال ۱۳۹۵م. (۸۴۴ ارمنی) بار دیگر به شرق آمد و شهر ارزنجان را به شمشیر و زور گرفت. کشیش گئورگی از شاگردان سنت یوهانس اروتنسی^۲ برای ارشاد تیمور به نزد او رفت، اما تلاش او دستاوردی نداشت. تیمور کلیسای بزرگ سنت سرگیس^۳ و تمام کلیساهای این شهر را تخریب و طهرتن را تحقیر کرد و مسیحیان برای تخریب کلیساها سوگواری کردند. پس از آن، تیمور به بخش بالایی سرزمین ارمنستان رفت و عملیاتی را در این منطقه انجام داد و دژ بازن به نام اونیک را محاصره و آن را تسخیر کرد (Banaser, ۴۴-۴۶: ۱۹۸۷). آنچه بناسر در باره تخریب کلیساها و بی‌حرمتی به مسیحیان می‌گوید؛ تقریباً با گزارش سایر منابع همخوانی دارد، اما این نکته که ارزنجان به‌وسیله شمشیر و به زور فتح شد،

^۱. Banaser

^۲. Saint Johannes Erotense

^۳. Saint Sargis

جای ابهام دارد، زیرا بنا بر گزارش منابع، روابط طهرتن و تیمور خوب بوده و او قبلاً تابعیت خود را از تیمور اعلام نموده بود. دو احتمال در باره این گزارش وجود دارد؛ اول این که شاید بناسر، حمله بایزید به این شهر را با حمله تیمور اشتباه گرفته است و دوم این که به عنوان یک ارمنی مسیحی به اقدامات تیمور از جمله ایجاد پادگان و نیز فتح قلعه کاماگ، رنگ و لعاب خشن تری بخشیده است و از آنجایی که تیمور نسبت به همکیشان مسیحی اش، هم در ارزنجان و هم در سایر نقاط جنوب قفقاز بدرفتاری نموده، در صدد بوده است تا ورود تیمور به ارزنجان را صرف نظر از روابط قبلی او با طهرتن، همراه با خشونت و شدت عمل گزارش دهد. با توجه به شهرت تیمور به نظر می رسد که همین احتمال دوم درست تر باشد.

البته موضوع دیگری نیز وجود دارد و آن این که ممکن است بناسر حمله تیمور به ارزنجان را که پس از درگذشت طهرتن صورت گرفت، با دوره امارت طهرتن اشتباه گرفته باشد. توضیح اینکه به گزارش کلاویخو، زمانی که کلاویخو به شهر ارزنجان رسید، طهرتن درگذشته بود و شخصی به نام پیتالیب^۱، حکومت ارزنجان را در دست گرفته بود که در آن وقت، حدود چهل سال داشته است. کلاویخو اشاره می کند که: چون طهرتن (تاهارتن) پسری نداشت، پیتالیب را به فرزندی قبول کرد و به عنوان جانشین خود معرفی نمود، اما پیش از به تخت نشستن پیتالیب، شاه علی خواهرزاده طهرتن شورش کرد و خود را مستحق سلطنت دانست و موفق شد بر سرزمین های تحت سلطنت طهرتن مستولی شود. تیمور بعد از شکست بایزید در نبرد آنقره، به سوی ارزنجان لشکرکشی کرد و پس از شکست دادن شاه علی، او و طرفدارانش را زندانی کرد و پیتالیب را که وارث قانونی طهرتن بود، به تخت حکومت ارزنجان نشاند. به گزارش کلاویخو، تیمور برای پایان دادن به آشوب هایی که توسط شاه علی ایجاد شده بود و وجود او در ارزنجان امکان داشت که مجدداً آتش فتنه را شعله ور سازد، شاه علی را با خود به سمرقند برد، در حالی که طرفداران او را آزاد کرد (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۳۹-۱۳۳).

تیمور پس از این حمله، ارزنجان را گرفته و در آنجا پادگانی تأسیس کرد. به علاوه، کاماگ، دژ مهم این منطقه را نیز که بر همه شهر و پیرامون آن مسلط بود، تصرف کرد و آن را به یکی از بزرگان جغتای سپرد. همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، این دژ به قدری اهمیت داشت که سلطان بایزید نیز تصرف آن را از اهداف خود در منطقه قرار داده بود. ایجاد یک پادگان در منطقه ارزنجان و تصرف دژ کاماگ در قلمرو طهرتن به خوبی از اهمیت ارزنجان برای تیمور و اهداف او در منطقه حکایت دارد (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۳۹). پرسشی که در اینجا پیش می آید، این

^۱. Pitalibet

است که چرا تیمور قبلاً مبادرت به ایجاد این پادگان و یا تسخیر دژ نکرده بود؟ به نظر می‌رسد پس از نبرد آنقره، تیمور پیش‌بینی می‌کرده است که دولت عثمانی به فکر گسترش نفوذ و قلمرو خود در این منطقه مهم نیز خواهد افتاد و ایجاد چنین پادگان‌ها و یا تسلط بر دژهای مستحکم مانع نفوذ آنان خواهد شد. نکته دیگر اینکه تیمور در نظر داشته به شکل بهتری، کنترل منطقه و جریان‌ات سیاسی و نظامی آن را در دست داشته باشد و ناآرامی‌های بعد از درگذشت طهرتن، زنگ خطری برای این موضوع بود که ممکن است امرایی در منطقه قدرت پیدا کنند که یا از اطاعت او سرپیچی کرده و یا در موقع اقتضاء به عثمانی متمایل شوند؛ بنابراین، تیمور ایجاد یک پادگان و تسخیر کاماگ را از عواملی دانست که می‌تواند در نظارت دقیق‌تر او بر تحولات منطقه مؤثر باشد.

همان‌گونه که اشاره شد، طهرتن در سال ۱۴۰۳م. درگذشت. با اینکه بناسر از تحقیر طهرتن توسط تیمور یاد می‌کند (Banaser, ۱۹۸۷: ۴۴۰)، اما به نظر می‌رسد که موقعیت سیاسی و نظامی منطقه و نیز عملکرد و رفتار سیاسی درست طهرتن تا حدود زیادی توانست نظر فرمانروا را نسبت به این حاکم محلی مساعد نگه دارد؛ این موضوع را ابقای طهرتن در امارت به‌خوبی تأیید می‌کند. اینکه تیمور بعد از بازگشت از لشکرکشی به هند، یک زنجیره فیل به‌عنوان هدیه به او داد، گواه این مدعا است (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۷۶/۱). با وجود روابط خوب تیمور با طهرتن، نباید این موضوع را نادیده گرفت که سلطه تیمور بر منطقه، باعث نابسامانی اوضاع مسیحیان منطقه شد. یکی از این موارد، تخریب کلیساها و اماکن مذهبی ارزنجان و برخی دیگر از شهرهای ارمنستان است. در حالی که در اوایل همین قرن (قرن پانزدهم میلادی)، کلیساهای منطقه از اختلافات داخلی نیز رنج می‌برد و این ضربات نیز مزید بر نابسامانی بیشتر اوضاع مسیحیان شد (Bedrosian, ۱۹۹۷: ۲۶۹-۲۷۰).

تیمور در طول دوره حکومت خود و با وجود قلمرو گسترده، تلاش کرد تا حد امکان، نفوذ خود را در ارزنجان و مناطق اطرافش حفظ کند. علاوه بر عکس‌العمل نسبت به شاه علی و لشکرکشی علیه او، گزارش کلاویخو نیز مؤید این ادعاست. این گزارش نشان می‌دهد که دهکده‌های متعدد توابع منطقه ارزنجان به‌شدت تحت سلطه تیمور قرار داشتند و این دهکده‌ها غالباً از سوی کدخداهایی اداره می‌شدند. این کدخداها در برابر مأموران سیاسی تیمور پاسخگو بودند و در صورتی که کم‌کاری و یا عصیان دیده می‌شد، نمایندگان تیمور با کدخداها برخورد و آنها را تنبیه می‌کردند (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۳۹-۱۳۳). گزارش‌های کلاویخو که هنگام عبور از ارزنجان و سرزمین‌های وابسته به آن توسط کدخداهای متعدد منصوب‌شده از سوی تیمور

همراهی شده و شاهد چگونگی برخورد و ارتباط کدخداهای تیمور با اهالی ارزنجان بوده است، میزان نفوذ تیمور در این منطقه را نشان می‌دهد (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۳۵-۱۳۳).

ارزنجان در دوره جانشینان تیمور

با درگذشت تیمور (۸۰۷ ق.)، معادلات قدرت از جمله در منطقه غرب ارمنستان و شرق آناتولی و آسیای صغیر به هم خورد. از آنجایی که تیموریان، درگیر رقابت‌های جانشینی بودند، سلسله‌های محلی این مناطق فرصت پیدا کردند تا در راستای تحکیم هر چه بیشتر موقعیت و گسترش نفوذ خود اقداماتی را انجام دهند و از جمله این سلسله‌ها، آق‌قویونلوها و قراقویونلوها بودند. زمانی که امیر قرایوسف قراقویونلو در تبریز قشلاق می‌کرد، امیر قراعثمان آق‌قویونلو به آذربایجان و ارزنجان یورش برد. فرزندخوانده طهرتن که اکنون به‌جای پدر نشسته بود، از قرایوسف درخواست کمک کرد. در سال ۸۱۳ ق. قرایوسف، ارزنجان را فتح کرد و نایب خود، پیر عمر را حکومت ارزنجان داد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۷۷/۳؛ طهرانی، ۱۳۵۶: ۷۱/۱-۶۹). قرایوسف در ادامه پیشروی‌های خود، بر تبریز مستولی شد و پس از کشته‌شدن سلطان احمد جلایری حکومت تبریز را به پسرش شاه محمد داد. در این زمان، پیر عمر در ارزنجان استقرار و استقلال یافته بود. قرایوسف ماردین را تسخیر کرد و پس از آن، بایرت، ترجان و اسپیر را ضمیمه ارزنجان ساخته و به ایالت پیر عمر اضافه کرد. هدف قرایوسف از این کار این بود که پیر عمر به طور مستقل با عثمان بیگ مبارزه کند. پیر عمر به کماخ که در دست یعقوب بیگ آق‌قویونلو بود، حمله کرد. بعد از چند نبرد بین عثمان بیگ و پیر عمر، در نهایت پیر عمر شکست خورد و کشته شد. گرچه عثمان بیگ، ایالت ارزنجان را تسخیر نکرد، اما اموال و غنایم زیادی از این منطقه به کماخ برد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۷۱/۱-۶۹).

مردم ارزنجان پس از درگذشت قرایوسف، ابوسعید پسر قرایوسف را غارت و از ارزنجان بیرون کردند و به این ترتیب، از تسلط قراقویونلوها بیرون رفتند و یارعلی نواده طهرتن را به حکومت ارزنجان منصوب کردند (طهرانی، ۱۳۵۶: ۷۶/۱). در سال ۸۲۴ ق. یکی از خادمان دربار امیرعلی به اردوی شاهرخ در غرب آمده (سفر اول شاهرخ به آذربایجان) و عرض احترام و فرمانبرداری نمود (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳۰۴-۳۰۱). چون شاهرخ بعد از نبرد با اسکندر بن قرایوسف به‌خاطر بروز تحولات سیاسی در شرق به خراسان بازگشت، فرصتی پیش آمد تا عثمان بیگ به ارزنجان یورش برده و به کمک حاکم طرابوزان در آنجا خرابی‌هایی به بار آورد. گرچه، عثمان

بیگ موفق نشد ارزنجان را فتح کند؛ اما ترجان، آق شهر و بایبرت از توابع ارزنجان را تصرف و به یاران خود واگذار کرد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۹۰/۱).

در آغاز سال ۸۳۰ ق. اسکندر بن قرایوسف به شروان لشکرکشی کرد و بیشتر سرزمین‌های این منطقه به تصرف اسکندر در آمد. خلیل‌الله حاکم این منطقه، یک سال مقاومت کرد و چون دیگر توان مقاومت نمی‌دید، از شاهرخ میرزا و عثمان بیگ درخواست کمک کرد. شروانشاه، چون کمک عثمان بیگ را دریافت کرد، به قراقویونلوها در ارزروم هجوم برده و نماینده اسکندر بن قرایوسف را از آنجا اخراج کرد. شاهرخ، چون از اتحاد شروانشاه و عثمان بیگ علیه اسکندر مطلع شد، برای نبرد با اسکندر بن قرایوسف مصمم‌تر شد. شاهرخ آذربایجان را از تصرف قراقویونلوها بیرون آورد و قلعه النجق را که در دست بزرگان قراقویونلو بود، محاصره کرد. هنگامی که خبر فرار اسکندر به شاهرخ رسید، شاهرخ، پسرش جوکی میرزا را مأمور تعقیب اسکندر کرد. جوکی میرزا در منطقه دوش‌قیا (دوشن قبا) در سرحدات گرجستان به اردوی اسکندر حمله کرد. جوکی میرزا بعد از فرار اسکندر، دختر عثمان بیگ را به زنی گرفت و حکومت ارزنجان را به امیرزاده یعقوب بیگ به سیورغال داد. بعدها چون عثمان بیگ درگذشت، اسکندر بن قرایوسف دوباره در فکر تسخیر ارزنجان افتاد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۱۱۹/۱-۱۱۷ و ۱۱۱-۱۰۷). با این همه، ارزنجان از سال ۸۲۵ ق. / ۱۴۲۲ م. به دست آق‌قویونلوها افتاد و تا سال ۸۷۸ ق. / ۱۴۷۳ م. آق‌قویونلوها هم‌چنان اداره این منطقه را در دست داشتند تا اینکه در این سال و پس از نبرد اوتلوق بئلی (۸۷۸ ق. / ۱۴۷۳ م.) که به شکست اوزون حسن منجر شد، این مناطق به زیر سیطره عثمانی رفت. میروغلو اشاره دارد که در دوره حکومت مطهرتن و آق‌قویونلوها بر ارزنجان در این منطقه، مساجد، مدارس و خانقاه‌های چندی بنا شد و مشاهیری هم در ارزنجان به بالندگی و رشد رسیدند که از جمله آنها می‌توان به وحیدالدین عمر ارزنجانی و پیر محمد بهاء‌الدین ارزنجانی اشاره کرد (Miroglu, ۲۰۰۰: ۳۱۸-۳۲۰).

نکته‌ای که در پایان این بخش لازم به ذکر است، این‌که به نظر می‌رسد علاوه بر اهمیت سیاسی و نظامی ارزنجان، عوامل اقتصادی و بازرگانی نیز در توجه تیموریان و سایر قدرت‌های مورد بحث به این منطقه نقش داشته است. در دوره مورد نظر، راه تجاری کاروانی که شهرهای بزرگ تبریز و ارزروم را به‌عنوان یک شاهراه مهم و جهانی به هم پیوند می‌داد، از ارزنجان می‌گذشت. فعالیت به‌عنوان یک شهر در چنین شاهراه مهم تجاری که ایران، ارمنستان و آناتولی را در مبادلات بازرگانی به هم پیوند می‌داد، باعث توجه بیشتر حاکمان منطقه به ارزنجان می‌شد. علاوه بر این، قابلیت مناسب کشاورزی، باغی و منابع معدنی ارزنجان و حضور بازرگانان ثروتمند در این شهر به

رونق و ثروت آن افزوده بود (ابن بطوطه، ۱۴۱۷ق: ۲/ ۱۸۳؛ کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۴۸ - ۱۴۰) و همه این ویژگی‌ها در کنار موقعیت سیاسی و نظامی ارزنجان باعث توجه خاص حاکمان منطقه به آن شده بود.

نتیجه‌گیری

ارزنجان به‌عنوان شهری مهم در مسیر تلاقی شمال غرب ایران، ارمنستان و آناتولی از اهمیت خاصی در معادلات سیاسی و نظامی دوره تیموریان و ترکمانان برخوردار بود. از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت نوع روابط طهرتن با تیمور برگرفته از ملاحظات و شرایطی بود که دو طرف به‌خوبی به آن توجه داشتند. شرایط سیاسی و نظامی منطقه از جمله حکومت عثمانی که سیاست نفوذ و توسعه ارضی را در شرق و غرب پیگیری می‌کرد، رقابت حاکمان محلی منطقه با یکدیگر و تلاش برای بقا و گسترش قلمرو، احساس نیاز تیموریان به‌خصوص تیمور به داشتن پشتیبان و حکومت‌های محلی در نزدیکی قلمرو دولت عثمانی و وجود سلسله‌های ترکمن قراقویونلو و آق‌قویونلو که برای توسعه قلمرو با یکدیگر و حتی دولت عثمانی درگیر می‌شدند، صحنه سیاسی ویژه‌ای را در این دوره در منطقه رقم زده بود که به بقای حکومت طهرتن توسط تیمور کمک کرد. تیمور به این نکته می‌اندیشید که با حفظ طهرتن در چنین منطقه حساسی، علاوه بر رسیدن به اهداف مالی، جلوی خطر احتمالی عثمانی را به‌وسیله چنین دولت‌هایی بگیرد و یا در صورت لزوم به گسترش قلمرو و نفوذ خود در منطقه کمک کند. از طرف دیگر، حکام ارزنجان هم که در میان تعداد فراوانی از قدرت‌های مختلف محلی بودند، تلاش می‌کردند تا با پیروی از قدرتی بزرگ‌تر و پرداخت باج و خراج به آن، به حفظ موجودیت و حیات سیاسی خود بپردازند؛ در واقع، این نیاز، یک نیاز دوسویه و محصول شرایط سیاسی آن دوره بود.

منابع و مآخذ

فارسی:

ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، ۱۴۱۷ق، *رحله ابن بطوطه*، تحقیق: عبدالهادی تازی، ریاض: اکادیمیه المملكة المغربية.

باسورث، ادmond کلیفورد، ۱۳۸۱، *سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران.

ارزیابی اهمیت حکومت محلی ارزنجان در روابط خارجی تیموریان □ ۱۳۹

تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی، ۱۳۸۲، *تاریخ الفی*، به تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی.

حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله، ۱۳۷۵، *جغرافیای حافظ ابرو*، به تصحیح: سید صادق سجادی، تهران: میراث مکتوب.

حموی، یاقوت بن عبد الله، ۱۳۸۰، *معجم البلدان*، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، ۱۳۸۰، *تاریخ حبیب‌السیر*، تهران: خیام.

رویمر، ه. ر.، ۱۳۸۷، «تیمور در ایران»، در *تاریخ ایران کمبریج دوره تیموریان*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۳۸۳، *مطلع‌سعدین و مجمع‌بحرین*، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شامی، نظام‌الدین، ۱۳۶۳، *ظفرنامه: تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکانی*، به تصحیح: پناهی سمنانی، تهران: سازمان نشر کتاب انتشارات بامداد.

طهرانی، ابوبکر، ۱۳۵۶، *تاریخ دیار بکریه*، به تصحیح و اهتمام: نجاتی اوغال و فاروق سومر، تهران: کتابخانه طهوری.

عمری، احمد بن یحیی بن فضل الله، ۱۴۲۴ق.، *مسالك الابصار فی ممالک الامصار*، تحقیق: مصطفی مسلم و سایرین، ابوظبی: المجمع الثقافي.

قزوینی، زکریا بن محمد، ۱۳۷۳، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه: میرزا جهانگیر قاجار، تهران: امیرکبیر.

کلاویخو، روی گونسالس دو، ۱۳۸۴، *سفرنامه کلاویخو*، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران: علمی فرهنگی.

میرخواند، محمد بن خاوند بن محمود، ۱۳۸۰، *روضه‌الصفاء*، به تصحیح: جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.

نطنزی، معین‌الدین، ۱۳۸۳، *منتخب‌التواریخ معینی*، به تصحیح: پروین استخری، تهران: اساطیر.

یزدی، شرف‌الدین علی، ۱۳۸۷، *ظفرنامه یزدی*، به تصحیح: میر محمدصادق و عبدالحسین نوایی، تهران: کتابخانه، موزه و مراکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

لاتین:

Banaser, Kirakos, ۱۹۸۷, *History of Tamerlane and His Successors*, Translate Robert Bedrosian, New York.

Bedrosian, Robert, ۱۹۹۷, "Armenia during the Seljuk and Mongol Periods", In *The Armenian People from Ancient to Modern Times* Vol. ۱ Richard G. Hovannisian. ed. New York, pp. ۲۴۱-۲۷۱.

Miroğlu, İsmet, İslâm Ansiklopedisi tarihsiz, " ERZİNCAN", gibi cilt ۱۱ sayfa, pp ۳۱۸-۳۱۹.

